

گفتگو درباره جامعه مدنی در پرتو رویداد دوم خرداد

در دوم خرداد، ملت ایران با دادن رأی بیست میلیونی به آقای خاتمی به عنوان منادی وفاق اجتماعی و تشکیل جامعه مدنی بار دیگر شگفتی آفرید. تشکیل و تقویت جامعه مدنی، به عنوان اساسی‌ترین شعاری که سبب جلب چنین آرای متمرکز و چشمگیری شد، ضرورت کندوکاو در وجوه نظری و عملی این پدیده را به عنوان پیش شرط توسعه سیاسی - فرهنگی جامعه دوچندان می‌سازد. در این شرایط اطلاعات سیاسی - اقتصادی به عنوان عرصه‌ای برای تعاطی افکار بر خود لازم دید به منظور هرچه شفاف‌تر کردن مفهوم جامعه مدنی و مشخص نمودن ارتباط آن با دیگر وجوه برنامه مورد انتخاب مردم مانند قانون‌گرایی و خردگرایی و... با تشکیل میزگردی با حضور تنی چند از استادان شناخته شده علوم سیاسی گامی در جهت آشناتر کردن جامعه ایرانی با جنبه‌ها و ابعاد گوناگون پدیده جامعه مدنی بردارد. متن زیر حاصل گفتگویی است که در این زمینه با حضور آقایان دکتر هوشنگ امیراحمدی رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه راتگور؛ دکتر داود هرمیداس باوند از دانشگاه امام صادق (ع)؛ دکتر حسین بشیریه از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛ و دکتر پرویز پیران از دانشگاه علامه طباطبایی برگزار گردیده و در آن، آقای مصطفی ایمانی کارشناس ارشد روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی وزارت علوم و آموزش عالی، به دعوت نشریه، طرح پرسش‌ها و هدایت بحث را به عهده داشته‌اند.

در حاشیه این گفتگو، برای روشن‌تر شدن چگونگی نسبت جامعه مدنی با مبانی و مبادی دینی جامعه مصاحبه‌ای با آقای سعید حجاریان معاون مرکز تحقیقات استراتژیک صورت گرفته که زحمت برگزاری آن را هم جناب آقای ایمانی کشیده‌اند. متن این مصاحبه در زیر صفحات بازمینه خاکستری آمده است. ضمن تشکر از همه این بزرگواران، امید است این گفتگوها هم برای مردم و هم برای مسئولاتی که با رأی آنان زمام امور جامعه را به دست خواهند گرفت مفید، و زمینه‌ساز تعمق هرچه بیشتر در مسائل امروز ایران باشد.

دکتر امیراحمدی:

جامعه مدنی پیش از هر چیز مفهومی تاریخی است و تصور نمی‌رود بتوان تعریفی منسجم از جامعه مدنی که در دوره‌ها و تحت شرایط مختلف کاربرد داشته باشد یافت. می‌بینیم از دوران یونان و روم باستان که دولت - شهر وجود داشته تا امروز در دنیایی

■ با سپاسگزاری از استادان محترم که دعوت اطلاعات سیاسی-اقتصادی را پذیرفته‌اند، به نظر می‌آید لازم باشد بحث درباره جامعه مدنی را از بررسی پیشینه تاریخی‌اش آغاز کنیم و در نهایت به تعریف مشخصی که با جامعه ایرانی سازگار باشد و بتواند در تبیین وضع کنونی جامعه مؤثر افتد برسیم. بنابراین نخستین پرسش اینست که پیشینه تاریخی جامعه مدنی چیست و چه تعاریفی از آن شده است؟



اجتماعات و غیره کمک گرفته شود. اگر به تاریخ فرانسه هم بنگریم ملاحظه می‌کنیم که کمکهای فرانسه به جهان علوم اجتماعی نیز بیشتر در همین رابطه است و فرانسویها مشارکت اندکی در پیشرفت دادن اقتصاد سیاسی داشته‌اند. از سوی دیگر، فلاسفه آلمان مانند هگل و همفکرانش و سپس مارکس که از آنجا آمده و طرز تفکر دیگری دارد، جامعه مدنی را خیلی فیلسوفانه و در چارچوب فلسفه تعریف می‌کنند. هگل رابطه دولت و جامعه مدنی را نه چون فرانسویان خیلی سیاسی می‌بیند و نه چون انگلیسیان خیلی اقتصادی. اصولاً فعالیت آلمانیها در زمینه علوم انسانی و علوم اجتماعی نیز بیشتر از زاویه فلسفه صورت گرفته است. هگل جامعه مدنی را در حدّ اعلاّی خود دولتی می‌بیند که از منافع افراد دفاع می‌کند و آنچه را خارج از این تشکّل قرار می‌گیرد «دولت بالفعل» می‌نامد؛ یعنی جامعه‌ای که در آن تنشهای اجتماعی حاکم است و «صنّف سازی» بهترین گونه تشکّل اجتماعی است.

به یاد گفته‌ای از لنین افتادم. می‌گوید اگر

بخواهیم مارکس را بشناسیم باید نسبت به سه چیز شناخت پیدا کنیم: اقتصاد سیاسی انگلیسی‌ها، سیاست فرانسویان، و فلسفه آلمانیها. این سه در کنار هم چیزی را به نام مارکسیسم می‌سازند. اتفاقاً خود مارکس در پرداختن به مفهوم جامعه هیچ يك از اینها را در نظر نگرفته و در واقع جامعه مدنی را با دیدی منفی و به عنوان نمود از خودبیگانگی نگریسته است. به نظر او، دولت در سایه

که جامعه شهری در پرتو تکنولوژی اطلاعات بسیار پیچیده شده از جامعه مدنی صحبت شده است. مثلاً، سیسرون از جامعه مدنی به عنوان يك تشکّل سیاسی - حقوقی نام می‌برده و آنرا در مقابل جامعه طبیعی - مثلاً خانواده - قرار می‌دهد. در قرون وسطی و عصر روشنگری در اروپا، مفهوم سیاسی - اقتصادی جامعه مدنی مورد تأکید بیشتری قرار می‌گیرد و کم کم «جامعه مدنی» به عنوان تشکّل های غیردولتی در مقابل تشکّل های دولتی و حزبی معنی می‌گردد. جامعه مدنی يك ویژگی جغرافیائی هم داشته، یعنی تغییرات معنایی اش تنها مربوط به زمان نبوده است. مثالی می‌زنم. اگر به مفهوم جامعه مدنی که در آلمان و از طریق فلاسفه آلمان (مثلاً هگل) مطرح شده توجه کنید و آنرا با مفهومی از جامعه مدنی که دانشمندان و اندیشمندان فرانسوی (مثلاً روسو) یا انگلیسی (مثلاً هابز و لاک) ارائه کرده‌اند مقایسه نمایند می‌بینید که این تعاریف کاملاً متفاوت است. مثلاً در انگلستان تعریف جامعه مدنی بیشتر به اقتصاد سیاسی برمی‌گردد و جامعه مدنی مشخصاً به عنوان يك حوزه آزاد اقتصاد، بازار، مالکیت خصوصی و غیره مطرح است، بدین دلیل که جامعه انگلستان در واقع پیشرو علم اقتصاد، چه کلاسیک و چه مدرن بوده است. برعکس، وقتی در فرانسه از جامعه مدنی صحبت می‌شود بحث لیبرالیزم مطرح می‌گردد. به عبارت دیگر، در فرانسه مفهوم جامعه مدنی به آزادیهای سیاسی، رابطه دولت و نهادها و گروههای غیردولتی و... برمی‌گردد و بنابراین با مفهوم جامعه مدنی برخورد های سیاسی صورت می‌گیرد و تلاش می‌شود از جامعه مدنی برای تضمین آزادیهای فردی، آزادی

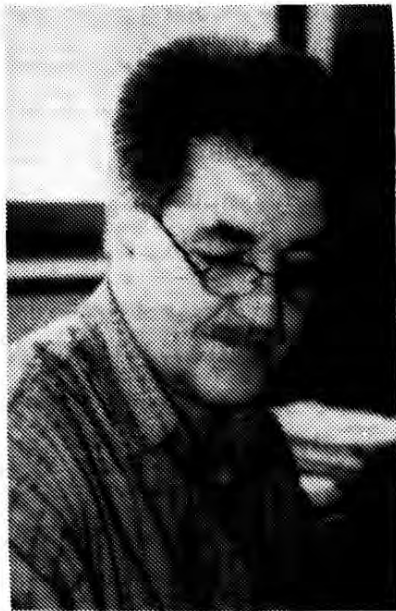
جامعه مدنی از اصل خود جدا می‌شود. نکته دیگری که مایلیم درباره آن توضیح بدهم اینست که در پروسه‌ای تاریخی که جامعه مدنی تاکنون طی کرده، مشخص است که برخی از دانشمندان از رابطه انسان با طبیعت و رفته رفته از جدایی این دوازم صحبت کرده‌اند. یعنی در واقع نه تنها دیدی تاریخی، بلکه می‌توان گفت دیدی تولیدی در مورد این مفهوم داشته‌اند. در واقع رابط انسان با طبیعت «کار» است. انسان از طریق کار است که درصدد تغییر دادن طبیعت برمی‌آید و این تغییر باعث شده که شکل طبیعی جوامع اولیه دگرگون شود و به شکل «جامعه مدنی» یعنی جامعه حقوقی، سیاسی و اقتصادی در بیاید. این نکته مهمی است که به بحث توسعه بازمی‌گردد. زیرا توسعه ناظر است به رابطه انسان و طبیعت و درجه توانمندی انسان برای تولید و تغییر دادن و دگرگون سازی طبیعت برای برآوردن نیازهایش. به معنی دیگر، رشد جامعه مدنی با توسعه رابطه مستقیم و تنگاتنگ دارد. جامعه‌ای توسعه یافته است که جامعه مدنی تکامل یافته داشته باشد.

نکته جالب توجه دیگر اینست که غالباً وقتی درباره جامعه مدنی بحث می‌شود، بخصوص در ایران، با دیدی مثبت به این مفهوم نگاه می‌کنند و جامعه مدنی را به صورت مفهوم و پدیده‌ای یکپارچه در نظر می‌گیرند. ولی به اعتقاد من جامعه مدنی می‌تواند گونه‌های نامطلوبی هم داشته باشد؛ یعنی هم جامعه مدنی توسعه‌گر داریم، هم غیر توسعه‌گر. پس هنگامی که به بحث درباره جامعه مدنی امروز می‌پردازیم باید این ویژگیها مورد ارزیابی قرار گیرد و ببینیم با چه جامعه‌ای روبرو هستیم، چه نیروهایی در جهت تقویت توسعه، دموکراسی و اصلاح در کارند و چه نیروهایی در جهت محدود کردن یا بازداشتن این حرکت‌ها، یعنی توسعه اقتصادی و رفرفرم سیاسی، عمل می‌کنند. از آنجا که ما در زندگی اجتماعی با سه حوزه خصوصی، عمومی و دولتی روبرو هستیم باید در ارزیابی خود خصوصیات هر سه این حوزه‌ها را در نظر بگیریم.

دکتر پیران:

به نظر من بحث درباره جامعه مدنی، در واقع نیازمند توضیح و تفسیر و تشریحی است و این نیاز ناشی از اغتشاشی است که پیرامون این مفهوم وجود دارد. بویژه هنگامی که این مفهوم در جامعه‌ای چون جامعه ایران مطرح می‌شود، به دلیل اینکه سابقه تاریخی و تحولات و فراز و فرودی که از لحاظ مفهومی داشته مورد عنایت قرار نمی‌گیرد، این اغتشاش از جهاتی بیشتر و پیچیده‌تر می‌شود. برای اینکه بتوان این بحث را به گونه‌ای سیستماتیک پیش برد، به نظر من باید چند تعریف از جامعه مدنی

به دست بدهیم که این تعاریف گویای مقاطع تاریخی معینی است. درست است که در متون و منابع از جامعه مدنی بیشتر به عنوان يك واقعیت پس از پیدایش جامعه صنعتی نوین صحبت می‌شود، ولی طبیعی است که از نظر مفهوم شناسی این پدیده را باید در یونان و رُم جستجو کنیم. نکته‌ای که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که ما در واقع با يك الگوی زندگی روبرو هستیم که در ادوار مختلف زندگی غرب تداوم پیدا کرده و البته با مصداقهای مختلفی در هر دوره روبرو بوده، و اغتشاشی که وجود دارد ناشی از عدم توجه به مصداقهای این واقعیت یگانه در زندگی غرب است. برای مثال چند نکته را عرض می‌کنم. ما در تفکر یونان، بویژه در آثار ارسطو، جامعه مدنی را مساوی دولت می‌بینیم. چرا؟ برای اینکه او در چارچوب دولت - شهر به جامعه مدنی نگاه می‌کند و دولت - شهر برآمده از اجماع شهروندان صاحب حقوق است. در دوران قرون وسطی دقیقاً همین بحث جامعه مدنی به شکل‌های دیگری وجود داشته و بویژه در پایان قرون وسطی در اسناد مستقل شهری، در شهر مستقل، در شهری با منشور شهری، در شهری با قانون اساسی و شهری با دادگاههای مستقل و هیئت منصفه و... متبلور شده است؛ و این، خود فضای ظهور سرمایه‌داری و طبقه بورژوا را آماده کرده است. وقتی به زمان پیدایش سرمایه‌داری برمی‌گردیم که در واقع قدرت بازار در برابر اقتدار حکومتها و دولتهای مطلقه اروپایی قرار می‌گیرد، مفهوم جامعه مدنی مساوی بخش خصوصی و بازار می‌شود. تحولات بعدی که در بازار پیدا می‌شود، باز مفهوم جامعه مدنی را دگرگون می‌کند و می‌بینیم که در دوران اخیر با توجه به کنش و واکنش و ادغام دولت و بازار تا حدود زیادی جامعه مدنی بدین صورت تعریف می‌شود: تمام فعالیت‌های سازمان یافته و نهادی جمعی که از يك سو به دولت مربوط نیست و از سوی دیگر به فعالیت‌های مزدبری. پس با توجه به تعاریفی که داریم، یعنی جامعه مدنی مساوی دولت، جامعه مدنی مساوی با تشکلهای صنفی، جامعه مدنی مساوی با بازار آزاد و اقتصاد، جامعه مدنی مساوی با فعالیت‌های نهادی و سازمان یافته‌ای که از يك سو به دولت مربوط نیست و از سوی دیگر به فعالیت‌های مزدبری، معلوم می‌شود که ما از واقعیت مشخصی صحبت می‌کنیم که در ادوار مختلف عرصه اجتماعی متفاوتی دارد و بنا به ضرورت‌های روز تعریف می‌شود. البته اگر بخواهیم وارد جزئیات این بحث بشویم، به هر حال تفکراتی از قرن هفده به بعد مخصوصاً تفکر روشنگری و مکتب اسکاتلند و غیره راجع به مفهوم جامعه مدنی شروع می‌شود و بعد بخصوص نظریات هگل بر این اغتشاش مفهومی می‌افزاید و سپس نظریات مارکس و انگلس و آنگاه



دکتر پیران: گرچه مفهوم جامعه مدنی به هر حال از غرب آمده و سیر تحول تاریخیش مربوط به آنجاست اما نباید اجازه دهیم که آن سابقه مشروط کننده ذهن ما برای تفکر درباره این مفهوم، بویژه معنا و ضرورتش در دوران معاصر و در جامعه ایرانی باشد.

دکتر پیران: امروزه مفهوم جامعه مدنی هم مانند بسیاری از مفاهیم دیگر، در نوعی خلأ تئوریک و بر مبنای فرضیاتی که ارتباطی با جامعه ما ندارد و با شرایط جامعه ما تطبیق نمی کند مطرح می شود. به همین دلیل، این مفهوم نیز چون بسیاری از مفاهیم دیگر تحت تأثیر گرایش های سیاسی مختلف قرار می گیرد و هر کس به زعم خود برداشتی از آن پیدا می کند و پیری که در این میان معطل می ماند واقعیت مسئله و ضرورت تحقق یافتن این پدیده است.

که در سنت شهرسازی یونان باستان و سپس رُم، با تفکری سنجیده درباره شهر روبرو هستیم و این تفکر معنای هندسی و ریاضی به خود می گیرد. نخستین مدل شهرسازی مدل هیپوداموسین بوده که در شهرهای مختلفی تکرار شده و با برنامه ریزی شهری و شهرسازی در یونان باستان و رُم روبرو می شویم. پرسشی در اینجا مطرح می شود و آن اینست که در جوامع شرقی که به گفته ای هفت هزار سال و به گفته ای پنج هزار سال سابقه شهرنشینی دارند، چگونه است که یک شهرساز و یک تفکر برنامه ریزی شهری نداریم؟ چرا معماری مینور در شرق و معماری مازور در غرب متداول است؟ چرا وقتی مطالعه می کنیم نمی توانیم از شهرسازان یا مکتبهای شهرسازی خودی نشانی بیابیم، در حالی که در یونان و رُم به دهها شهرساز و مکتب های مختلف شهرسازی برخورد می کنیم؟ این مثال را از آن روزدم که نشان دهم در یونان و رُم به علت وجود عرصه عمومی، شهرساز یا کسی که با مسائل شهر سروکار داشته ناگزیر بوده از قبل به فضاهایی بیندیشد و ارتباط این فضاها را در نظر بگیرد؛ فضاهایی که متعلق به همان شهروندان صاحب حقوق بوده است. این ضرورت به تفکر او نوعی نظم هندسی و ریاضی می بخشیده و در واقع سنت شهرسازی و برنامه شهری را پایه گذاری می کرده. ولی در تفکر شرقی، زندگی ما به دو عرصه تقسیم می شود: عرصه خانوادگی و عرصه حکومتی. در اینجا تنها خانواده است که نیاز به فضای مسکونی دارد و از این روست که به معماری مینور می اندیشیم. این مثال را به این دلیل زدیم که تصور می کنیم تقسیم این حوزه ها از جهت درک مفهوم جامعه مدنی بسیار ضروریست.

گرامشی است که اگر لازم باشد باید روی تک تک اینها بحث و آنها را از هم تفکیک کنیم. در نهایت به نظر من هدف باید این باشد که عناصر مشترکی را که در سراسر این فراز و فرود مفهومی در سیر تحول جامعه مدنی وجود دارد استخراج کنیم. برای اینکه توضیحی در این باره داده شود، بدنیست به دوران یونان و رُم باستان بازگردیم. نکته ای هم باید در حاشیه یادآوری گردد و آن اینست که نباید زیاد روی سابقه تاریخی این مفهوم در غرب پافشاری کنیم، بویژه باید از این سنت منفی که همواره بر تفکر متفکر جهان سومی معاصر سایه انداخته و عبارت از اینست که ابتدا به مقتضیات غرب و سیر تحول مفاهیم در غرب توجه می کرده و سپس در رابطه با آن واکنش نشان می داده و در واقع خود را تا حدودی مشروط به اینها می کرده، بهره می جیم. گرچه این مفهومی است که به هر حال از غرب آمده، سیر تحول تاریخی اش مربوط به آنجاست و با ورود استعمار به جهان سوم، در پیوند ما با غرب مطرح شده است و لذا نیاز به کاویدن آن داریم، اما نباید اجازه دهیم که آن سابقه، مشروط کننده ذهن ما برای تفکر درباره این مفهوم، بویژه معنا و ضرورتش در دوران معاصر و در جامعه ایران باشد. با این توضیح، می بینیم که در جوامع یونانی و رومی، زندگی به سه عرصه تقسیم می شده: ۱- عرصه خصوصی؛ ۲- عرصه حکومتی؛ ۳- عرصه عمومی. البته در یونان و رُم عرصه عمومی و عرصه حکومتی تقریباً به هم نزدیکند و در مواردی از ادغام آنها صحبت می شود. برای روشن تر شدن بحث، مثالی می زنم. اگر سنت شهرسازی در یونان باستان را تا جوامع امروزی غرب، با سنت شهرسازی در شرق مقایسه کنیم، می بینیم

حال که در شرق فقط با عرصه خانوادگی و عرصه حکومتی روبرو هستیم می‌توانیم نتیجه‌گیری‌هایی بکنیم: ۱- مالکیت فردی کم‌رنگ است یا وجود ندارد؛ ۲- در چنین جامعه‌ای بحث فرد مطرح نمی‌شود که موضوع فرد صاحب حقوق را داشته باشیم. ما در دو عصر عضو خانواده و رعیت و حکومت زندگی می‌کنیم. و این تقسیم‌بندی، اجازه وجود حیطه عمومی را که بعدها منجر به استنتاج مفهومی به نام جامعه مدنی می‌شود، نمی‌دهد. لذا از یک سو باید این سنت مقایسه‌ای وضع غرب و شرق را در رابطه با جامعه مدنی، و از سوی دیگر فراز و فرودهای مفهومی جامعه مدنی را که نیازمند تعریف دولت و وظایف دولت و تعریف اقتصاد و وظایف اقتصاد است ببینیم تا از بررسی این چند مقطع تاریخی، به فصول مشترک جامعه مدنی در همه ادوار دست یابیم و دریابیم که در جامعه امروز ایران جامعه مدنی چگونه، با چه معنا و چه مصداق‌هایی مطرح می‌شود.

دکتر باوند:

همان‌طور که اشاره شد، جامعه مدنی مفهوم پیچیده‌ای است که متکی بر عناصر جامعه‌پذیری و چگونگی همکاریها و ارتباطات جمعی و همچنین پویایی ارتباطات فرهنگی، و فراتر از همه، جوهر مفهوم فرد و انسان و حقوقی که از این مفهوم انسانیت ناشی می‌شود، مثل آزادی بیان، آزادی قلم، و آزادی شرکت در تجمعات و احزاب و غیره است. البته این مفهوم با توجه به ساختار فرهنگی هر جامعه، دستخوش برداشتهای متفاوتی است ولی در حال حاضر یک تعریف کلی و جهانشمول شکل گرفته که در اسناد روابط بین‌الملل از جمله منشور ملل متحد یا اسناد معتبری که در حکم معاهدات چندجانبه بین‌المللی است، مستتر است. در مقدمه منشور، اعتقاد راسخ به حقوق اساسی انسان و احترام و حیثیت شخص انسان و برابری زن و مرد اعلام شده است. در بند ۳ مربوط به اهداف منشور، تأکید می‌شود که تقویت حقوق بشر و آزادیهای اساسی صرف نظر از تفاوت‌های نژادی، جنسی، زبانی و غیره از هدفهای عمده است. این برداشت جدید از نکاتی که در واقع از مظاهر جامعه مدنی است امروزه معنا و مفهومی کلی و جهانشمول پیدا کرده، تا آنجا که می‌بینیم جوامعی که به دلیل ساختار فرهنگی خود آماده پذیرش و اجرای چنین اصولی نیستند، زیر فشار قرار گرفته‌اند. بنابراین امروزه نمی‌توانیم جامعه مدنی را مفهومی خاص و مستقل در داخل قلمروهای مختلف صدو هشتاد و شش کشور جهان تلقی کنیم. اما از نظر ریشه تاریخی مسئله، باید گفت که جامعه مدنی تقریباً به منزله تمدن تلقی شده است. برای مثال،

سیسرون از جامعه مدنی به عنوان Social civilis یا Societa civilis یاد می‌کند و در حقیقت عبارت از جمعیتی است که زیر لوای یک سامان سیاسی و حقوقی خاص قرار گرفته‌اند. البته در یونان باستان، برداشتی که از این مفهوم داریم بیشتر از جامعه آتنی است، یعنی همان‌طور که اشاره شد، در جامعه آتنی عرصه خصوصی، عرصه عمومی و عرصه حکومتی واقعیتی نسبی دارد ولی همین مفهوم در جامعه اسپارت چنان مطرح نیست و عرصه خصوصی در عرصه عمومی و عرصه دولتی جذب و هضم شده است. در دنیای ایرانی خودمان، تعریفی که قابل استنباط از اسناد تاریخی ماست، عبارت است از توانایی، خلاقیت و آفرینندگی انسان در جهت تغییر دادن محیط زندگی خود و ایجاد نظم و نسقی در آنچه ساخته و پرداخته این کنش و واکنش در روابط اجتماعی است. و این زائیده شرایط جغرافیایی و اقلیمی ایران، و نیز برخوردهای مستمر جوامعی که در حول و حوش ما قرار داشته‌اند، بوده است. نخستین حرکت تمدن - آبیاریها را در این منطقه می‌بینیم، زیرا شرایط اقلیمی اش چنین اقتضای کرده است. و از سویی، جامعه ایرانی از ابتدای تاریخ خود دستخوش برخوردهای مستمر با اقوامی بوده است که از نظر ایرانیها فاقد خرد و خلاقیت هنری و توانایی آفرینندگی بودند، یعنی جوامع متحرک و صحرانشین. بنابراین دو عنصر یادشده در ساخت و ترکیب جامعه مدنی ایران تأثیر اساسی داشته و نتیجه آن تشکیل دولت و پاگرفتن قانون و طبقات بوده است و در عین حال مبنای رعایت حقوق و هنجارهایی در رابطه با هر طبقه خاص. و اما از دوران قرون وسطی، تعریفی که تقریباً از جامعه مدنی در دست داریم، تعریفی است از بسوئه: جمعیتی که زیر لوای قانون و حکومت قرار گرفته. و از رنسانس به بعد، بویژه در قرن هفده، مفهوم جامعه مدنی در قبال جامعه طبیعی مطرح می‌شود، مثلاً از سوی هابز و پوفندورف. و در این زمان تفکیک خاصی میان دولت و جامعه مدنی وجود ندارد. شاید این تفکیک برای نخستین بار از سوی لاک مطرح شده باشد و هدف اصلی از این تفکیک، سامان دادن سیاسی جامعه وقت بوده است. از نظر هابز، جامعه مدنی زائیده قرارداد اجتماعی است، منتها قراردادی یکجانبه تحت شرایط طبیعی که انسانها در جنگ دائم هستند و حیاتشان پیوسته در معرض خطر قرار دارد. تحت این شرایط انسانها به این نتیجه می‌رسند که بخشی از حقوق و اختیاراتشان را از طریق قرارداد به فرد یا مجمعی خاص که عهده‌دار حفظ امنیت و حیات جامعه باشد واگذار کنند و حق چالشگرها و معارضه‌جویی‌ها را از خود سلب نمایند، مگر در یک مورد که این پدیده حیات جامعه را به خطر اندازد. در این جا مجاز به مقابله هستند. اما لاک فقط مسئله



دکتر بشیریه: نهایتِ جامعهٔ مدنی این است که ما انسان‌ها یا شهروندان ایرانی باید بتوانیم دربارهٔ شیوهٔ زندگی خود تصمیم بگیریم و هیچ حدودمرزی برای تصمیم‌گیری‌ها وجود نداشته باشد. تنها در صورتی می‌شود گفت جامعهٔ مدنی وجود دارد که بتوانیم در مورد بنیادهای زندگی خصوصی خودمان قانونگذاری کنیم.

دکتر بشیریه: ساخت دولت در ایران همچنان سنتی است و تجربه نشان می‌دهد که اگر عنصر ممانعتِ دولت حذف شود مردم می‌توانند مشارکت کنند و جامعهٔ مدنی می‌تواند پا بگیرد. فکر می‌کنم در ایران در درجهٔ نخست، نیاز به تغییرات اساسی و اصلاحات بنیادی در ساختار دولت داریم؛ مردم و جامعه خود به خود اصلاح می‌شوند.

عدالت عمل می‌کند و این تجلی يك روح جهانی است که در جهت آزادی و عدالت نهایی حرکت می‌کند. البته مارکس تا اندازه‌ای از هگل الهام می‌گیرد ولی از نظر او جوامع مدنی در يك روند تاریخی خاص ظاهر می‌شوند و این جوامع (از جمله جامعهٔ بورژوازی) در زمان خود لازم، ضروری و کارا هستند. هگل جمله‌ای دارد که مارکس هم از آن استفاده کرده است. می‌گوید هرچه واقعی است حقیقی است، و آنچه حقیقی است واقعی است. بنابراین از نظر مارکس گویانکه جامعهٔ بورژوازی جامعه‌ای در جهت از خودبیگانگی است، ولی تحت شرایط تاریخی خود، پدیده‌ای ضروری و لازم در روند دیالکتیک تاریخ می‌باشد، یعنی آثار مثبتی در حرکت به سوی هدف نهایی دارد. ولی رفته‌رفته که رسالت و کارآئی خود را از دست می‌دهد، به صورت پدیده‌ای دست‌وپاگیر درمی‌آید. جامعهٔ مدنی نهایی که مارکس از آن صحبت می‌کند، جامعه‌ای است عاری از طبقات و دولت، یعنی جامعهٔ مدنی به معنای حقیقی خودش که در آن انسانها مستقیماً سرنوشت خود را تعیین می‌کنند. در آنجا آزادی مربوط به همهٔ افراد می‌شود، خواه اینای بشر یا اعضای جامعه. مارکس سیر تکاملی این پدیده را در يك روند دیالکتیکی متفاوت از هگل می‌بیند، روندی کم‌وبیش علمی و در عین حال گریزناپذیر که در مرحلهٔ نهایی جامعهٔ مدنی هم حقوق فردی انسانها تحقق می‌یابد و هم انسانها مستقیماً اداره‌کنندهٔ سرنوشت خودشان هستند. البته با تحولاتی که در جهان پیش آمد، بویژه در قرن بیستم، با پیدایش نظامهای توتالیتر، فضای خصوصی جذب فضای عمومی و دولت گردید و جامعهٔ مدنی بوسیلهٔ توتالیتریانیسم از ناسیونال سوسیالیسم گرفته تا اتانیزم و

امنیت فیزیکی و حیات را مطرح نمی‌کند و چون جامعهٔ طبیعی مورد نظر لاک وضعی صلحجویانه و تعاون‌پذیر داشته و از آزادی، رسالت و پویایی برخوردار بوده لذا در آن جامعه يك قرارداد دوجانبه و دو مرحله‌ای منعقد می‌شود که موضوع آن در مرحلهٔ اول تشکیل يك جامعه است که طبق نظر لاک مشتمل بر تشکیل جامعه و دولت می‌باشد و در این هنگام عنصر آزادی به عنوان عنصری اساسی که ریشه در حالت طبیعی داشته منتقل می‌شود و عنصر بعدی عنصر مالکیت است که در قرارداد با دولت منظور می‌شود. دولت کارگزار جامعهٔ مدنی است و در قبال جامعه مسئولیت دارد و جامعه از حق چون و چرا کردن برخوردار است. یعنی چنانچه دولت که عهده‌دار حفظ حیات، آزادی و مالکیت است از وظایف خود تخطی کند، مردم حق مبارزه و مقابله با آن را خواهند داشت. نظریهٔ روسو هم تا حدودی به نظریهٔ لاک نزدیک است ولی برداشت متفاوتی در زمینهٔ جامعهٔ مدنی و دولت دارد. جامعهٔ مدنی که ارادهٔ عمومی و حاکمیت منبث از آن است، به همهٔ شهروندان تعلق دارد، در صورتی که سروکار دولت که کارگزار جامعهٔ مدنی است با اتباع است. البته تناقضاتی در نظریهٔ روسو هست. تعریف جامع‌تر از جامعهٔ مدنی، مربوط به هگل است. هگل جامعهٔ مدنی را با اصطلاح جامعهٔ فعالیت‌های سودجویانه می‌داند، جامعه‌ای که در آن فعل و انفعالات مالی و سوداگرانه قویاً مطرح است و دولت پدیده‌ای جدا از جامعهٔ مدنی است؛ پدیده‌ای اخلاقی و معدلت‌طلب. در جامعهٔ مدنی که عرصهٔ فعالیت‌های سوداگرانه و سودجویانه است، تنش اجتناب‌ناپذیر می‌باشد ولی برای اینکه نظم و نسقی توأم با عدالت بر جامعه حکمفرما باشد دولت به عنوان يك قاضی بیطرف برای اجرای

اسالینیسیم و بطور کلی نظامهای سوسیالیستی مارکسیستی بلعیده شد. پس از آن، حرکت جدیدی در جهت احیاء و تقویت جامعه مدنی به صورت تأکید بر حقوق فردی و آزادیهای اساسی پدید آمد و سبب شد که امروز برداشت جهانشمولی از جامعه مدنی وجود داشته باشد که در بسیاری از اسناد بین المللی، از جمله منشور ملل متحد، منعکس است. در این اسناد به این نوع جامعه مدنی که مبتنی بر حقوق و آزادیهای فردی است و نهادهایی که موجب تحقق و گسترش این آزادیها می شوند و فراتر از همه، رابطه منطقی میان جامعه مدنی و جامعه سیاسی یعنی احزاب، گروههای متنفذ و نهادهای سیاسی فعال در جامعه که نقش فعال را بین جامعه مدنی و دولت ایفا می کنند پرداخته شده است. در هر حال طبق تعریفی که امروزه از جامعه مدنی می شود، جامعه مدنی از دولت رهاست ولی در جهت دولت ستیزی عمل نمی کند. به عبارت دیگر جامعه مدنی از یک نظر مستقل و جدا از دولت است ولی از سوی دیگر بیوندهایی با دولت دارد. بنابراین بقای دولت امروز نه در جهت ضعف و پراکندگی جامعه مدنی، بلکه در جهت تقویت نهادهایی است که ناظر به حقوق و آزادیهای اساسی افراد هستند و در عین حال نقش نیروی محرک جامعه مدنی را بازی می کنند.

دکتر بشیریه:

در پاسخ به سؤال اول، فکر می کنم دوستان عزیز سوابق کلاسیک بحث جامعه مدنی را مطرح فرمودند. بنابراین اجازه بفرمایید بنده راجع به مشاجرات و مباحثات اخیرتری که در حوزه اندیشه های مربوط به جامعه مدنی پیدا شده بطور مختصر اشاراتی داشته باشم. مسئله جامعه مدنی تنها در کشور ما مطرح نیست بلکه این مفهوم در سطح جهانی یا مطرح است یا درباره آن بازاندیشی می شود. امروزه برخی از نویسندگان جدید در غرب از جامعه مدنی نو در برابر جامعه مدنی کلاسیک سخن می گویند و احتمالاً در نتیجه مشاجراتی که در خود کشورهای غربی وجود دارد این بحث به جامعه ما کشیده شده است. شاید بطور کلی بتوان سه گرایش یا سه نظریه متفاوت را در مورد جامعه مدنی، معنای آن، سابقه و پیشینه اش و مطلوبیت یا عدم مطلوبیت آن ذکر کرد. یکی نظریه و گرایش هواداران تجدد بطور کلی است. نکته ای که جناب آقای دکتر پیران فرمودند و باید از آن بر حذر بود اینست که توجه داشته باشیم تنها یکی از گرایشها تجدد را مطلوب و در نتیجه جامعه مدنی را هم مطلوب و شایسته تعقیب از نظر سیاسی تلقی می کند. در مورد تجدد چه آنها که از انتقادات وارده بی خبرند و چه آنها که به این انتقادات پاسخ داده اند معتقدند که جامعه مدنی پدیده یا فرآیند یا نوعی شیوه زندگی

است که از زمان رنسانس پیدا شده و گرچه ممکن است به صورت مقطعی یا گذرا به این معنا در قرون وسطی یا دوران باستان اشاراتی شده باشد، ولی جامعه مدنی شیوه زندگی است و از یک مفهوم فراتر می رود. به بیان دیگر یک مفهوم انضمامی است؛ مفهومی انتزاعی نیست. این معنا و شیوه زندگی هم محصول تحولات عمیقی است که از اواخر قرون وسطی روی داد و از رنسانس به بعد شکل گرفت و تقریباً همه متفکران بزرگی که جناب آقای دکتر باوند اشاره کردند، از هابز و لاک و منتسکیو، روسو و هگل گرفته تا مارکس، در این جریان تجدد قرار می گیرند با اندکی تفاوت؛ مارکس منتقد جامعه بورژوازی است در حالی که دیگر متفکران عمدتاً چنین نیستند. البته در دوران تجدد دو مرحله یا دوره قابل شناسایی است یکی دوران تجدد خوشبین که مثلاً با ولتر شناسایی می شود و قائل به ترقی انسان و عدم انقیاد انسان نسبت به قوانین تاریخی است، یکی هم پس از انقلاب کبیر فرانسه که دوران تجدد بدبین پیدا می شود و این نکته که انسان می تواند با عقل خود جهان را تغییر دهد و طرحی در اندازد مورد تردید قرار می گیرد یا به گفته متأخرین، انسان در پس قوانین تاریخی که علم الاجتماع جدید کم کم دارد آنها را کشف می کند، افول می کند. با این وجود در هر دو مورد این معنا از تجدد مورد دفاع قرار می گیرد.

گروه دوم کسانی هستند که آنان را می توان نقادان تجدد دانست؛ اندیشمندانی مانند هانا آرنت و یورگن هابرماس و برخی از هواداران هابرماس؛ که البته اینها مخالف تجدد نیستند ولی معتقدند تجدد ایرادات اساسی دارد و بخصوص آرنت این بحث را کاملاً مورد حمله قرار می دهد که جامعه مدنی به مفهوم مطلوب خودش محصول رنسانس و دوران تجدد است، بلکه برعکس معتقد است عصاره جامعه مدنی از زمان رنسانس و عصر تجدد به بعد در حال ضعیف شدن و رنگ باختن است و ما با ظهور نوعی قدرت همه جانبه روبرو هستیم. بنابراین آرنت بحث گستره عمومی و جامعه مدنی را (که در حقیقت گستره عمومی از نظر آرنت ریشه جامعه به حساب می آید) تا یونان باستان پی می گیرد که در آنجا انسان در سه عرصه فعالیت می کند: تلاش معاش، کار خلاق، و کنش آزاد سیاسی. در عرصه خصوصی، انسان در خانواده زندگی می کند؛ از طرف دیگر در عرصه فعالیت های هنری و بالاخره در عرصه آزاد عمل سیاسی ظاهر می شود و در آنجا سیاست به معنی رابطه برابر است. به بیان دیگر، سیاست به معنی حکومت یا آمریت نیست، یعنی سیاست جوهره حیات انسان به عنوان موجود ناطق شناخته می شود و آرنت هم طبعاً تحت تأثیر ارسطوست.



دکتر باوند: امروز برداشت جهانشمولی از جامعه مدنی وجود دارد که در بسیاری از اسناد بین‌المللی، از جمله منشور ملل متحد، منعکس است و مبتنی بر حقوق و آزادی‌های فردی، نهادهایی که موجب تحقق و گسترش این آزادی‌ها می‌شوند، و فراتر از همه، رابطه منطقی میان جامعه مدنی و جامعه سیاسی می‌باشد.

دکتر باوند: جامعه مدنی از یک نظر، مستقل و جدا از دولت است ولی از سوی دیگر پیوندهایی با دولت دارد. بنابراین بقای دولت امروز نه در ضعف و پراکندگی جامعه مدنی بلکه در تقویت نهادهایی است که ناظر به حقوق و آزادی‌های اساسی افرادند و در عین حال نقش نیروی محرک جامعه مدنی را بازی می‌کنند.

درواقع انسان را به موجودی رفاه طلب تبدیل می‌کند و انسان به عنوان موجودی مختار و آزاد و سرنوشت ساز خویش، در حال زوال است. البته هابرماس معتقد است که می‌شود گستره عمومی را نجات داد و پیشنهادهایی در زمینه کنش ارتباطی و عقل ارتباطی مطرح می‌کند که بحث مفصلی دارد.

دسته سوم کسانی هستند که آنان را می‌توان مخالفان تجدید نامید، یعنی از سطح نقد فراتر می‌روند. آنان معتقدند تجدید یکی از شیوه‌های ممکن زندگیست ولی ضرورت تاریخی و واقعی ندارد. هیچ قانون آهنینی در تاریخ وجود ندارد که نه تنها غرب را، بلکه به طریق اولی سایر جوامع را به سوی تجدید براند. بنابراین اینها نسبت به همه چیزهای وابسته به تجدید از جمله جامعه مدنی دیدگاهی خاصی دارند بدین معنی که در عصر جدید انسان تازه‌ای ظهور پیدا می‌کند که گفته می‌شود عاقل و فردگرا و به دنبال منافع خویش است ولی این انسان محصول روابط قدرتی است که در دوران بورژوازی پیدا شده و جامعه مدنی هم طبعاً باید محل زیست آدمهایی باشد که در پی منافع خصوصی خود هستند و درصددند صنف تشکیل بدهند و از این طریق به اهداف خصوصی خویش دست یابند. بنابراین همه چیزهایی که در دو سنت قبلی ستوده است، در این جا با بدبینی نگرسته می‌شود: درواقع همان بحث‌های معروف میشل فوکو در زمینه رابطه قدرت و حقیقت، و اینکه قدرت مشرف بر حیاتی پدید آمده که در سایه آن اصولاً جامعه مدنی معنی پیدا نمی‌کند. گرامشی هم حرفهایی در این باب دارد. جامعه مدنی در مباحث گرامشی جزئی از روبنا و وسیله سلطه محسوب می‌شود. این مطلب را میشل فوکو هم با پیچیدگی‌های بیشتری مطرح کرده است.

اما آرنست در آسیب‌شناسی تجدید و دوران جدید معتقد است که یک قانون تازه در حال شکل گرفتن است. در دوران جدید بخصوص پس از انقلاب فرانسه با گرایشی که به رفاه پیدا می‌شود، انسان دوباره به سطح موجودی که فقط در تلاش معاش است تقلیل پیدا می‌کند، دولت به صورت وسیله‌ای برای برآوردن نیازهای مادی و رفاه بخشی به افراد درمی‌آید و در نتیجه آزادی‌ای که در کتاب انقلاب از آن به عنوان آزادی مثبت نام برده جای خود را به آزادی منفی می‌دهد. بدین سان، آرنست آسیب‌شناس تجدید و هوادار گستره عمومی و جامعه مدنی است، ولی معتقد است که این جامعه مدنی از میان رفته و ما هر روز بیشتر به دام آزادیهای منفی می‌افتیم و دولت رفاه بخش پیدا می‌شود و رفاه بخشی یعنی از میان بردن جوهره انسان به عنوان موجودی آزاد و مختار. همچنین، هابرماس از جمله نقادان تجدید از نحلّه دوم است که گرچه هوادار جامعه مدنی و گستره عمومی است، لکن تجدید را نقد می‌کند و معتقد است در دوران جدید این جامعه مدنی و گستره عمومی رو به زوال رفته و در یکی از آثار اولیه اش این بحث را مطرح می‌کند که در دوران تجدید چگونه شاهد زوال گستره عمومی و جامعه مدنی هستیم. این نویسندگان هر دو معتقدند که جامعه مدنی به معنی عمیق تر گستره عمومی یک شیوه زندگی است ولی شیوه‌ای که کم کم از دست می‌رود؛ یا برای همیشه از دست می‌رود چنان که وبر می‌گوید در قفس آهنین مدرنیسم و انسان به آلت و ابزار تبدیل می‌شود، یا اینکه فعلاً از دست رفته، چنان که هانا آرنست می‌گوید توتالیترانیسم چه در شکل دموکراسی، چه به صورت دموکراسی دولت رفاهی و چه در شکل توتالیترانیسم چپ و راست و فاشیسم و استالینیسم،

ممکن و مطلوب برای پیشبرد و تقویت جامعه مدنی در ایران را مطرح سازیم.

دکتر امیراحمدی:

من مخالفتی با معرفی جامعه مدنی به عنوان يك روش زندگی ندارم ولی فکر می‌کنم که این مفهوم امروزه بیشتر به عنوان يك متد و شیوه برخورد با روش زندگی مطرح باشد. وقتی می‌گوییم در جامعه مدنی باید انجمن‌های صنفی داشته باشیم که بتوانند خود را در برابر قدرت دولت یا در برابر دیگر انجمن‌ها حفظ کنند، در واقع از يك شیوه برخورد و يك روش سازماندهی در جامعه حرف می‌زنیم. به نظر من، روش زندگی، مقصد نهایی است و در شرایط امروز جامعه ایران آنچه بیشتر اهمیت دارد شیوه سازماندهی برای دستیابی به این مقصد نهایی است. یعنی اگر بخواهیم از مفهوم جامعه مدنی برای حل مشکل اساسی خود بهره بگیریم باید آن را به عنوان شیوه سازماندهی در جهت برطرف ساختن مشکلات و زمینه‌ساز اصلاحات تعریف کنیم. جامعه را می‌توان در سه حوزه سازمان داد: حوزه خصوصی یا خانواده، حوزه عمومی، و حوزه دولت. سازمان‌دهی در هر سه این حوزه‌ها مهم است، ولی وقتی از جامعه مدنی حرف می‌زنیم بیشتر توجه به سازمان‌دهی حوزه عمومی به عنوان يك حوزه واسط و مستقل بین دو حوزه دیگر است.

دکتر پیران:

خوشبختانه تا حدودی بحث‌های نظری باز باشد. البته هنوز جای يك جمع‌بندی خالی است که باید به آن رسید. نکته‌ای که با عرایض قبلی‌ام خواستم به آن اشاره کنم، وجود دو خطر بود که هنگام بحث پیرامون مفهوم جامعه مدنی در ایران ممکن است پیش آید. یکی، همان‌گونه که عرض کردم. جامعه مدنی در سیرتاریخی خود، مفاهیم گوناگونی را القا کرده که در واقع به ضرورت‌های مقاطع تاریخی مختلف برمی‌گشته، یعنی روزگاری مساوی دولت بوده، زمانی در مفهوم صنف و بخش خصوصی تبلور پیدا می‌کرده، و امروز که فرای مفهوم دولت و کارمزدبری حیطه‌های عمومی را دربرمی‌گیرد و همان‌طور که عرض شد، آرت و هابرماس، تا اندازه‌ای به تفکیک قلمرو خصوصی، حوزه عمومی بورژوازی و قلمرو اقتدار عمومی یا دولت پرداخته‌اند. پس يك خطر این است که تعریفی را که مربوط به يك مقطع خاص است در نظر بگیریم و آن را مبنای بحث خود و احتمالاً نقد جامعه مدنی قرار دهیم. دومین خطر که ضرورت پرداختن به آن مخصوصاً با بیانات شیوای آقای دکتر بشیریه احساس می‌شود این است که شرایط جامعه غربی در حال حاضر و برخوردش با

خلاصه بحث بنده این است که جامعه مدنی به هر حال در هر سه نحله به عنوان يك شیوه زندگی مطرح شده است و این شیوه زندگی در برخی کشورها، دستکم در جوامع غربی، شیوه موجود و مطلوبی است. اگر ما پیرو این نظریه باشیم، باید در جهت تأسیس، تقویت و پیشبرد جامعه مدنی در ایران بکوشیم. عده‌ای دیگر معتقدند که جامعه مدنی در سایه تکنولوژی و پدید آمدن دولت رفاهی، شیوه زندگی از دست رفته‌ای است. در این صورت می‌توانیم به گذشته‌های خود نیز بازگردیم و ببینیم آیا مدرنیسم ضرباتی به جامعه مدنی سنتی در ایران وارد نکرده؟ و چگونه یکسان‌سازی و بهنجارسازی در عصر پهلوی پیدا شد و تنوعات از میان رفت؟ در دوران قدیم با انسانهای خیلی متفاوتی روبرو می‌شدیم در حالی که امروزه همه هم‌مشکل و هم‌اندازه و هم‌قیافه و هم‌لباس و همفکر شده‌اند. بنابراین مدرنیسم به عنوان يك ایدئولوژی ممکن است درست برعکس، مانع تفاوت‌های طبیعی و تردیدناپذیر انسانها گردد.

اگر این دیدگاه انتقادی را به نهایت منطقی‌اش بکشیم، به بحث پُست مدرنیستی می‌رسیم، یعنی بحث اساسی تفاوت در همه زمینه‌ها، همان بحث‌هایی که در زمینه عقل و ناعقل از سوی فوکو مطرح شده و اینکه وقتی همه چیزها از هم متمایز گردد دیگر مبنایی برای قضاوت وجود نخواهد داشت. پس، جامعه مدنی از يك دیدگاه شیوه زندگی موجود و مطلوب است، درجای دیگر شیوه زندگی از دست رفته‌ای است که می‌توان آن را احیاء کرد، و در بحث‌های پُست مدرنیستی یکی از شیوه‌های زندگیست که فعلاً چیرگی یافته است و کارکردهایی دارد. به نظر بنده، دستکم در رابطه با ایران، بحث‌های پُست مدرنیستی جنبه کاربردی و اجرایی ندارد و اگر مثلاً فرض کنیم که همه نانو‌ها یا فرورشدگان مغازه‌ها پُست مدرنیست شوند، همه چیز متوقف خواهد شد. بنابراین طبق این استدلال خیلی ابتدایی معتقد هستم که تحت شرایط کنونی در ایران، باید از جامعه مدنی به عنوان يك شیوه زندگی دفاع کنیم.

■ برپایه مطالبی که مطرح گردید، روشن شد که دستکم از سه حوزه کلی در زندگی اجتماعی صحبت می‌کنیم: قلمرو فردی، قلمرو عمومی، و قلمرو دولت. پیشینه تاریخی جامعه مدنی و فراز و فرودهای مفهومی آن از دوران یونان باستان و رُم تا زمان حاضر کم‌وبیش مورد بحث قرار گرفت و به دیدگاه‌های مختلف درباره آن اشاره شد. حال اگر استادان محترم موافق باشند گفتگوها را بر ایران متمرکز کنیم، یعنی مفهوم جامعه مدنی را با توجه به واقعیت‌های جامعه ایرانی در سه قلمرو یادشده بررسی کنیم، درجه انطباق هر يك از دیدگاهها را با شرایط امروز کشورمان بسنجیم، و راه‌های



دکتر امیر احمدی: هنگام بحث از جامعه مدنی امروز باید ببینیم با چه جامعه‌ای روبرو هستیم، چه نیروهایی در جهت تقویت توسعه، دموکراسی و اصلاح درکارند و چه نیروهایی در جهت محدود کردن یا بازداشتن توسعه اقتصادی و رفرفرم سیاسی عمل می‌کنند.

دکتر امیر احمدی: جامعه مدنی بویژه در جوامعی ساخته شده که دولت نیرومند داشته‌اند. دولت قدرتمند دولت قانونمند است؛ دولتی است که ضوابط را رعایت می‌کند برعکس، دولت ضعیف دولتی است که قانون را زیر پا می‌گذارد.

مطرح می‌شود: یکی موضوع مالکیت فردی است، که از آن بلافاصله به حقوق فردی می‌رسیم و سپس به مفهوم قانون. به نظر من، بحث جامعه مدنی در ایران امروزه بیشتر به خاطر نبود قانون یا عمل نشدن به قانون مطرح گردیده و در واقع تأسیس و تقویت جامعه مدنی به معنی قانونمندی و قانون‌گرایی گرفته شده است. به نظر من اگر روی این مفاهیم بحث شود، در واقع به يك جمع‌بندی نهایی می‌رسیم که برپایه آن می‌توانیم گفتگو درباره شرایط ویژه ایران را پیش ببریم. در این زمینه به نظریات گرامشی اشاره شد. او معتقد است که بین ساخت اقتصادی دولت با توان قانونگذاری و قدرت سرکوب و فشار، جامعه مدنی قرار دارد. جامعه مدنی از دید گرامشی صحنه‌ای است که در آن سلطه ایدئولوژی و توافق سیاسی ساخته و پرداخته می‌شود و لذا جامعه مدنی به يك معنا در برابر دولت قرار می‌گیرد که صحنه قدرت سیاسی و سرکوب و فشار است. در غرب توافق گسترده برپایه جامعه مدنی وجود داشته و دارد و در شرق دولت بر جامعه حاکمیت مطلق دارد و لذا فشار و سرکوب مهم تر و مقدم بر توافق است. این مفهوم توافق که در واقع سنت قرارداد اجتماعی را مطرح می‌کند، بحث قانون را پیش می‌آورد و به نظر من برداشت امروز ما هم براساس این سابقه و پیشینه تاریخی است و در واقع این دگرگونی‌ها سبب می‌شود که در شرایط کنونی جهان با این واقعیت روبرو باشیم که جامعه مدنی، همان‌گونه که آرنت می‌گوید، در حال فروپاشی و از میان رفتن است. نکته جالب توجه این است که ما در يك مقطع تاریخی قرار گرفته‌ایم که هم کشورهای جهان سوم و هم غرب از احیای جامعه مدنی یا شکل دادن به جامعه مدنی برای نخستین بار سخن می‌گویند، و این در واقع همان نقطه اشتراکی است که بدان نیاز داریم. البته توضیحی حاشیه‌ای را در اینجا لازم می‌دانم. تشتت آرای که

جامعه مدنی را مساوی طرح مسئله و مشکلات خودمان در شرایط کنونی جامعه ایران بدانیم. همان‌طور که آقای دکتر بشیریه اشاره کردند، هم اکنون غرب در زمینه جامعه مدنی با بحران روبروست، بدین معنی که با قدرت گرفتن بخش خصوصی و سلطه‌ای که شرکت‌های چندملیتی حتی به صورت هضم دولت در خود دارند، این خطر پیش آمده که به سوی نوعی همسانی و یکسانی کشانده شوند که ناقض جامعه مدنی است. در این رابطه می‌خواهم به نظر توکویل اشاره کنم که می‌گوید جامعه مدنی محل بروز تنوع و گونه‌گونی است، و اتفاقاً تحولات جامعه غربی در جهت حذف این تنوع و گونه‌گونی است. پس برای اینکه بحث ما خاستگاه زمینی و مشخص خود را پیدا کند، باید به دو پرسش توجه کرد: نخست، تعریف جامعه مدنی در شرایط امروز برای ما چیست؟ دوم، جامعه ما چه تفاوت‌هایی با جوامع غربی دارد و مرادمان از جامعه مدنی چیست و ضرورتش در ایران به چه طریق مستندی اثبات می‌شود؟

در این خصوص به نظر می‌رسد که در فلسفه غرب دو جریان برداشت از جامعه مدنی با هم تلفیق شده است؛ یکی سنتی است که از فلسفه لیبرالیسم نشأت می‌گیرد و دیگری از بحث آدام اسمیت و اقتصاد آزادمنهای دخالت دولت، که این دو تبلور جامعه مدنی را تا تحولات اخیر در برمی‌گیرد که خود این تحولات، دگرگونی‌هایی را در مفهوم جامعه مدنی پدید آورده است. مثلاً ژان ژاک روسو می‌گوید فردی که تکه زمینی را جدا کرد و گفت زمین من، در واقع بنیانگذار جامعه مدنی است. این موضوع باز به بحث مالکیت خصوصی برمی‌گردد که در رُم وجود داشت و جامعه به صورت موزائیک افراد با مالکیت حقوقی دیده می‌شد و هرکس خارج از این ایده جامعه بود برده و فردی فاقد حقوق تلقی می‌گردید. پس در اینجا چند نکته درخور توجه

انجمن‌ها و گروه‌های فشار و منتفد. تا زمانی که چنین نهادهای واسطه که مبتنی بر تعقل استراتژیک و ابزاری است وجود نداشته باشد، جامعه مدنی نمی‌تواند به درستی تحقق یابد. یکی از آفتهایی که جامعه ما با آن روبروست و نقش بازدارنده در راه تحقق جامعه مدنی در حداقل معنای آن بازی کرده، تقدس‌گرایی است. این امر در جامعه ما ریشه تاریخی دارد و به خصوصیات، مقتضیات و مشکلات تاریخی خودمان بازمی‌گردد. امروز آن خصوصیات و مقتضیات وجود ندارد ولی اثری ناپسند سخت فعال است. تقدس‌گرایی موجب بت‌سازی و بت‌پرستی در جامعه می‌شود و بت‌سازی و بت‌پرستی هم آفتهای اجتماعی و سیاسی خود را دارد و زمینه‌ساز فرصت‌طلبی، و نیز شخصیت دوگانه افراد می‌شود: یکی شخصیت بیرونی و عمومی و دیگری شخصیت درونی و خلوتگاهی که کاملاً با یکدیگر متفاوت است. سومین اثر نامطلوب آن پیدایش فساد در اشکال مختلف بویژه فساد مالی است.

بنابراین به نظر من، باید حداقل معنای جامعه مدنی را پذیرا باشیم و درباره آفتهایی که مانع تحقق جامعه مدنی است بحث و بررسی کنیم.

دکتر بشیریه:

بنده هم رویهمرفته با فرمایشات دوستان موافقم. ترجیحی که بنده برای جامعه مدنی به عنوان شیوه زندگی قائل هستم این است که برای عامه مردم قابل فهم شود. چون در کشور ما مفاهیم انتزاعی اغلب در روزنامه‌ها و مجلات مطرح می‌شود و بعد فراموش می‌گردد و مردم هم فکر می‌کنند این مفاهیم فقط به درد متخصصان علوم اجتماعی و علوم سیاسی می‌خورد. به‌علاوه، مسائلی چون قانون‌گرایی و جامعه مدنی به هر حال در محافل آکادمیک شناخته شده است و عامه مردم از چندوچون آن بی‌خبرند. بنابراین اگر بدین صورت توضیح داده شود که این شیوه زندگی شماسست و این شیوه مطلوب زندگیست، و آن را به عنوان یک پدیده انضمامی در نظر بگیریم، احتمالاً کارمان مؤثرتر خواهد بود.

بنده اذعان دارم که جامعه مدنی موضوعی آکادمیک است و ریشه در مباحث فلسفی دارد، ولی فکر می‌کنم ما در اینجا چندان در مقام تئوری پردازیهای انتزاعی نباشیم بلکه باید مفاهیم پیچیده را با زبان ساده تر تبیین کنیم و توضیح دهیم، چون درباره انتخابات و تبعات آن درآینده صحبت می‌کنیم. پس اگر دهها کتاب هم راجع به جامعه مدنی نوشته شود مردم می‌توانند بگویند که ما چیزی از جامعه مدنی ندیدیم. ولی اگر تا اندازه‌ای در

هم اکنون درباره این مفهوم وجود دارد، ناشی از شکل نگرفتن علوم اجتماعی مستقلی است که در واقع مانند یک پزشک بتواند وضع جامعه را در هر لحظه و هر مقطع بیان کند. متأسفانه در طول تاریخ همواره از علوم اجتماعی خواسته‌ایم حرفهای ما را فرموله و تئوریزه کند و در واقع بیان خواستهای دولتها باشد. به همین دلیل در این مقطع حساس، خالی بودن جای علوم اجتماعی‌ای که شرایط جامعه ما را بیان کند، و ضرورت تشکیل جامعه عالمان علوم اجتماعی بیطرف که براساس مستندات به شرایط جامعه بپردازند، به خوبی احساس می‌شود. ما که پیوسته سرگرم کارهای میدانی هستیم، واقعاً تغییرات جامعه ایران را به گونه‌ای بارز مشاهده می‌کنیم و مشخصاً این تغییرات را درخواست‌های مردم منعکس می‌بینیم، درحالی که علوم اجتماعی قادر نبوده این تغییرات را معرفی کند و نیز مفاهیم را با شرایط ایرانی تطبیق دهد. لذا امروز مفهوم جامعه مدنی هم مثل دیگر مفاهیم در یک خلأ تئوریک و بر مبنای فرضیاتی که ارتباطی با جامعه ما ندارد و با شرایط جامعه ما تطبیق نمی‌کند مطرح می‌شود. به همین دلیل، این مفهوم نیز چون بسیاری از مفاهیم دیگر تحت تأثیر گرایشهای سیاسی مختلف قرار می‌گیرد و هرکس به زعم خود برداشتی از آن پیدا می‌کند و چیزی که در این میان معطل می‌ماند واقعیت مسئله و ضرورت تحقق یافتن این پدیده است.

به نظر من اگر درباره فرد، مالکیت، قانون و رابطه دولت و مردم، حیطة خصوصی، حیطة عمومی و حیطة حکومتی صحبت کنیم، آنگاه می‌توانیم راههایی برای ادامه بحث و استنتاج بیابیم.

دکتر باوند:

بنده معتقدم که امروزه تعریف حداقلی از جامعه مدنی در جهان پذیرفته شده و همان‌گونه که در ابتدا عرض کردم ارزشهای جهانشمولی در این رابطه پدید آمده است. گسترش ارتباطات، افزایش آگاهی جوامع از وضع یکدیگر، وجود مشکلات مشترک و غیره زمینه‌ساز این تعریف حداقل بوده است و از دید من، پذیرش این تعریف حداقل از جامعه مدنی، با توجه به خصوصیات فرهنگی کشور ما، ضروری و گریزناپذیر است. این تعریف، به حقوق و آزادیهای فردی، امنیت و حرمت عرصه خصوصی، و وجود امکانات یکسان برای همگان به منظور بهره‌گیری از توانایی‌های آنان و مشارکت مؤثرشان در تعیین سرنوشت جامعه برمی‌گردد. بدون تردید باید عوامل واسطه بین عرصه خصوصی و دولت مطرح شود. این عوامل واسطه که خواستها و درخواستهای مردم یا به بیان دیگر جامعه مدنی را منعکس می‌کنند عبارتند از احزاب، گروههای سیاسی،

جمله در روح مردم دارد. فرهنگ هم زاده استبداد دولتی است. نه اینکه انسان ایرانی استبداد طلب است، بلکه با توجه به مقتضیاتی که استبداد شرقی را پدید می آورد این استبداد نیازمند آنست که هویت بسازد. بنابراین قرنهاست که دارند ایرانی را به عنوان فرد مطیع، فرمانبردار، ترسو، ریاکار و... می سازند. نمی توان گفت که انسانها بطور کلی و ایرانیان بطور اخص بر اساس تئوریهای نژادی دارای چنین یا چنان ویژگیهایی هستند. دولتها انسانها را و طبقات اجتماعی را می سازند. پس به نظر من معضل اساسی ما به دولت برمی گردد. ساخت دولت در ایران همچنان سنتی است و تجربه نشان می دهد که اگر عنصر ممانعت دولت حذف شود مردم می توانند مشارکت کنند، جامعه مدنی می تواند پا بگیرد. انقلاب مشروطه، دهه ۱۳۲۰، سالهای ۱۳۳۹ به بعد، و دوران پس از انقلاب همه حکایت از آن دارد که مردم و جامعه ایران عقب مانده نیستند.

پیش از انتخابات اخیر ادعا می کردند که جامعه ایران منفعل است. اگر انفعالی عمل می کرده، در نتیجه عملکرد دولت بوده است یا به گفته جناب آقای دکتر باوند، ثمره همان فسادها و تقدس گرایی ها و غیره. اینها همان مردم هستند. بنابراین وقتی ساختار دولت تضعیف بشود، نه به معنی تضعیف قدرتی که در جهت مصالح ملی و غیره است، در آن صورت جامعه مدنی پا می گیرد و بنده معتقدم که ماهیت دولت با نمو جامعه مدنی تغییر پیدا می کند و دیگر همان دولت قبلی را نخواهیم داشت. زمانی که جامعه مدنی رشد می یابد، همان گونه که هابرماس می گوید، این تحول، این عقل جمعی، و این عقل ارتباطی باید در تاروپود دولت منعکس شود و دولت را دگرگون کند؛ وگرنه نمی توانیم در داخل دریایی جزیره ای داشته باشیم به نام دولت با خشونت و شدت عمل و دریای ما هم جامعه مدنی باشد. اگر جامعه مدنی تغییر می کند، بدان معناست که دولت باید دگرگون شود. در نهایت بحث برمی گردد به تغییر ساختار دولت. فکر می کنم در ایران در درجه نخست نیاز به تغییرات اساسی و اصلاحات بنیادی در ساختار دولت داریم. مردم و جامعه خودبخود اصلاح می شوند.

دکتر امیراحمدی:

فکر می کنم برای اینکه بحث انسجام بیشتری پیدا کند، همان طور که آقای دکتر باوند فرمودند، باید تعریف حداقلی از جامعه مدنی داشته باشیم. تعریف حداقلی آقای دکتر باوند بطور مشخص تعریفی سیاسی است، یعنی در واقع برمی گردد به مکتب فرانسوی، لیبرالیزم، آزادیها، حقوق و غیره. دیدیم انگلیسی ها

جهت عمل اقدام شود می توان گفت که جامعه مدنی تا حدی تحقق پیدا کرده است. بعلاوه، بنده مفهوم جامعه مدنی را به عنوان یکی از مفاهیم هم خانواده با مجموعه دیگری از مفاهیم به کار می برم مانند مفهوم گستره عمومی که رابطه خاصی با جامعه مدنی دارد، مفهوم عقل جمعی، این مفهوم اساسی که حقیقت وضعی است و حقایق ازلی و تغییرناپذیر در عرصه اجتماع وجود ندارد. نهایت جامعه مدنی این است که ما انسانها یا شهروندان ایرانی باید بتوانیم درباره شیوه زندگی خود تصمیم بگیریم و هیچ حد و مرزی هم برای تصمیم گیری ها وجود نداشته باشد. تنها در صورتی می شود گفت جامعه مدنی وجود دارد که ما بتوانیم قانونگذاری بنیادی کنیم، یعنی در مورد بنیادهای زندگی خودمان قانونگذاری کنیم: از عرصه لباس گرفته تا عرصه زندگی خصوصی. بدون زندگی خصوصی که نمی توان گفت جامعه مدنی وجود دارد. قدم اول اینست که ما در زندگی خصوصی خود آزاد باشیم و این به مسئله قانونگذاری بنیادی برمی گردد که اساس دموکراسی است.

در رابطه با فرمایشهای آقای دکتر پیران هم بنده می پذیرم که مفاهیم مختلف تاریخی هست که باید با دقت انتخاب شود. در کنار این مبحث این نکته را نیز باید در نظر گرفت که در شرایط جهانی ویژگیهای کشورها به هر حال همگرا می شود و به یکدیگر شباهت پیدا می کند. ما به درجات مختلف گرفتار مسائل در یک عصر و در یک فرمایشیون اجتماعی هستیم. شاید دیگر نتوان گفت که یک جامعه سنتی وجود دارد چون سنتها هم در حال احیاء شدن، بازسازی شدن، عقلانی شدن و ایدئولوژیک شدن هستند. آن ماهی که از آب درآمد و به خود نگاه کند، دیگر همان ماهی نیست. بنابراین انسان سنتی که از صدف خود خارج شود دیگر سنتی نام نمی گیرد. بعلاوه، مناسبات سرمایه داری در سراسر جهان گسترش می یابد و خطر اساسی بازار آزاد برای جامعه مدنی در همه جا محسوس است.

بنده فکر می کنم اگر گفتگوها را به معضلات جامعه مدنی در عصر سرمایه داری پیشرفته در اواخر قرن بیستم که به درجات مختلف دامنگیر کشورهاست محدود کنیم شاید از پیچیدگی بحث کاسته شود و کار ساده تر پیش برود. نکته آخری که به نظر بنده می رسد این است که در مورد ایران مسئله اساسی، بخصوص در قرن بیستم، دولت است. جای بحث در مورد فرهنگ سیاسی و جامعه هم هست و من منکر آن نیستم، اما چنان که تجربیات قرن بیستم نشان می دهد، ساخت قدرت مستبده ادامه استبداد شرقی است و ریشه های دیرینه ای در همه جا و از

هم تعریف دیگری از جامعه مدنی می کنند که بیشتر رنگ و حال اقتصادی دارد؛ همچنین آلمانیها که برداشتی فلسفی از جامعه مدنی دارند. به نظر من، دستکم می توانیم به این توافق برسیم که برداشت فلسفی هگل از جامعه مدنی به درد ایران امروز نمی خورد؛ شاید در حیطه علوم اجتماعی مفید باشد، ولی حداقل با مسائل روز ما جور در نمی آید؛ اگرچه تأکیدی که هگل بر دولت به عنوان يك جامعه طرفدار حقوق افراد خصوصی می کند خیلی برای وضع امروز ما مفید است. بنابراین دو پرسش باقی می ماند.

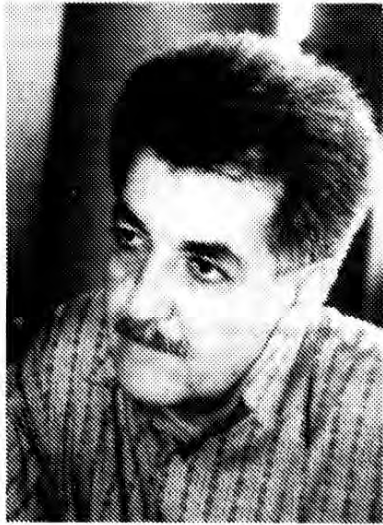
یکی این که آیا باید بحث سیاسی مربوط به جامعه مدنی را عمده کنیم و ببینیم چگونه باید آنرا پیش برد، یا اینکه بیشتر به جنبه اقتصادی قضیه بپردازیم. این موضوع بسیار مهم است زیرا جوامع مختلف از راهها و به شیوه های گوناگون به جامعه مدنی رسیده اند. برای نمونه، انگلستان از طریق سیاسی به جامعه مدنی دست نیافت یا صنعتی نشد، بلکه دقیقاً از راه اقتصادی (یعنی از طریق انقلاب صنعتی) به این اهداف رسید. وضع در مورد فرانسه فرق می کرد، در آنجا لیبرالیسم سیاسی بر لیبرالیسم اقتصادی پیشی گرفت. نخستین پرسش من این است که در جامعه امروز ایران که هم مشکل توسعه و هم مشکلات حقوقی و سیاسی و بطور کلی مشکل دولت را دارد، پرداختن به کدام يك از اینها ارجح است؟ به گمان من ساده نباید از کنار این مسئله گذشت. نکته دیگری که از نظر من اهمیت دارد اینست که اگر به تاریخ رشد جوامع مدنی بنگریم می بینیم که جامعه مدنی مخصوصاً در جوامعی ساخته شده که دولت نیرومند داشته اند. دولت قدرتمند با دولت دیکتاتور فرق می کند. من اعتقاد دارم یکی از مشکلات اساسی ایران نیرومند نبودن دولت است. دولت قدرتمند، دولت قانونمند است، دولتی است که ضوابط را رعایت می کند و اصول را پیش می برد، دولتی است که در جهت تقویت جامعه مدنی حرکت می کند و اجازه می دهد که بین قدرتش و جامعه مدنی توازنی ایجاد بشود. برعکس، دولت ضعیف دولتی است که قانون را زیر پا می گذارد و اجازه نمی دهد جامعه مدنی شکل، قدرت و فرهنگ پیدا بکند و قادر بشود از دولت مسئولیت بطلبد.

بنابراین فکر می کنم که در اینجا نباید خواهان دولت ضعیف باشیم. دولت در ایران باید نیرومند شود، البته در چارچوب قوانین. تصادفاً در جوامعی که دولت ضعیف عمل کرده و یا دولت دیکتاتور جلوی رشد جامعه مدنی را گرفته، توسعه بادوام صورت نگرفته است. در این جوامع اگر چه دولت خواسته جلوی رشد جامعه مدنی را بگیرد، در عمل موفق به این کار نشده و جامعه مدنی رشد یابنده، ولی بدون فرهنگ سیاسی مناسب، در مقطعی دولت را به چالش طلبیده و باعث سرنوشتی

آن شده است. از این نوع انقلابهای بی نتیجه زیاد داشته ایم. نکته دیگر اینست که در بحث جامعه مدنی به دو صورت می توانیم با مسائل برخورد کنیم. نظرات جناب آقای دکتر بشیریه بسیار اساسی بود یعنی مردم عادی از بحث های آکادمیک بهره چندانی نمی برند، ولی وقتی نشان داده شود که جامعه مدنی یعنی قانون، آزادی و... قضیه فرق می کند. از سوی دیگر باید به مردم گفت که چگونه به این جامعه مدنی برسید. به همین علت بود که پیشنهاد کردم بحث بیشتر معطوف به سازماندهی جامعه باشد و ببینیم برای تحقق جامعه مدنی چه محدودیت ها و امکاناتی وجود دارد، چه ابزارهایی مورد نیاز است، مشکلات در حیطه خصوصی و حیطه دولتی چیست و اصولاً جامعه مدنی چه مشکلاتی برای خود ایجاد می کند. می گوئیم صنف درست می کنیم، انجمن می سازیم، گروههای منسجم تشکیل می دهیم که بتوانند قدرت دولت و نیز قدرت دیگر نیروها در درون جامعه مدنی را محدود کنند. ولی تصادفاً یکی از مشکلات اساسی جامعه مدنی در ایران این بوده که برخی از این نیروها مانع یا گرفتن نیروهای دیگر می شده اند. مثلاً بازاری ها در بخشی جلوی رشد گروه صنعت گران را گرفته اند، یا بخش سیاسی جامعه مانع از رشد بخش فرهنگی شده است. بنابراین باید روی این نکات تکیه کنیم و ببینیم چه محدودیت هایی در درون جامعه مدنی هست که باید آنها را شناخت.

اما در مورد دولت باید گفت که تقریباً همه موافقیم که بزرگترین مشکل در راه با گرفتن جامعه مدنی اینست که دولت هنوز در چارچوب قانونی مطلوب ننگنیده است. نکته آخر این که، من از خارج آمده ام و از زاویه ای دیگر می توانم به جامعه نگاه کنم. در اینجا یکسره از مشکلات صحبت می شود: مسائل زنان، جوانان، محیط زیست، گرانی و تورم و... این گونه مسائل کم و بیش در همه کشورها وجود دارد و چیز تازه ای نیست.

اما ظاهراً جامعه ما گرفتار حالتی غیرعادی است که حتی اجازه نمی دهد درست به این مسائل بیندیشیم و درصدد چاره برآیم. به نظر من، انقلاب اسلامی حرکتی بود در جهت از میان بردن این حالت غیرعادی که در زمان رژیم سابق هم وجود داشت، اما می بینیم که مشکل همچنان پابرجاست. سرچشمه این وضع را چگونه می توان یافت و بر آن انگشت گذاشت؟ احتمالاً همه ما آن را «روبنا» تلقی می کنیم. پرسش دوم اینست که این «روبنا» علت است یا معلول؟ بی گمان این حالت که پدیدآورنده مسائل زیادی است خود معلول عواملی است که احتمالاً ریشه در تاریخ و فرهنگ ما دارد. آیا می خواهیم این عوامل را دقیقاً کشف کنیم و



دکتر پیران: در جامعه کنونی ایران باید نهادهایی خارج از بخش اقتصاد بازار، و خارج از حیطه دخالت مستقیم دولت رشد داده شود که تعدیل کننده قدرت مطلق در جامعه و پاسدار حقوق فردی، حرمت زندگی انسان‌ها، عرضه کار و تلاش و اندیشه‌شان، خواستها و آزادی‌ها و نیازهای فکری و فرهنگی و مادی آنان باشد.

دکتر پیران: بحث جامعه مدنی در ایران، امروزه بیشتر به خاطر نبود قانون یا عمل نشدن به قانون مطرح گردیده و در واقع تأسیس و تقویت جامعه مدنی به معنی قانونمندی و قانون‌گرایی گرفته شده است.

مطلق‌گرایی و انحصارطلبی در اشکال گوناگونش چه اقتصادی و چه سیاسی اشاره کرد. بنابراین، به تعبیری رأی مردم اعتراضی بود مسالمت‌آمیز به این پدیده‌ها.

دکتر پیران:

به نظر من نکته‌ای که حالا می‌توانیم روی آن بحث کنیم اینست که در تاریخ غرب در هر دوره‌ای مکانیزم‌هایی وجود دارد که از مطلق شدن حکومت جلوگیری می‌کند. برعکس، در شرق، چنین مکانیزم‌هایی در کار نبوده است. اگر به تحولات جوامع غربی بنگریم، می‌بینیم در هر مقطع تاریخی نیروهایی هستند که قدرت حکومت را به مبارزه می‌طلبند و می‌خواهند جانشین آن شوند و اتفاقاً بحث جامعه مدنی و قانون به این ضرورت مطرح می‌شود که حتی وقتی حکومتی قدرت را در دست می‌گیرد، چون همواره با مبارزه طلبی آشکار و پنهان روبروست، به قانونمندی کردن جامعه گرایش دارد چرا که این قانونمندی تا اندازه‌ای به حفظ قدرت موجود کمک می‌کند. در اینجا است که قانون اعتبار پیدا می‌کند، لازم‌الاجرا می‌شود و قدرت به قانون واگذار می‌گردد. به علت عدم حرکت جامعه به سوی یک حکومت مطلقه، به استثنای دوره‌هایی کوتاه در تاریخ غرب، همیشه نیروهایی حضور داشته‌اند که قدرت حاکم را به مبارزه بطلبند. اما در شرق فاقد نیروهایی هستیم که در واقع سنت‌های پیش از سرمایه‌داری را به مبارزه فراخوانند. البته من با برخی از فروض در بحث نظام آسیایی موافق نیستم ولی معتقدم که در ایران نیروهای اجتماعی به دلایل گوناگون در مورد تداوم یک الگوی حکومتی در طول قرن‌ها به توافق رسیده‌اند: تاجران شهری، دهقانان روستایی، افراد ایلات و... هر یک به دلایلی به توافقی نانوشته و نامشهود

پشناسیم یا کافی است صرف نظر از علت یا معلول بودن این مشکل روینایی تنها به حل مسائل و اصلاح وضع موجود بیندیشیم؟ به هر حال نکته اصلی این است که همگان متوجه وجود مشکل شده‌اند و خواستار کمک به دولت برای برخورد سازنده با آن هستند و انتخابات اخیر این موضوع را به خوبی نشان داد. به نظر من دامنه این گونه بحث‌ها را باید در سطح جامعه گسترش داد.

دکتر باوند:

با توجه به وضع جامعه ما و تعاریفی که از جامعه مدنی شده است، تصور می‌کنم تعریف هگل بیش از همه با حال و هوای کشور ما سازگار باشد. می‌دانیم که برداشت هگل از جامعه مدنی ملهم از نظرات آدام اسمیت و مکتب انگلیسی بود یعنی جامعه‌ای توتالیتر را در نظر داشت که نیازها و احتیاجات اعضای آن با انگیزه سودآوری درآمیخته است. دولت پدیدده‌ایست معدلت طلب و ارشادکننده خارج از این محدوده. مشکل امروز ما در رابطه با دولت در همین زمینه است. در تاریخ اخیر ما دولتها بزرگترین مالک و بزرگترین سرمایه‌دار رقیب دیگران بوده‌اند، و امروز دستگاه دولتی ما در قالب بنیادها که نیمه دولتی هستند، سازمانهای موقوفه، و برخی از وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی وارد فعالیتهای اقتصادی شده‌اند که در صلاحیت جامعه مدنی است. یعنی با قدرت، امکانات و روحیه انحصارطلبی که دارند جلوی تحرك جامعه مدنی در حوزه اقتصادی را گرفته‌اند. نتیجه این وضع، نوعی فساد است که از بالا سرچشمه گرفته و در سراسر جامعه رسوخ کرده است. به نظر من، در میان دلایلی که آرای مردم را در انتخابات اخیر چنین شکل داد، باید به

می‌رسند و این الگوی تاریخی ادامه می‌یابد. این الگوی تاریخی با مطلقه شدن قدرت حکومت همراه است و نیرویی نیست که آن را به مبارزه بطلبد و لذا قدرت مطلقه نیازی به وضع قوانین و حفظ قوانین که به نوعی در جهت حفظ خودش نیز هست احساس نمی‌کند. حال باید به این نکته پرداخت که چگونه می‌توان قدرت مطلقه را مشروط و تابع قانون کرد، چرا که ضرورت جامعه مدنی از همین جا نشأت می‌گیرد.

در این جامی خواهیم روی تعریفی از جامعه مدنی توافق کنیم و بحث را پیش ببریم. تعریف جامعه مدنی که در واقع گفته‌های آقای دکتر باوند هم در این معنا می‌گنجد، عبارت است از شبکه‌ای از نهادها که واسطه میان فرد و دولتند. اگر بخواهیم این تعریف را با شرایط روز سازگار کنیم، تا اندازه‌ای از کلی بودنش بکاهیم و آن را با مصادیق خاص تطبیق دهیم، برمی‌گردیم به همان تعریفی که قبلاً عرض کردم. در معنای امروزی، جامعه مدنی متشکل از سازمانها و نهادهای جمعی نهادی شده‌ای است که از یک سو مستقیماً به دولت مربوط نیست و از سوی دیگر مستقیماً به کارمزدبری مربوط نیست. در این تعریف دو نکته مورد تأکید قرار می‌گیرد، یکی خارج کردن جامعه مدنی از حیطه نفوذ دولت و حکومت، و دیگر خارج کردن آن از حوزه نفوذ فعالیت‌های اقتصادی و در واقع اقتصاد سازمان یافته‌ای که در بخش خصوصی و شرکتهای چندملیتی و روابط بین‌المللی ناشی از آنها ظهور و نمود عینی پیدا می‌کند. پس می‌توانیم در مورد این نکته به توافق برسیم که در جامعه کنونی ایران نهادهایی باید خارج از بخش اقتصاد بازار و خارج از حیطه دخالت مستقیم دولت رشد داده شود که تعدیل‌کننده قدرت مطلق در جامعه و پاسدار حقوق فردی، حرمت زندگی انسانها، عرصه کار و تلاش و اندیشه‌شان، خواستها و آزادیها و نیازهای فکری و فرهنگی و مادی آنان باشد. با این تعریف، جایگاه بحث قانون و قانون‌گرایی برای ظهور این‌گونه نهادهای واسطه مشخص می‌شود.

به نظر من، جامعه ایران همواره در این راه تلاش کرده است. در تحقیقی که انجام دادیم، متون تاریخی را روی سه مفهوم زور و جذب و تفرقه آگاهانه تحلیل محتوی کردیم. به ضرورت این تحقیق مجبور شدیم به جنبش‌ها و مبارزات و قیام‌های مردم ایران در طول تاریخ بپردازیم. دقیقاً معلوم شد که مردم به قانون‌گرایی دارند و خواستار وجود مکانیزم‌هایی برای تعدیل هستند. لکن بخاطر آن توافق تاریخی، این تلاشها و انتظارات به نتیجه نمی‌رسد و پس از هر پیروزی و هر تلاش باز همان الگوهای تاریخی، به صورت جدیدی خود را تحمیل می‌کند و این جریان در

واقع ثبات و گرانجانی این الگورا در گستره تاریخ ایران شکل می‌دهد. مسئله‌ای که به نظر می‌آید بسیار مهم باشد، اینست که باید بپذیریم جامعه ایران عوض شده است. پس از پایان جنگ، بنده بحثی داشتم که اتفاقاً مورد اعتراض محافظی هم قرار گرفت. در آنجا عنوان کردم که پس از شلیک آخرین گلوله در جنگ، مفهوم جامعه مدنی مفهوم کلیدی و نیاز اصلی جامعه ایران خواهد بود. این نیازی بود که در انقلاب مشروطیت داشتیم و به نتیجه نرسید، در جریان مبارزات ملی شدن نفت و پیش از کودتای ۲۸ مرداد داشتیم، و به گونه بسیار بارزی خود را در انقلاب اسلامی نیز نشان داد. انقلاب اسلامی بویژه با دگرگونی‌هایی که در جامعه پدید آورد و محل و زمینه ظهور این پدیده را بیش از هر زمان دیگر فراهم ساخت. و رأی دوم خرداد دقیقاً نشان می‌دهد که از یک طرف این نیاز به تعویق افتاده جامعه به شدت و حدت برای آحاد مردم، حتی کسانی که تصویر درستی از آن ندارند مطرح است، و از طرف دیگر آن تفکر قاجاریه‌ای نسبت به جامعه ایران اساساً دیگر جایی ندارد و این به علت تغییراتی که در ساختار جمعیتی ایران به وجود آمده، جوان‌تر شدن آن، تغییراتی که در پرتو ورود زنان به صحنه، دخالت دادن زنان اقشار پایینی در جریانهای روزمره سیاسی برای حفظ بسیج سیاسی صورت پذیرفته، تغییرات بسیار بزرگی که در بخش روستایی کشور پیش آمده و ما هرگز به آنها توجه نکرده ایم بوده است. باز تأکید می‌کنم، فقدان علوم اجتماعی واقعگرا که جامعه را در هر مقطع تاریخی به گونه‌ای که هست بنمایاند، این وضع را تشدید کرده است. ما با نوعی ناآگاهی در سطوح بالا نسبت به جامعه روبرو هستیم که خود را به بهترین وجه در وقایعی که منجر به انتخابات دوم خرداد شد، نشان داد.

وقتی کسی کار میدانی می‌کند، نیاز به تغییرات و اصلاحات را کاملاً درمی‌یابد. باز می‌خواهم اشاره‌ای داشته باشم به برنامه‌ای که بنده تحت عنوان شهردار مدرسه طراحی کرده‌ام. کار کردن با نوجوانان در مدارس راهنمایی ثابت کرد که چه نیروی عظیم و چه شعور بی‌نظیری در مورد منافع فردی و آینده کشور، ضرورت حفظ آزادی‌ها و حقوق وجود دارد که آنها را ندیده ایم و امیدوارم با صدای بلند دوم خرداد به خود آمده باشیم.

دکتر امیراحمدی:

آقای دکتر باوند تعریف زیبایی از جامعه مدنی با عنوان تعریف حداقل داشتند. چه خوب بود اگر تکلیف تعریف حداکثر را هم روشن می‌کردیم چون انتظار این است که در برابر یک حداقل حداکثری هم وجود داشته باشد.



دکتر بشیریه: هواداران تجدد، نقادان تجدد و مخالفان تجدد همگی جامعه مدنی را به عنوان يك شیوه زندگی مطرح کرده اند و این شیوه زندگی در برخی کشورها، دستکم در جوامع غربی، شیوه موجود و مطلوبی تلقی می شود. اگر این نظریه را بپذیریم، باید در جهت تأسیس، تقویت و پیشبرد جامعه مدنی در ایران بکوشیم؛ و اگر جامعه مدنی را شیوه زندگی ای بدانیم که در سایه تکنولوژی و پدید آمدن دولت رفاهی از دست رفته است، باید به گذشته های خود بازگردیم و ببینیم مدرنیسم چه ضرباتی به جامعه مدنی سنتی ایران وارد کرده است.

دکتر باوند:

جامعه نظر دارد.

اینها تجویزاتی است کلی و ناظر به مشکلات جوامع غربی. فکر می کنم مهم ترین مشکل جامعه ایران در حال حاضر قانونمندی است. وقتی آقای خاتمی می گویند کارها باید در چارچوب قانون اساسی پیش برود منظورشان اینست که کل قانون اساسی باید پیاده شود، نه به مصداق اینکه کلوا واشربوا را دوسدگوش کن - ولا تصرفوا را فراموش کن، قانون اساسی را پاره پاره کنیم، بخشهایی از آن را که لازم می بینیم به اجرا درآوریم و بقیه را عقیم گذاریم. حتی در گزارش گالیندوپل آمده بود اصولی در قانون اساسی ایران وجود دارد که به اجرا در نمی آید. به هر حال، منظور من این بود که برخورد با مشکل دولت نیازمند تعریفی حداقل از جامعه مدنی است که با شرایط و ویژگیهای جامعه ما هم تا اندازه ای سازگار باشد و باید آن را بپذیریم. برخی از اصولی که در این تعریف حداقل می گنجد حالت جهانشمول پیدا کرده است. برای نمونه، در مصوبات سازمان بین المللی کار به مواردی چون حداقل دستمزد، حداکثر ساعت کار، بیمه های اجتماعی، منع کار کودکان و غیره برمی خوریم که در واقع تجویزاتی جهانی است یعنی در همه نظامها این اصول باید رعایت شود؛ یا اصولی که در منشور ملل متحد یا از سوی کمیسیون حقوق بشر، کمیسیون حقوق زن و... مورد تأکید قرار گرفته باید به مورد اجرا گذاشته شود و نمی توانیم آنها را نادیده بگیریم. ما عضو سازمان ملل هستیم، میثاقها و اعلامیه های جهانی در این زمینه ها را امضا کرده ایم، مجلس ما میثاق حقوق مدنی و سیاسی را تصویب کرده و تعهداتی داریم. لذا برپایه این ضوابط باید آن تعریف حداقل را شکل دهیم.

در شرایط حاضر بحث حداکثر به خارج از ایران مربوط می شود و بحثی است نه تنها میان جامعه مدنی و دولت، بلکه میان جامعه مدنی و تمدنی که در پرتو انقلاب علمی - تکنولوژیک سر برآورده. در مورد اخیر، مشکل جوامع غربی این است که مردم احساس می کنند اسیر دستاوردهای علمی - تکنولوژیک و پیشرفتهای ساخته و پرداخته خود شده و دچار نوعی سردرگمی و از خود بیگانگی گشته اند. این مسئله بین جامعه مدنی و دولت نیست، بلکه به برخورد جامعه مدنی با محیطی که ساخته و پرداخته انقلاب علمی و تکنولوژیک است مربوط می شود. البته برای حل این مسائل یعنی از میان رفتن میانی خانواده، امتیزه شدن افراد، تنهایی فرد در جمعیت، و دیگر عواملی که به صورت مشترك در اکثر جوامع غربی وجود دارد و بیماریهای روانی را گسترش می دهد، سه نظریه مطرح شده است: یکی نظریه اگزستانسیالیستهاست حاکی از این که راه حلی اساسی و جدی وجود ندارد و تنها چاره اینست که انسانها را آزاد بگذاریم تا به هر ترتیب که مقتضی می دانند مشکلات تحمیلی را از پیش پای خود بردارند؛ دوم، راهی است که مارکسیستها پیشنهاد می کردند، یعنی تشکیل نوعی خانواده های بزرگتر مثل کمون. البته تجربه نشان داد که چنین راه حلی نمی تواند عملی و کارساز باشد؛ سوم، احیای نوعی معنویت مذهبی و تقویت ارزشها و اصول اخلاقی است که جامعه از آنها تهی شده است. کسانی چون توین بی این راه را پیشنهاد می کنند. مارکس هم در همین زمینه اشاراتی دارد؛ وقتی می گوید دستگاههای ارتباطی و احزاب تبدیل به غولهایی شده اند، در واقع به روند اخلاقی در

دکتر امیراحمدی:

نکته‌ای که می‌خواستم به فرمایشات آقای دکتر باوند اضافه کنم اینست که در تعریف جامعه مدنی می‌توانیم مفهومی فیزیکی به کار گیریم: نهاد. یعنی انجمنی که کسانی در آن عضویت دارند، از سازمانی برخوردار است، با مسائلی در درون خود روبروست و با دولت برخوردی دارد. به نظر من در جوامعی مانند جامعه ایرانی که برپایی چنین نهادهایی چندان ساده نخواهد بود، بهتر است تعریف سیال‌تری از جامعه مدنی به دست داده شود. این تعریف می‌تواند با توجه به حقوق و آزادی‌هایی که ذکر شد و تعریف جالبی که آقای دکتر پیران مطرح کردند شکل بگیرد. بنابراین نه تنها نهادها که اندیشه‌های نو و دوران ساز، جنبش‌های اجتماعی، رهبران فکری و سیاست‌های سنت شکن نیز در چارچوب تعریف جامعه مدنی قرار می‌گیرند.

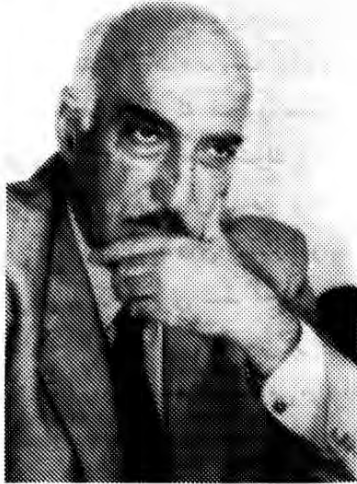
دکتر پیران

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه‌ای که در آن نهادهای مدنی قدرتمند است و به زبان ساده، جامعه مدنی شکل گرفته، بالنده و نهادینه شده است، وجود گفت‌وگو (Discourse)، دیالوگ یا گفتگو است. هدف گفت‌وگو رسیدن به اجماع از طریق قانع شدن طرفین گفتگو و رسیدن به توافق است. شرط لازم جریان یافتن گفت‌وگو وجود قراردادهای اجتماعی و حاکمیت قانون است و لاین امر چارچوبی کلی پدید می‌آورد که مورد قبول آحاد مردم است. در جوامع استبدادی به علت فقدان یا ضعف جامعه مدنی، فقدان یا حرمت نداشتن قانون، اغتشاش یا عدم وجود قراردادهای اجتماعی مورد توافق، گفت‌وگو شکل نمی‌گیرد و به جای دیالوگ، مونولوگ یا سخن یک طرفه و یک سویه جریان دارد و جنبه‌ای آمرانه به خود می‌گیرد. در چنین شرایطی مردم منفعلانه احکام صادره از سوی نهاد قدرت (معمولاً افراد یا فرد قدرتمند) را می‌شنوند و باید بدون راه افتادن بحث و جدل و انتقاد به گونه‌ای قهری آن احکام را بپذیرند و گرنه مواخذه می‌شوند.

در شرایط فقدان گفت‌وگو، جریان‌های اجتماعی به ویژه آنها که بار سیاسی مخالف دارد، در عمق جامعه به صورتی نهفته جریان می‌یابند و در ظاهر یا در سطح نشانی از آنها یافت نمی‌شود. لذا زمانی که قوام می‌یابد و فرصتی مناسب فراهم گردد، یکباره ظاهر می‌شود و به سطح می‌آید. در نتیجه، شکلی ناگهانی و غافلگیرکننده به خود می‌گیرد و همگان را شگفت‌زده می‌کند. باز هم باید تأکید کرد که به علت فقدان علوم اجتماعی اصیل و غیرفرمایشی و واقع‌گرا و نهادینه نبودن پژوهش‌های مستند و واقعی، امکان شناخت فرآیندهای اجتماعی در عمق

فراهم نمی‌گردد. البته باز هم تکرار می‌کنم که محققین درگیر تحقیقات میدانی که با آحاد مردم در قالب مسایل پژوهشی متنوع در ارتباطی نزدیک‌اند، این جریانات را تا حدودی حس می‌کنند و تغییرات جامعه هرچند کند و پنهان را مشاهده می‌نمایند.

در مورد سابقه جامعه مدنی در ایران متأسفانه تحقیقات مستند و قابل اتکایی انجام نشده است؛ امری که بسیار ضروری است و این ضرورت در شرایط حاضر جامعه ایران تشدید شده است. گرچه معنا و مفهوم جامعه مدنی منطقیاً یکسان و جهان‌شمول است، مصادیق آن از جامعه‌ای به جامعه دیگر و حتی در زمان‌های مختلف متفاوت است. همان‌گونه که در آغاز بحث اشاره شد، مصادیق‌های جامعه مدنی در مغرب‌زمین با توجه به ویژگی‌های جوامع مختلف آن و قانونمندی‌های هر دوره تاریخی تغییر کرده است. زیرا آرایش نیروهای درگیر تحولات جامعه‌ای و دخیل در نهاد قدرت و فرآیندهای منبث از آن پیوسته دگرگون شده است. جامعه مدنی در واقع نوعی سازوکار (مکانیسم) دفاعی جامعه است که در جهت تعدیل، اداره کردن و نهایتاً توافق سیر می‌کند و از تمرکز قدرت بدون مشروعیت مردمی و سوءاستفاده از آن ممانعت به عمل می‌آورد. با این حساب، در تاریخ پرفراز و فرود این سرزمین گرانقدر نیز می‌توان رد پای جامعه مدنی را یافت. حتی منابع و متون کهن، گرچه به ندرت، لیکن از گفت‌وگو بین حاکم و محکوم یاد کرده‌اند. برای مثال، مناظره کاوه آهنگر و ضحاک ماردوش از آن جمله است. ماکس وبر و بسیاری از اندیشمندان دنیای غرب، جامعه مدنی بویژه در پایان قرون وسطی و در فجر پیدایش سرمایه‌داری را بیشتر در رابطه با انجمن‌ها و زندگی انجمنی (Associational Life) تعریف کرده‌اند. انجمن نیز بنا به تعریف متداول در علوم اجتماعی غربی ناظر بر گروه‌آیی آگاهانه، آزادانه و ارادی افراد براساس علایق مشترک و برای رسیدن به اهداف مشخص از پیش تعریف شده است. طبعاً در مشرق زمین و از جمله ایران براساس تعریف بالا زندگی انجمنی ضعیف بوده است و گروه‌آیی‌ها بیشتر جنبه خانوادگی، خاندانی، قومی، عشیره‌ای از یکسو و مذهبی از سوی دیگر، داشته است که معمولاً با گروه‌آیی افراد با هویت فردی یا به قول معروف ثبت شده تفاوت دارد. اکثر گروه‌آیی‌های مشابه غرب نیز زیرزمینی و با اهداف براندازی نظام حاکم شکل می‌گرفته است. زیرا اساساً در جوامع استبدادی فرد صاحب حقوق و هویت فردی و مدنی خلق نمی‌شود. افراد از دریچه عضویت در خانواده و گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی واقعیت دارند و در خارج



دکتر باوند: انتخاب وزیران از میان چهره‌های تازه و کاردان که دستکم سابقه‌ای در پست‌های حساس نداشته باشند هم به نفع خود آقای خاتمی است هم به نفع نظام. ولی اگر خدای ناکرده بخواهند رضایت خاطر همه گروه‌های سیاسی را جلب کنند و کارهای حساس را به چهره‌هایی بسپارند که قبلاً آزمایش شده و ناتوانی خود را از درک مسائل نشان داده‌اند به حرکت و احساسات مردم لطمه اساسی وارد خواهد شد.

دکتر باوند: در میان دلایلی که آرای مردم را در انتخابات اخیر چنین شکل داد باید به مطلق‌گرایی و انحصارطلبی چه اقتصادی و چه سیاسی اشاره کرد. رأی مردم اعتراضی مسالمت‌آمیز به این پدیده‌ها بود.

لیکن متأسفانه قانون اساسی در این بخش‌ها به عمل درنیامده و تحقق نیافته است. طبعاً شرایط انقلابی و جنگ تحمیلی متعاقب آن، ضرورت حفظ بسیج سیاسی را مطرح و از تحقق برخی از اصول قانون اساسی به ناچار ممانعت کرده است. لیکن امروزه راهی جز گرایش به نهادینه‌سازی حضور مردم در عرصه‌های مختلف زندگی چه اقتصادی، چه سیاسی، چه فرهنگی و غیره باقی نمانده است. امروزه کل جامعه این ضرورت را به زیباترین شکلی با درایت تمام فریاد کشیده است. واقعاً رخداد دوم خرداد را بی‌طرفانه مورد بررسی قرار نداده‌ایم. اکثر تحلیل‌ها درگیر مسایل جناحی است. رخداد دوم خرداد را نمی‌توان در قالب مفاهیمی چون اکثریت و اقلیت تحلیل کرد. باید آن را در پرتو شکل‌گیری عزم ملی مورد بحث قرارداد و از مسایلی که به افراد و چهره‌ها مربوط است فراتر رفت؛ از مسأله سیاسی خود را آزاد کرد و به تحلیل جامعه‌شناختی آن پرداخت. چنین تحلیلی بطور مشخص بیان می‌دارد که همگان، تمامی گروه‌ها بر کنار از تعلقات خود، باید به سوی نهادینه کردن رفتارهای اجتماعی از هر نوع بسیج شوند؛ مگر آنکه طالب هرج و مرج و نابسامانی باشند. جامعه ایران تغییر کرده است. اگر چنین واقعیتی را نپذیریم، مشکلات بسیاری را تجربه خواهیم کرد که به زیان فرزندانمان و آینده این سرزمین است. در طول تاریخ ایران تمایل به نهادینه کردن زندگی جمعی خارج از قواعد خانوادگی و قومی و غیره همواره وجود داشته است. در دوران‌هایی که قدرت زورمدارانه تضعیف شده، این تمایل عینی و مادی شده، لیکن به دلایل ساختاری که از حوصله بحث حاضر خارج است، سرکوب گردیده و الگویی گرانجان برای قرن‌ها به حیات خود ادامه داده است که کارکردهای خود را داشته است. توجه

از حیطه‌های یادشده رعایای بی حقوق نظام حاکم و حتی در مواردی فرد حاکم اند. با همه این تفاسیل اندیشمندان غربی در مورد ماهیت و اشکال تجمع در شرق و از جمله ایران راه افراط پوینده‌اند؛ خودمان نیز به مطالعه آنها دست نزده‌ایم، چرا که همواره طالب علوم اجتماعی سر به زیری بوده‌ایم که نه بویی دارد و نه خاصیتی و فقط هنگامی که در تحلیل شرایط پیرامونی درمانده می‌شویم اهمیت علوم اجتماعی راستین را آن هم برای مدت کوتاهی درمی‌یابیم. به هرتقدیر، نهادهایی چون قهوه‌خانه، زورخانه، هیئت‌های مذهبی، گروه‌های آئینی، گروه‌هایی چون عیاران، سلسله دراویش، عرفان پویای انقلابی را که مملو از شهید است باید دوباره و با دقت مورد بررسی قرار دهیم. البته نمی‌خواهم بگویم موارد مورد اشاره را می‌توان به وجود جامعه مدنی تعبیر کرد، لیکن برای کشف قانونمندی‌های جامعه مدنی در ایران و پی‌ریزی بنایی مستحکم برای آن نمی‌توانیم به غرب نگاه کنیم؛ باید تاریخ سرزمین خود را بکاوییم، امری که از آن غفلت کرده‌ایم. حتی برای رسیدن به علوم اجتماعی راستین باید مفاهیم، نظریه‌ها، روش‌ها و فنون جهان شمول را با شرایط خاص امروز و تاریخ‌مان محک بزنیم و به پالایش آنها در پرتو شرایط خاص بپردازیم. راه درک حیطه شمول و برد نظریه‌ها تنها همین است و فلسفه علم راهی جز این فراروی ما قرار نمی‌دهد. حتی غربی‌ها نیز برای رسیدن به معیارهای جهان شمول نیازمند مطالعه مقایسه‌ای جوامع اند، امری که آنان نیز با بی‌مبالاتی بر آن چشم بسته‌اند و خلأ نظری معاصر تنها یکی از نمودهای آن است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مجموع قانونی مترقی است و اتفاقاً بر انواع تشکلهای آنچه که زندگی انجمنی نام گرفته است مستقیم و غیرمستقیم تأکید فراوان کرده است،

بازی کنند. تاریخ نشان داده است که به علت حاکمیت نظام‌های زورمدار ستم‌شاهی بر ایران، آن‌هم در طول قرن‌ها، حداقل بخشی از ایرانیان در این زمینه کم‌وبیش مهارت‌هایی نیز کسب کرده‌اند.

خوشبختانه جامعه ایران به کلی عوض شده است. راه و کارهای قدیمی اداره جامعه دیگر کارآیی گذشته را ندارد. ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی حکایت از ضرورت راه و کارهای جدید دارد، میل به نهادسازی عقلانی در مردم رشد یافته، نسل جدید به علت تماس یا امکانات ارتباطی گوناگون خواست‌های متفاوتی دارد. البته در تمامی طول تاریخ ایران چنین تمایلی وجود داشته و مرتباً سرکوب شده است. تحلیل شورش‌های شهری و روستایی ایران به خوبی مؤید این نظر است. همین امر باعث دوگانگی خاصی در شخصیت و روانشناسی و روانشناسی جمعی ایرانیان شده بود. بدین معنا که در زمینه‌های خانوادگی و قومی و قبیله‌ای و مذهبی سخت مشارکت‌جو و دیگر خواهانه عمل می‌کردند و در محیط‌های رسمی سخت نامشارکت‌جو و خودخواهانه. به همین دلیل احساس تعلق به شهر وجود خارجی نداشت. افراد بیشتر به محله خود که ادامه خانواده بود احساس تعلق می‌کردند تا به کل شهر. شهر از درون پاره پاره و منقسم به محلات خصم بود و از بیرون زیر سلطه نظامی متمرکز و زورمدار؛ چرا که شهروند صاحب حقوقی وجود نداشت. محیط بیرون از چاردیواری اختیاری، حیطة دشمن تلقی می‌شد و گاه آگاهانه تخریب می‌گشت. ایستادن در کوی و برزن کار او باشان بود چرا که محیط پیرامونی فضای اجتماعی قدرتمندی محسوب نمی‌شد و فقط معبر و شارع به حساب می‌آمد که فضاهای مهمی چون خانه، مسجد و بازار را به هم پیوند می‌زد. امروزه (باز هم تأکید می‌کنم کسانی که کار میدانی در ایران کرده‌اند به خوبی متوجه این تغییر اساسی شده‌اند) شرایط جامعه دگرگون گشته است؛ میل به مشارکت‌های مدنی فوق‌العاده افزایش یافته است. گویی فرد پس از قرن‌ها در حال متولد شدن است.

نکته دیگری که ذکر آن را لازم می‌دانم این است که جامعه مدنی را هرگز نباید در تقابل با دولت پنداشت، بلکه آن را باید مکمل دولت تلقی کرد. شرایط کنونی جامعه ایران بر شیوه‌های اداره امور به شکل زورمدارانه، خط بطلان کشیده است و هرکس چنین دگرگونی مهمی را تشخیص ندهد، بدون شک بهایی سنگین خواهد پرداخت.

بفرمائید، در زمان ناصرالدین شاه، بچه‌های معقول درب خانه (یعنی درباریان و فامیل‌های شاه) به روایت ممالک راقیه، می‌خواهند «کلاب» درست کنند و از شاه اجازه می‌خواهند و تصریح می‌کنند که منظور سیاسی ندارند فقط می‌خواهند هرازگاهی دور هم جمع شوند و درباب علایق غیرسیاسی مثل فرنگی‌ها از هر دری سخن برانند. ناصرالدین شاه در پاسخ می‌گوید این بچه‌های معقول درب خانه غلط می‌کنند. مقرر می‌داریم که هرکس لفظ عجیبه، غریبه «کلاب» را ببرد شدیداً مؤاخذه شود. زندگی انجمنی در ایران با چنین مشکلاتی روبرو بوده است زیرا شاهان به خوبی می‌دانستند که در شرایط لاینحل ماندن مسأله سیاسی، بحث از هر چیز ساده‌ای، سیاسی خواهد شد.

پس در اثر تداوم نظامی سرکوب‌گر فرد صاحب حقوق یعنی همان شهروند پدید نمی‌آید و زندگی انجمنی حالتی غیررسمی به خود می‌گیرد. حمام‌زنانه بدون آنکه نیازی به عضویت فردی یا مشخصات ثبت شده داشته باشد جای کلپ را می‌گیرد. دوره‌ها، محفل‌ها، سنت نذردهی، ولیمه‌دهی، انواع سفره‌ها همه‌همه جانشین انجمن‌های رسمی می‌شود. بدون تردید برای توانمند شدن جامعه مدنی نخست باید حقوق افراد به‌عنوان شهروندان صاحب حقوق یک نظام با مسئولیت و وظایف مشخص به رسمیت شناخته شود و قوانین جایگاه و حرمت واقعی خود را بیابد. سپس با بررسی اشکال گردهم‌آیی‌ها در گستره تاریخ جامعه ایران راه کارهای بومی نهادی ساختن جامعه مدنی کشف گردد که طبعاً عملی است در جهت امروزین کردن سنت‌ها. یکی از مشکلات بازگشت به خود و زدودن بیماری از خود بیگانگی آن است که ما سنت‌هایمان را با زمان منطبق نساخته‌ایم تا از یک طرف نشان‌دهنده ریشه‌های ما باشد و احساس بومی و خودی را برایمان تداعی کند و از سوی دیگر با شرایط جهان امروز وفق دهد و منطبق باشد. ما نمی‌توانیم سنت‌ها هرچند گرانقدر را در قالب‌های کهن خود حفظ کنیم و آنگاه به زور با قوه قهریه و نظایر بخواهیم مردم آنها را بپذیرند و در رفتار روزمره خود برپایه آنها عمل کنند. چنین امری محال است و اگر اجباراً وارد کار کنیم انسان‌های ارزشمند را منزوی خواهیم کرد و مشت‌متملق، نان به نرخ روزخور یا به قول معروف اعضای حزب باد را به گرد خود جمع خواهیم نمود و آنان نیز برای حفظ خود به طرد هر چه بیشتر افراد شایسته لیکن مستقل و صاحب‌رأی و عقیده و عزم خواهند پرداخت. فرزندانمان نیز دچار مسایل شخصیتی خواهند شد و به خوبی فرا می‌گیرند که در عرصه‌های مختلف به‌رنگ‌های مختلف ظاهر شوند و نقش

است. یعنی شما خلافت مقتدر و استبدادی و سخت امویان و سپس عباسیان را داشته اید و کانون مشروعیت و قدرت در بغداد بوده است. پس از آن هم تا زمان صفویه یعنی تقریباً تا قرن شانزدهم دوران حاکمیت نظام ملوک الطوائفی در ایران به شمار می‌رفته است. بنابراین، ایران در یک دوران هشتصدساله فاقد نظام شاهنشاهی بوده است. در پاسخ به این پرسش که آیا در تاریخ ایران جامعه مدنی وجود داشته یا نه، باید گفت که جامعه مدنی حتی به شکل پیشرفته تری از اروپا در ایران وجود داشته است. اگر جامعه مدنی را به معنای جامعه ای متمدن برخوردار از قانون و دولت و مالکیت و طبقات و نظم و نسقی حافظ امنیت آنها بگیریم، چنین جامعه مدنی در تاریخ ایران وجود داشته است. حتی در تاریخ اساطیری مان جنبش کاهو در برابر اقتدار ضحاک را داریم که حرکتی مردمی است و در نتیجه آن فریدون بر اریکه قدرت می‌نشیند و پرچم کایانی که مظهر این حرکت مردمی و توده ای است به مثابه نشان استمرار این حرکت مطرح می‌شود. همچنین، اگر به ساختار طبقاتی جامعه ایران نگاه کنیم، برخلاف ساختار جامعه یونان، می‌بینیم در کنار طبقاتی مانند کشاورزان، ارتشیان، روحانیان، مرزداران و پیشه‌وران، به طبقه ای با نام بردگان برنمی‌خوریم. به همین دلیل نیز نام ایران در تمام دنیا با آزادگان مترادف انگاشته شده است. مثلاً اعراب به ایرانیان بنی احرار می‌گفتند، یعنی حتی در زمانی که برده داری جزو ساخت طبقاتی جوامع غیر ایرانی بوده، چنین چیزی در جامعه ایران وجود خارجی نداشته است. بنابراین می‌بینیم که در تاریخ ایران مرزهای طبقاتی و حقوق طبقاتی و امنیت این حقوق کاملاً رعایت می‌شده است. پس از ورود اسلام به ایران، بویژه در زمان عباسیان، به علت استبداد خلفا جنبش‌هایی مانند اخوان الصفا و شعوبیه و... در ایران پا گرفت که با رنگ و رخساره مذهبی داشت یا سیاسی - مذهبی با جهت‌گیری در مقابله با استبداد خلفا که لیاذه قداست و مشروعیت را به دوش می‌کشیدند.

همچنین، تا زمان مغول از نظر ساختار اجتماعی چیزی به نام عشایر در ساخت اجتماعی ایران دیده نمی‌شود. حتی هرودوت درباره هخامنشیان فقط از دو پدیده عشیره‌ای یاد می‌کند ولی اینها هم نقش مسلطی نداشتند. در تمام دوران ساسانی هم پدیده عشایری با نقش مسلط اجتماعی در ایران به چشم نمی‌خورد. ولی از زمان ورود غزها و بویژه از زمان حمله مغول، ساختار عشیره‌ای در درون جامعه ما قرار می‌گیرد و شیوه توأم با خشونت در اداره مملکت که میراث آنها بود در جامعه ایران نهادینه می‌شود و ساختار طبقاتی جامعه ما به کلی

دکتر بشیریه: اگر از جامعه مدنی سخن می‌گوییم برای این نیست که صرفاً از دید آکادمیک درباره اش بحث کنیم بلکه از این جهت است که با احساس مسئولیت ببینیم چگونه جامعه مدنی راه بیندازیم و مانع شویم که نتایج نامطلوب به بار آید.

دکتر پیران: در چند سال گذشته با رواج نوعی تفکر قاجاریه‌ای نسبت به جامعه ایران افراد نخبه و کارشناس روز به روز از صحنه اجرایی کشور کنار رفته‌اند. مردم منتظرند چهره‌های تازه‌ای ببینند، چهره‌هایی برخوردار از تعهد و تخصص و صاحب اندیشه که بتوانند در زمینه‌های مختلف بیندیشند.

دکتر امیراحمدی: اقتصاد از یک سو با سیاست گره خورده، از سوی دیگر با آزادی، و از جهتی با قانون. شما نمی‌توانید اقتصاد را سامان دهید، تورم را پایین بیاورید، فساد را ریشه کن کنید و... مگر اینکه قانون، جامعه مدنی و آزادی‌ها عملاً تضمین شده باشد.

دکتر باوند: امروزه تعریف حداقلی از جامعه مدنی در جهان پذیرفته شده و ارزشهای جهانشمولی در این زمینه پدید آمده و گسترش ارتباطات، افزایش آگاهی جوامع از وضع یکدیگر، وجود مشکلات مشترک و... زمینه‌ساز این تعریف حداقلی بوده است. از دید من، پذیرش این تعریف حداقلی از جامعه مدنی، با توجه به ویژگیهای فرهنگی کشور ما، ضروری و گریزناپذیر است.

دکتر باوند:

می‌خواستم در مورد برداشت خطایی که در نگرش به تاریخ ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب وجود داشته است نکته‌ای عرض کنم. معمولاً در جامعه ما برداشت تحریف شده‌ای از کل تاریخ حاکم بوده و همیشه از تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران صحبت می‌شود، در حالی که اگر دقیق به تاریخ ایران نگاه کنیم می‌بینیم چیزی به عنوان نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی استمرار نداشته است. درست است که تا قرن هفتم نوعی نظام شاهنشاهی در ایران حاکم بوده، ولی از قرن هفتم تا قرن سیزدهم تمام فعل و انفعالات سیاسی پیرامون مسئله خلافت دور می‌زده

واکنش نشان می‌دهند. رأی دوم خرداد هم در واقع رأیی بود که طرفداران نظام و جوانهای جبهه رفته در واکنش به وضع جامعه دادند. چون شما وقتی منافع داشتید آگاهی پیدا می‌کنید و نسبت به وضع بازار، وضع اقتصاد، وضع آموزش و پرورش، بجهت‌تان و... عکس‌العمل نشان می‌دهید.

دوم اینکه، نهاد مذهبی از جایگاهی تاریخی که در نظر مردم داشت دستخوش دگرگونی شد و این برداشت از نهاد مذهب به نظر من در رأی دوم خرداد هم نقش اساسی داشته است. سوم اینکه، جنگ و تبلیغات میهنی در دوران جنگ ارزش‌های ملی و فرهنگی را تقویت کرد. امروزه مردم ایران نسبت به تاریخ، ارزش‌های فرهنگی و منافع ملی خود اعتقاد راسخ‌تری پیدا کرده‌اند.

به نظر من رأی دوم خرداد ملهم از سه عنصری بود که در بالا ذکر کردم و می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش جامعه مدنی خودجوشی باشد که مانند ققنوس از دل خاکستر برمی‌خیزد؛ پدیده‌ای که بدون الگو برداری خشک از دیگران، و سازگار با مقتضیات جامعه ایران گسترش خواهد یافت.

دکتر بشیریه:

باتوجه به اینکه بحث‌های تاریخی را آقای دکتر باوند مطرح ساختند، می‌خواهم روی یک نکته حقوقی و سیاسی که بویژه از دوران انقلاب مشروطه به بعد مطرح بوده است انگشت بگذارم. به نظر من، با انقلاب مشروطه حرکتی در جهت تکوین جامعه مدنی در ایران صورت گرفت که در قالب گفت‌وگوهای تازه و نهادهای روشنفکری و گروه‌های جدید و... نمود یافت. پرسش این است که چه موانعی انقلاب مشروطه را به ناکامی کشاند و آیا می‌توانیم در انقلاب اسلامی و در نظام حقوقی جمهوری اسلامی گزینه‌ای برای آن پیدا کنیم که مانع تکوین و گسترش جامعه مدنی باشد؟ باید گفت انقلاب مشروطه ایران از نظر حقوقی و سیاسی یک انقلاب تمام‌عیار نبود چرا که نظام سلطنتی را حفظ کرد و تنها این قید را گذاشت که پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت و در سلطنتش محدود و مشروط به قیودی باشد. اما برپایه تجربه‌ای که از نهاد سلطنت در ایران وجود داشت از ابتدا معلوم بود که محدود کردن این نهاد تاریخی به کم‌ترین و مقررات موضوعه کار بسیار دشواری است. بنابراین در واقع می‌توان گفت که ضدانقلاب مشروطه در خود قانون اساسی ایران باقی ماند و با توجه به مقتضیات ایران در آن زمان از حیث نوسازی و توسعه و ایجاد وحدت ملی و... و نقشی که دستگاه سلطنت و دربار در آن میان بازی می‌کرد، نوعی توجیه برای

دگرگون می‌گردد، به این شکل که از میزان شهرنشینی که پدیده گسترده و مسلطی بود کاسته می‌شود و عشیره نشینی روستایی به صورت پدیده مسلط در جامعه ما ظاهر می‌گردد و شیوه اداره مملکت که پیشتر بر مبنای ارزش‌های دیگری استوار بود بر خشونت و قتل عام و... گذاشته می‌شود تا اینکه صفویه موفق می‌شوند سروسوورتی به این وضع بدهند. در زمان شاه عباس، ایران از نظر اقتصادی، امنیت راه‌ها، تجارت داخلی و خارجی چندان عقب‌تر از اروپای آن زمان نبود. می‌بینید که ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران بویژه در زمان شاه عباس الگوی پیشرفته‌ای داشته است. اما بعدها به علت رویدادهای تأسف‌بار و جنگ‌های داخلی و... جامعه ما در سراشیب قرار می‌گیرد. حتی در آن مقطع هم وقتی با عثمانی‌ها روبرو شدیم این آگاهی پیدا شد که برای بقای خودمان راهی جز نوسازی و در درجه اول نوسازی نظامی و تسلیحاتی نداریم. شاه عباس از مهندسان هلندی برای راه‌سازی و پل‌سازی، و از برادران شرلی و انگلیسی‌ها برای گسترش ارتش استفاده کرد و موفق شد نظام خاصی به وجود آورد. ولی متأسفانه استمراری که براساس آن می‌توانستیم از پیشرفت‌های غربی‌ها بهره بگیریم، متوقف شد.

از آن پس تا انقلاب مشروطیت، دوران انحطاط کشور و نفوذ و سلطه خارجی‌ها را داریم. از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۱ که کودتا می‌شود، با تمام مشکلات داخلی و استبداد صغیر و فترت مجلس و... مشاهده می‌کنیم که نهادهایی همچون گروه‌ها، انجمن‌ها، احزاب و... ظاهر می‌شوند که به‌رغم فشارها و محدودیت‌ها بر تصمیم‌گیری‌های داخلی و خارجی اثری مثبت می‌گذارند. ولی پس از کودتا، آغاز دوران تمرکز و مرکزیت در ایران، با فقدان مشارکت گسترده و اصیل مردمی مقارن است. پس از جنگ جهانی دوم، تصمیماتی که مجلس در دوران اشغال کشور در مورد مسائل ایران گرفت از نظر حضور احزاب و مطبوعات و... بسیار سازنده و در جهت مصالح و منافع مملکت بود. همچنین، در دوران جنبش ملی که به نظر من از این حیث دورانی شکوفا بود روشن شد که اگر دولت اجازه دهد نوعی تسامح و تساهل نسبی وجود داشته باشد، نهادهای حائل و واسط میان مردم و دولت فعال می‌گردند. متأسفانه این حرکت هم با دخالت خارجی عقیم شد. از این منظر، انقلاب اسلامی در واقع تداوم همان خواست‌های ارضا نشده و جنبش‌های ناکام مردم بوده است. این انقلاب چند دستاورد مثبت داشته است: یکی اینکه اقشار خفته و غنوده‌ای را بیدار کرد و آنها را در امور کشور ذینفع و ذیمدخل ساخت؛ و درست به همان دلیل که ذینفع و ذیمدخل شده‌اند، نسبت به وضع جامعه و مشکلات از خود حساسیت و

شده‌اند. با توجه به تحولاتی که در حوزه بندی انتخاباتی پیدا شده است و با توجه به گسترش شهرنشینی، مهاجرت و غیره، اساس صنفی و گروهی پارلمان‌ها از بین رفته است. آیا در واقع نماینده مردم تهران در مجلس ایران نماینده کیست و روی او به عنوان نماینده چه کسی می‌توانیم حساب کنیم؟ باید پذیرفت که او نماینده يك توده ناشناخته است. اساساً تهرانی کیست؟ ما در جامعه با تهرانی به عنوان فردی مشخص برخورد نداریم بلکه با کارگر، کارمند، دانشجو و استاد تهرانی برخورد می‌کنیم. پارلمان‌های توده‌ای اساس فسادهای پارلمانی و بی‌هویتی نظام‌های سیاسی و نیز موجب توده‌ای شدن نهادها و احزاب سیاسی گردیده‌اند. درحالی که اگر مانند اوایل انقلاب مشروطه انتخابات را صنفی کنیم، مثلاً با نماینده دانشجویان در مجلس روبرو خواهیم بود که هم موکلانش شناخته شده هستند و هم خودش برای موکلانش شناخته شده‌تر است. موکلان چنین مجلسی، مانند مقوله تهرانی‌ها، مقوله‌ای توده‌ای در دست دولت‌های قدرت‌طلبی که می‌خواهند مردم را بسیج کنند نیستند. تشکیل چنین پارلمانی مستلزم آن است که هر صنف و گروه تشکلاتی در سطح ایران داشته باشد. برای نمونه، انتخاب نماینده یا نمایندگان صنف تاجر در سطح ایران نیازمند آن است که تشکلاتی تجاری در سطح کشور وجود داشته باشد، و کنفدراسیون اتاق‌های بازرگانی داشته باشیم که نمایندگان سیاسی خود را برای بازرگانان به پارلمان بفرستند؛ دانشجویان هم به همین ترتیب. در این صورت می‌توان گفت که مجلس شورای مدنی خواهیم داشت. شاید این پیشنهاد با توجه به توده‌ای شدن دموکراسی‌ها در سطح جهان پیشنهاد غریبی به نظر برسد، ولی چه بسا به عنوان الگویی در جهت مدنی کردن نهادهای سیاسی بتوان روی آن حساب کرد.

■ آقای دکتر بشیریه عملاً وارد قلمرو نهایی بحث شدند یعنی این که آقای خاتمی چه باید بکنند. اشاراتی که در مورد گفتارمان رابطه دین و سیاست شد، با بحث دیگری که آقای دکتر پیران درخصوص نقش مذهب به عنوان یکی از نهادهای مشارکت‌کننده در تکوین جامعه مدنی در ایران داشتند بسیار مهم است. نکته درخور توجه این است که نهاد مذهب در گذشته در جهت تعدیل و تحدید قدرت دولت نقش ایفا کرده است اما امروزه کسانی بحث‌های نظری متفاوتی در این خصوص مطرح می‌کنند، از جمله این که دولت باید دارای قدرت مطلقه و حتی دخالت در سیاست محدود و منحصر به روحانیون باشد. در مورد این گونه ادعاها، حضرت امام خمینی(ره) در دوران حیاتشان مطلبی فرمودند با این مضمون: این که دخالت در سیاست در انحصار

تقویت قدرت دربار فراهم شد. بدین ترتیب در انقلاب مشروطه دو گرایش داریم: یکی گرایش قانونی و دیگری گرایش به دربار. انقلاب مشروطه به دلایل مختلف عملاً روبه ضعف گذاشت و با ضعف انقلاب مشروطه و ضعف نیروهای جامعه مدنی، رفته‌رفته دربار بعنوان يك قدرت انحصاری شکل یافت و وظیفه نوسازی را به عهده گرفت. دربار از این راه موجودیت و قدرت انحصاری خویش را توجیه می‌کرد و حتی اقداماتش را به خواسته‌های اساسی انقلاب مشروطه برای تحول اقتصادی و تجاری ایران مستند می‌ساخت. پس از آن دولت پهلوی اول و سپس دولت پهلوی دوم روی کار آمد.

با استفاده از این قرینه، به نظر من یکی از موانع اساسی تکوین جامعه مدنی در دوران پس از انقلاب اسلامی هم وجود نوعی دوگانگی در قانون اساسی بوده است: يك گرایش به جمهوریت و قانون و يك گرایش به دیگر منابع مشروعیت. به عقیده من این تعارض خواه ناخواه در آینده در نظام سیاسی ایران پیدا خواهد شد. پس به طور خلاصه یکی از موانع عمده تکمیل و توسعه جامعه مدنی و نیروهای هواخواه آن را باید در قانون اساسی و دوگانگی مستقر در آن جست.

اگر این بحث را کمی عمق ببخشیم، به این پرسش می‌رسیم که دین و بطور مشخص اسلام چه نسبتی با جامعه مدنی دارد. بنابراین باید در مورد رابطه دین و سیاست در ایران بازاندیشی کرد و در این میان مسئله اساسی این است که رابطه دین و دولت در عرصه عمومی مطرح شود، نه در عرصه‌های خصوصی.

دکتر امیراحمدی:

عده‌ای در صحبت‌هایشان دولت و سیاست را به يك معنی و مترادف هم به کار برند، ولی به نظر من رابطه دین و سیاست را باید از رابطه دین و دولت جدا کنیم تا بدین ترتیب بحث مشخص‌تر شود.

دکتر بشیریه:

جدا از بحث بالا، نکته دیگری که در ارتباط با تلاش دولت آینده برای مدنی کردن جامعه سیاسی ایران باید مطرح کنم این است که غیر از تشکلاتی که آقای دکتر پیران مورد اشاره قرار دادند، شاید نیازمند اصلاحات عمیق پارلمانی باشیم. پیشنهاد مشخص بنده، مدنی کردن پارلمان و مجلس است. ممکن است این پیشنهاد کمی ارتجاعی به نظر برسد ولی از آن دفاع می‌کنم. طی یکصد سال گذشته پارلمان‌ها چه در کشورهای غربی و چه در کشورهایی مانند ایران به پارلمان‌های توده‌ای تبدیل

اواخر قرن ۱۹ به صورت موضع گیری شدیدتر در برابر استبداد نمود می‌یابد. روحانیون در جنبش تنباکو و نیز در انقلاب مشروطیت مؤثر بودند. البته در مورد حکومت استبدادی که در مقابل روند نوسازی قرار داشت نوعی تشنت آراء مشهود بود: عده ای حمایت می‌کردند و عده ای سکوت؛ البته غیر از مرحوم مدرس که پدیده تنهایی به شمار می‌رود. به هر حال واکنش جمعی ویکهارچه‌ای از سوی جامعه روحانیت نشان داده نمی‌شود. حتی وقتی مسئله جمهوری پیش می‌آید، چشم‌پوشی از جمهوری به صورت امتیازی معرفی می‌گردد که به روحانیت داده شده است. در زمان رضاشاه عشایر سرکوب شدند، نفوذ ملاکان و بازرگانان بزرگ تا حدودی از میان رفت و مهم‌تر از آن قدرت روحانیت کاستی گرفت. بعد از جنگ بین الملل دوم روحانیت بار دیگر به صحنه آمد و در نهضت ملی هم در ابتدای امر نقش مؤثری داشت، ولی در جریان کودتای ۲۸ مرداد درست برخلاف سنت دوجنیش قبلی موضعگیری کرد یعنی چندتنی مشارکت کردند و عده ای سکوت.

در دور بعدی بود که روحانیت به عنوان پرچم‌دار مبارزه با رژیم یا مهم‌ترین گروه فعال در انقلاب مطرح گردید. البته در میان جامعه روحانیت در مورد نظام پس از انقلاب نظرات گوناگون و گاه متعارضی وجود داشت که بعضی از جلوه‌هایش را در قانون اساسی و آثار و تبعاتش را در زندگی اقتصادی و اجتماعی - سیاسی جامعه به اشکال مختلف مشاهده می‌کنیم.

به نظر من، آقای خاتمی با وزیرانی که برمی‌گزینند می‌توانند به تقویت یا تضعیف این روند کمک کنند. امیدوارم با شهادت و درایت از این پشتوانه عظیم مردمی و شرایط مناسب برای گزینش وزیران شایسته بهره‌جویند؛ چرا که اگر به هر ملاحظه اشخاصی را که هماهنگی نسبی با ارزش‌های مندرج در آرای مردم ندارند انتخاب کنند و بخواهند رضایت خاطر همه گروه‌ها را تأمین نمایند، تحمیلات فزونی می‌گیرد و دست ایشان بسته می‌شود. انتخاب از میان چهره‌های تازه و کاردان که سابقه‌ای دستکم در پستهای حساس ندارند، هم به نفع خودشان است و هم به نفع نظام. ولی اگر خدای ناکرده بخواهند رضایت خاطر همه گروه‌های سیاسی را جلب کنند و کارهای حساس را به چهره‌هایی بسپارند که قبلاً آزمایش شده و ناتوانی خود را از درک مسائل نشان داده‌اند، به حرکت و احساسات مردم لطمه اساسی وارد خواهد شد.

دکتر پیران:

نکته اساسی همان تناقضی است که دوستان به آن اشاره

روحانیون قرار گیرد، توطئه‌ای است عمیق‌تر از توطئه کسانی که می‌خواهند روحانیت را از سیاست جدا کنند. یعنی از دید رهبر فقید انقلاب، مطلقه کردن قدرت و منحصر ساختن آن به روحانیون تا این درجه خطرناک است. نکته مهم این است که روحانیت در گذشته با حاکم ظالم و نامشروع به ستیز برمی‌خاسته و در واقع محدودکننده قدرت دولت بوده است. اما امروز قضیه فرق می‌کند. گذشته از آن، بطور کلی در دوران جدید و در نتیجه تحولات پس از رنسانس دیگر مسئله حاکم مطرح نیست بلکه با حکومت بعنوان یک ساختار روبرو هستیم.

امروزه در واقع روحانیت می‌خواهد همان نقش را ایفا کند اما با موضوع تازه‌ای مواجه است و نیاز به دریافت نظری تازه‌ای از مسئله دارد.

در زمان حاضر، چالش‌های تمدنی و مفاهیم بااصطلاح ناشی از استقرار دولت مدرن مطرح است. درصد سال گذشته تلاش زیادی در مصر، سوریه و پاکستان صورت گرفته است تا مفهوم خلافت را به مفهوم دولت مدرن نزدیک کنند؛ موضوع مورد توجه قرار گرفته، اما اقدامی نهایی در این زمینه به عمل نیامده است. در ایران نیز همان گونه که استادان محترم یادآور شدند نوعی دوگانگی در قانون اساسی به چشم می‌خورد که سبب برداشتهای خاص و عنوان شدن نظرات گوناگون می‌گردد. برای نمونه برخی وزن جمهوریت را در جمهوری اسلامی کمتر از وزن اسلامیت تلقی می‌کنند و تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند برای اینکه همین مشکل انتخابات دوره‌ای را هم نداشته باشیم بهتر است حکومت عدل اسلامی را جانشین جمهوری اسلامی سازیم.

دکتر باوند:

رابطه روحانیت با سیاست یا حکومت، دستکم از زمان ساسانیان در جامعه ما تجلیاتی داشته است ولی پس از ساسانیان تا مدتها نقش آنچنانی برای روحانیت در رابطه با دولت‌ها نمی‌بینیم و در دوران امویان و دیگر خلفا که تا قرن ۱۳ احکامشان در ایران جاری بود با جنبشی در برابر استبداد خلافت به عنوان یک حرکت سیستماتیک روبرو نمی‌شویم. البته حرکت‌های فرقه‌ای وجود داشته، ولی خارج از آن چارچوب چنین نقشی از روحانیت بویژه روحانیت اهل تسنن نمی‌بینیم چون اهل تسنن مشروعیت قدرت اولوالامر یا خلفا را قبول داشتند.

از زمان صفویه که ایران یک مذهب رسمی (تشیع) پیدا کرد نقش روحانیت در زمینه حمایت نسبی از طبقه فعال (متوسط، بازاریان، تجار) و توده‌ها تا حدودی متعین می‌شود. بویژه در زمان قاجاریه این حمایت تشکل سیستماتیک‌تری پیدا می‌کند و از



دکتر امیر احمدی: مردم ایران و دولت ایران با این انتخابات آبروی ایران و ایرانی را خریدند چون فقط مردم نبودند که انتخاب کردند، دولت هم اجازه این انتخاب سالم و آزاد را داد.

دکتر امیر احمدی: چیزی که الان آقای خاتمی بدان نیاز دارد، گذشته از يك كابينه کارا و منسجم، همکاران دیگری در سطح استراتژیک است: نیروهایی که شایستگی و لیاقت وزیر شدن دارند اما به هر دلیل نمی‌توانند یا نمی‌خواهند وزیر شوند؛ نیروهایی که حرفی برای زدن و ایده‌ای برای اجرا دارند. در غیر این صورت، حتی اگر بهترین کسان را برای وزارت برگزینند، باز در تحلیل نهایی این نگرانی وجود خواهد داشت که حرکت مهم فکری - استراتژیک که سخت مورد نیاز جامعه است صورت نپذیرد.

دکتر امیر احمدی:

چون در زمان انتخابات در آمریکا بودم، بی‌مناسبت نمی‌دانم گزارش کوتاهی در مورد بازتاب‌های آن در خارج بدهم. بعنوان نخستین نکته عرض می‌کنم که مردم ایران و دولت ایران با این انتخابات آبروی ایران و ایرانی را خریدند، چون فقط مردم نبودند که انتخاب کردند، دولت هم اجازه این انتخاب سالم و آزاد را داد. می‌خواهم از طرف خودم و دستکم بخشی از ایرانیان مقیم خارج - هرچند نمایندگی کسی را ندارم - از این بابت تشکر کنم و تبریک بگویم. دوم این که در آمریکا و اروپا پرسشی کلیدی در مورد این انتخابات مطرح است: حال که انتخابات به این صورت برگزار شده آیا آقای خاتمی می‌تواند کاری انجام دهد؟ اگر پای صحبت آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بنشینید، اولین سنوایی که می‌کنند این است که آیا تغییری ایجاد می‌شود یا نه. احتمالاً این پرسش در خود جامعه ایران هم برای عده زیادی مطرح است. به نظر من علت طرح این سوال از سوی غیر ایرانیان دو چیز است: یکی تصویری که در هفده هیجده سال گذشته از حکومت ایران در خارج ترسیم گردیده و چنین وانمود شده که انگار نیروی در ایران وجود دارد که به سادگی نمی‌گذارد تغییرات انجام شود و می‌خواهد وضع موجود را به هر ترتیب حفظ کند. یکی از آنها می‌گفت فلان شخص یا گروه انتخابات را باخته، قدرت را که نباخته است. دیگر این که آقای خاتمی يك روحانی است، برخاسته از درون نظام و برای بسیاری از غربیان پذیرش این نکته دشوار است که فردی با این مشخصات دست به ایجاد تغییرات معنی‌دار در وضع موجود بزند.

کردند، ولی من می‌خواهم از جنبه دیگری به مسئله نگاه کنم. هر جامعه در هر حال به يك محور معنوی نیاز دارد که این محور معنوی در جامعه ایران مذهب است. اگر به تغییری که در جامعه ایران پدید آمده است توجه نشود و خدای ناکرده این محور دچار مشکل گردد، با شرایط آنومیک یا اغتشاش ارزش‌ها روبرو خواهیم شد. امروز هم تا اندازه‌ای این شرایط آنومیک را در ابعاد مختلفش در جامعه ایران می‌بینیم که روابط اجتماعی مردم را تحت تأثیر قرار داده و الگوی روابط اجتماعی دچار نوعی تزلزل و فروپاشی شده است. مسئله این است که اگر پیامی که در حرکت مردم مستتر بوده - و خوشبختانه این حرکت در چارچوب نظام صورت پذیرفته است - درک نشود، مشکلات عدیده‌ای بروز خواهد کرد. به نظر من، در حال حاضر به تحلیلی واقع بینانه و دور از غرض‌های فردی و خصوصی و جمعی و جناحی، از وضع و شرایط امروز ایران نیاز داریم و نظام بیش از هر کس و هر نهاد نیازمند چنین تحلیلی است. اگر به سمت این تحلیل واقع‌گرایانه پیش نرویم، در آینده بحران‌هایی را شاهد خواهیم بود که بیش از همه به سرنوشت این جامعه و مردم لطمه خواهد زد. امروزه واقعاً این پرسش مطرح است که شرایط جامعه کنونی ایران و خواستهای مردم چیست و آیا می‌توان خارج از خواست عامه مردم، حرکت کرد یا نه. و اگر حرکت کنیم چه تبعاتی خواهد داشت؟ به نظر من باید با کمک اندیشمندان جامعه، به این تحلیل دست پیدا کنیم تا براساس آن بتوانیم راه‌های حل تناقضات موجود را بیابیم. این، به نظر من، مهم‌ترین مسئله‌ای است که باید در دستور کار نظام قرار گیرد.

کار می‌کنند نام ببرم. واقعیت این است که در تحلیل نهایی، تعیین وزیر يك انتخاب سیاسی است و حداکثر می‌توان از او انتظار داشت که مدیر خوبی باشد. وزارتخانه‌های ما چه در حال و چه در آینده برای آقای خاتمی منبع تفکر نخواهند بود و متأسفانه جای دیگری هم برای این کار وجود ندارد. چیزی که الان آقای خاتمی بدان نیاز دارد، گذشته از يك کابینه کارا و منسجم، همکاران دیگری در سطح استراتژیک است: نیروهایی که شایستگی و لیاقت وزیر شدن دارند اما به هر دلیل نمی‌توانند یا نمی‌خواهند وزیر شوند؛ نیروهایی که حرفی برای زدن و ایده‌ای برای اجرا دارند؛ نیروهایی که بهره‌مند از تفکر استراتژیک هستند. رئیس‌جمهور باید چنین کسانی را گرد آورد و يك دفتر مشاوره در سطح خیلی بالا تشکیل دهد. به نظر من، شیوه کار مهاتیر محمد نخست‌وزیر مالزی الگوی بسیار خوبی است. او به وزیران و کابینه اکتفا نمی‌کند، بلکه عمدتاً متکی به گروه نیرومندی از کارشناسان و مشاوران است و همواره به سطح دیگری عنایت دارد. این پیشنهادی است که من برای آقای خاتمی دارم. گروهی که ایشان باید دور خودش جمع کند يك گروه تخصصی در سطح بالاست که اعضایش دنیا و منطقه و ایران را به خوبی بشناسند و پیشنهادها و برنامه‌های مشخص برای جامعه مدنی، جوانان، زنان، سیاست خارجی و... ارائه کنند. ایشان باید از

جدا از این تصورات و برداشتها، بنده شخصاً آقای خاتمی را از روی نوشته‌هایشان انسانی بسیار شریف و اصلاح طلب یافته‌ام؛ بویژه که خاطره خوبی هم از دوره خدمتشان در وزارت ارشاد داریم. ولی واقعیت این است که آقای خاتمی بعنوان رئیس‌جمهور گذشته از مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جاری، با يك رشته مسائل اساسی روبروست که ریشه در ساختار قدرت در جامعه و... دارد. از همه مهم‌تر این که آقای خاتمی را انبوهی از مردم انتخاب کرده‌اند که شمار زیادی از آنها فاقد تجانس فکری هستند و هر کس چیزی از ایشان می‌خواهد. برخی گروهها که در جهت حفظ یا تثبیت قدرت خودشان عمل خواهند کرد، شناخته شده هستند، اما بخش وسیعی که دستکم چهارده یا پانزده میلیون نفر را در برمی‌گیرد برای اصلاحات در چارچوب نظام به آقای خاتمی رأی داده‌اند. بنابراین فکر می‌کنم آقای خاتمی باید در تنظیم برنامه‌ها و گزینش وزیران و همه همکارانش در این مقطع خواسته‌ها و نیازهای این گروه را در نظر بگیرد. نکته دیگر اینکه ما در ایران خیلی وزیر زده و کابینه زده هستیم. الان اگر از من به عنوان کسی که در آمریکا زندگی می‌کند بپرسند وزیر کشاورزی ایالات متحده کیست، پاسخی ندارم ولی اگر بپرسند چه کسانی در امور کشاورزی آن کشور صاحب نظرند دستکم می‌توانم بیست نفر از برجسته‌ترین کارشناسانی را که عمیقاً روی مسائل مختلف کشاورزی آمریکا

گفتگو با آقای سعید حجاریان

نخست و از همه مهمتر، به نظر می‌رسد که مسئله جامعه مدنی در جهت تکمیل وظایف و تکالیف معوق مانده در جریان انقلاب اسلامی طرح شده است. به هر حال انقلاب اسلامی با قبول آزادی و مردم‌سالاری و میزان بودن رأی ملت شعارها و اهدافی را مطرح کرد که می‌بایست تا نهایت منطقی شان پیش می‌رفتند ولی به دلایلی، پاره‌ای از آنها معوق ماند. انتخابات دوم خرداد و

نحوه ورود مردم به صحنه و شکل انتقال قدرت، همه مبین آن است که در مقطع کنونی آن مطالبات و تکالیف معوقه به نوعی در شرف ادا شدن است. اگر بخواهیم از برخی الگوهای نظری کمک بگیریم، باید بگوییم که تحقق تمام و کمال جمهوریت و حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت موکول به محقق شدن دو عامل است یکی مشارکت توده‌ای و حضور «دمو» (Demo) در صحنه، و دیگری رقابت. به عبارت دیگر هر نوع مشارکتی تضمین‌کننده دموکراسی نیست بلکه باید مشارکت نهادمند و

■ در انتخابات اخیر مسئله ایجاد، تقویت و استحکام جامعه مدنی از سوی آقای خاتمی به عنوان یکی از نامزدهای ریاست جمهوری در مقام یکی از اصول یا ارکان برنامه ایشان مطرح شد. به نظر شما چه ضرورت‌هایی باعث طرح مسئله ایجاد، تقویت و استحکام جامعه مدنی در نظام جمهوری اسلامی ایران شده است؟

آقای حجاریان

مسئله جامعه مدنی تنها در حد يك شمار انتخاباتی در برنامه آقای خاتمی مطرح نبوده بلکه تحقق تمام و کمال جامعه مدنی يك خواست اجتماعی و عمومی است و بویژه مورد تأکید کسانی است که به آزادی و تحول در نظام جمهوری اسلامی اعتقاد دارند. به نظر می‌رسد که می‌توان برای اهمیت یافتن مسئله جامعه مدنی در مقطع کنونی در ایران دلایل چندی اقامه کرد که در واقع زمینه‌ها و بسترهای ذهنی و عینی و تاریخی طرح جدی جامعه مدنی در کشور ماست.

نوگرایی را به شکلی مطلوب در جامعه عرضه و آنها را متناسب با نیروهای اجتماعی متفاوت اجرا کنند.

دکتر باوند:

نکته ای که آقای دکتر امیر احمدی فرمودند درست است ولی به نظر من، موضوع جریان و روندی مطرح است که آقای خاتمی در آن يك سمبل بوده است. در حال حاضر مسئله برای ما تداوم این جریان است. ممکن است وزیرانی که آقای خاتمی انتخاب می کنند بعضاً چندان چشمگیر نباشند، اما نفس آوردن افراد جدید به کابینه، نماد و نمودی از استمرار حرکت برای تغییر است و این روند را تقویت می کند؛ دست ایشان هم در گام های بعدی بازتر خواهد شد. تشکیل گروه های کارشناسی و تدوین سیاست ها و... باید پس از انتخاب وزیران انجام شود، ولی الان چه در داخل و چه در خارج همه در انتظار انتخاب وزیران هستند، انتخابی که به نحوی استمرار این حرکت را تضمین کند.

دکتر بشیریه:

تعبیر بنده درخصوص ماهیت انتخابات ریاست جمهوری امسال این است که اگر به تاریخ انقلاب اسلامی نگاه کنیم و این انقلاب را با انقلاب هایی که در دیگر کشورها رخ داده است مقایسه نماییم می توانیم بگوییم که ظاهراً انتخابات دوم خرداد یکی از مراحل اساسی واقع گرایی در انقلاب بوده است. انقلاب ها در آغاز کار به سوی آرمان پردازی افراطی حرکت

وزیران خود نیز چنین تشکلی را بخواهد. حرکت آقای خاتمی برای پدید آوردن تغییرات اساسی باید چنین باشد. در غیر این صورت، حتی اگر بهترین کسان را برای وزارت برگزینند، باز در تحلیل نهایی این نگرانی وجود خواهد داشت که حرکت مهم فکری - استراتژیک که سخت مورد نیاز جامعه است صورت نپذیرد: کاری که ایرانیان حتی در سطوح خیلی پایین انتظار انجامش را دارند. من در گفتگو با شماری از آدم های معمولی که نیازهای اصلیشان مادی است پرسیدم چطور شد که به برخی چیزهای نامأنوس و ناشناخته چون برابری فرصتها، جامعه مدنی و... رأی دادید؟ در پاسخ گفتند هفت هشت سال به اقتصاد رأی دادیم هر روز جیبمان خالی تر شد گفتیم این دفعه به چیزی رأی دهیم که چندان ربطی به ما نداشته باشد. وقتی دقت کردم دیدم تلویحاً می گویند اقتصاد از يك سو با سیاست گره خورده، از سوی دیگر با آزادی، و از جهتی با قانون. شما نمی توانید اقتصاد را سامان دهید، تورم را پایین بیاورید، فساد را ریشه کن کنید و... مگر اینکه قانون، جامعه مدنی و آزادی ها عملاً تضمین شده باشد. متفکران جامعه ما باید در پی یافتن پاسخ این پرسش باشند که رابطه سیاست و اقتصاد در کشور چیست.

این نوع از نواندیشی نیاز به نیروهای مبتکر و متخصص و متفکر و دانشمند دارد. تنها از طریق تشکیل هیئت های مشاوره ای در سطح استراتژیک است که نهاد ریاست جمهوری و وزارت خانه ها و سازمانهای عمده دولتی می توانند برنامه های

بودیم که چگونه زیر يك سقف سیاسی با هم رقابت کنیم. این نیمه در دوم خرداد به دست آمد. که اگر به دست نمی آمد معلوم نبود آن مشارکت را هم می شد حفظ کرد. یعنی چه بسا به بازگشت به نقطه اولیه و نقطه صفر ختم می شد. در واقع چاره ای جز این نداشتیم که مشارکتی را که به واسطه انقلاب اسلامی به شکل فورانی و غلبانی تحصیل شده بود در قالب های، سازمانی شایسته اش بریزیم و آن را نهادینه کنیم، چرا که معلوم نبود مشارکت منهای رقابت بتواند دوام بیاورد. پس این يك بعد قضیه است یعنی طرح مسئله جامعه مدنی به عنوان بهترین ظرف برای مظروف مشارکت و برای تکمیل تکالیف موقوفه انقلاب.

نکته دیگری که ضرورت جامعه مدنی را در مقطع کنونی پیش آورد این بود که ما همواره در کشور خودمان میان دو مقوله ملت سازی (Nation - Building) و شکل گیری دولت (state - Formation) نوعی تأخیر و تأخر داشته ایم. اصولاً در کشورهای

سازمان یافته و رقابت جویانه همراه با قبول قواعد بازی و پذیرش مال دموکراسی باشد، چرا که به گفته برخی، دموکراسی به معنی تبعیت از قواعد مشخص برای رسیدن به نتایج نامشخص است. اگر از فرمول «دال» (Dahl) استفاده کنیم، باید بگوییم که ما در جریان انقلاب در امتداد محور افقی که محور مشارکت است حرکت کرده بودیم و در مقطع کنونی لازم بود که در امتداد محور عمودی به سمت رقابت بالا برویم تا به نقطه دموکراسی تام و تمام (Full Democracy) برسیم. این مسیری است که جمهوریت طی می کند. البته مسیر مشروطیت مسیر دیگری است. مشروطیت نخست در سیر رقابت حرکت می کند و بعدها مشارکت را افزایش می دهد.

ما در جریان انقلاب حضور توده ای مردم را در صحنه های مختلف جنگ و انتخابات و... دیده بودیم اما نیمه دیگر را که رقابت و تکثر و تنوع سیاسی باشد تجربه نکرده بودیم و نیاموخته

دکتر پیران:

به نظر من در مورد انتخابات دوم خرداد باید چند نکته را به طور مشخص بیان کرد. یکی اینکه در این انتخابات الگوی رأی دهی در کل ایران یعنی در روستا، در شهر، در میان طبقات مرفه، طبقات محروم و... یکسان بوده است. اگر از نظر آماری تحلیل کنیم در واقع نوعی یکدستی در این گرایش مشاهده می کنیم که بسیار جای بحث و بررسی دارد. دومین نکته ای که باید مورد توجه قرار دهیم این است که این یکدستی در نبود سازمان های مشارکت سیاسی به دست آمده یعنی در شرایطی که اتفاقاً بسیاری از رسانه های جمعی بویژه رسانه نیرومندی چون صدا و سیما عملاً از مدتها قبل در خلاف جهت این جریان حرکت می کردند و مردم دقیقاً عکس پیام هایی که در این رسانه مطرح شد رفتار نمودند. نکته دیگری که از این انتخابات برمی آید، ضعف تبلیغات و در واقع درک نادرست رسانه های رسمی ما از مفهوم تبلیغات است. امروزه در دنیا پیام شفاهی و مستقیم اساساً جایی در پیام رسانی ندارد و در واقع انواع تمهیدات اندیشیده می شود تا پیام ها غیرمستقیم و همراه با جاذبه های امروزی مطرح شود. انتخابات اخیر و نوع تبلیغات در آن نشان داد که دستگاه رسمی رسانه های جمعی جامعه ما کاملاً از این برداشت ها بی بهره است. نکته مهم تر دخالت و حضور جوانان است. متأسفانه در کشور ما به صورت پاتولوژیک و آسیب شناختی به جوانان نگرسته می شود. نکته دیگر، مسئله

می کنند و دوره های واقع بینی، دوره های وقوف به محدودیت امکانات انقلاب برای حل مسائل داخلی و بین المللی است. یکی از نویسندگان گفته است که همه انقلاب ها پس از نزدیک به پانزده سال وارد مرحله واقع بینی می شوند چرا که در عرض این پانزده سال یک نسل عوض می شود. ما امروز در واقع این دوره را پشت سر گذاشته ایم. همه شنیدیم که آقای دکتر پیران با استناد به تحقیقات میدانی خودشان اشاره داشتند که چه تحولات بزرگی در مورد نسل جدید اتفاق افتاده است. اساساً زبان و طرز فکر و خواستها و علایق این نسل به کلی فرق می کند. به نظر بنده واکنش منفی و واگرایی نسل جدید ممکن است حتی شامل حال چیزهایی شود که اصولاً مضر به حال جامعه نباشد و عناصر مثبتی هم در آنها وجود داشته باشد. در نسل جدید این واگرایی نسبت به هرچه تحمیلی تلقی گردد مشاهده می شود. به نظر من در حال حاضر هر وزیری تعیین شود تفاوتی نمی کند. حرکت به گونه ای است که اگر مردم وزرا را نپسندند احتمال اعتراضشان می رود. در این صورت تضادها اساسی تر می شود و بخشی که می خواهد حرکت مردم را کنترل کند مجبور می شود که روز به روز امتیازات بیشتری بدهد و عقب نشینی کند. این روندی اجتناب ناپذیر در همه انقلابهاست. آقای خاتمی مجبور است در وهله اول امتیازاتی به مردم و به واقع گراها بدهد و امتیازاتی هم به بخش دیگر واگذارد ولی این، مرحله به مرحله به سود جریان واقع گرایی تمام خواهد شد.

در مقطعی آن را حل می کردیم. خود انقلاب اسلامی حرکتی برای جبران این فاصله بود ولی چند سال پس از انقلاب دوباره این شکاف دهان باز کرده بود. به نظر من اقبال مردم در دوم خرداد و بلوغ و رشادتی که از خود نشان دادند مبین کاهش این تأخر و فاصله است. برخی حتی عمده ترین شکاف فعال دوران انتخابات اخیر را شکاف دولت - ملت می دانند، به این معنا که یکی از نامزدها نماینده دولت بود و دیگری نماینده ملت.

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد تأثیر نگرش ها و بینش های مسئولان بویژه پس از جنگ است، زیرا در دوران پس از جنگ با در پیش گرفتن الگوی تعدیل ساختاری برای دستیابی به توسعه دیگر احتیاجی به حضور مردم در صحنه سیاسی نبود. حتی شاید این حضور مخمل پیشرفت این الگو به شمار می رفت. در این الگو چون دولت رأساً موتور حرکت انباشت است سعی دارد به تعبیر «اوانس» بین دولت و سرمایه داری محلی

پیرامونی، برخلاف توسعه کلاسیک، شکل گیری دولت مقدم بر ملت سازی انجام می شود زیرا در این کشورها پیش از آنکه ملتی شکل گرفته باشد می توان دولت و ماشین دولت را مانند هر تکنولوژی دیگری وارد کرد. در ایران دولت رضاخان با چند مستشار خارجی ارتش و دیوانسالاری خود را نوسازی کرد و دولتی متمرکز به وجود آورد. بسیاری از اوقات همین دولت های وارداتی هستند که فرآیند ملت سازی را در کشور خود تکمیل می کنند حال آنکه در توسعه کلاسیک همواره شاهد تقدم جامعه و جامعه مدنی بر دولت هستیم. حتی در وجه نظری مثلاً در اندیشه لاک ابتدا پیمان و میثاق اجتماعی تشکیل جامعه منعقد می شود و پس از آن میثاق با دولت مطرح می گردد. یعنی در توسعه کلاسیک جامعه و جامعه مدنی نوعی تقدم رتبی، منطقی و تاریخی بر دولت دارد. در حالی که در کشورهایی مانند ایران این مقوله بازگونه است. ما به عنوان کشوری که دچار این تأخیر و تأخر بودیم، باید

چارچوب نظام رخ داده است؛ راستی باید قدر این رویداد را دانست و با تحلیل عوامل و پارامترها خواست مردم را کشف کرد، در جهت آن خواست جلورفت و اقدام کرد. به نظر من گرچه در حال حاضر همه چشم‌ها و گوش‌ها به انتخاب وزیران دوخته شده، ولی واقعیت این است که مردم وزیران تازه را نه به عنوان افراد و چهره‌هایی که مطرح خواهند شد، بلکه به عنوان نماد اتفاقاتی می‌بینید که قرار است بیفتند. به نظر من، در درجه نخست، مهم‌ترین کاری که کل نظام و نه رئیس‌جمهور به تنهایی باید انجام دهد، باز کردن نظام و پذیرش جایگاه مردم در روند تغییرات اجتماعی و ایجاد این تغییرات است. اگر نظام این کار را نکند با نوعی سرخوردگی روبرو خواهد شد که با توجه به جوان بودن جامعه ایران نتیجه‌اش به صورت خانه‌نشینی بروز نخواهد کرد. جوان پرشور است و نیروی شگفت‌انگیزی در خود نهفته دارد، و چنین نیست که اگر امروز از جریانی سرخورده شد، دنباله کار را کند و برود بلکه ممکن است واکنشش در اشکال گوناگونی بروز کند که به مصلحت کشور نباشد. در واقع بحث بر سر این است که چیزی که مردم دنبالش هستند سیستم‌سازی جدیدی است در چارچوب همین نظام و با توجه به همان تعاریفی که از مشارکت و جایگاه مردم وجود دارد. این سیستم‌سازی جدید حتماً باید صورت گیرد و مردم انتخاب وزیران را نشان و نماد این جریان می‌بینند، وگرنه خود کابینه به تنهایی نمی‌تواند اهمیت چندانی حتی در گردش روزمره امور داشته باشد؛ رده‌های

دکتر امیراحمدی: ایران امروزه در مقطعی از تاریخ خود قرار گرفته که دستکم در سطح منطقه می‌تواند به پروازهای استراتژیک دست بزند ولی متأسفانه به دلایل گوناگون این پروازها صورت نمی‌پذیرد. حل مشکلات سیاست خارجی ایران فوریت دارد. باید این مشکلات را به درون جامعه برد و در برابر مردم، مطبوعات و مجلس گشود.

دکتر پیران: مردم با گزینش خودشان راه آینده را مشخص کرده‌اند: در درجه نخست قانونمند کردن جامعه، مشخص ساختن سهم هر گروه و قشر در قالب وفاق اجتماعی و وحدت ملی، و ایجاد فرهنگ قانونمداری که مافوق گروه‌ها، تمایلات، احساسات، عواطف، علائق و جناح‌بندی‌ها قرار گیرد.

حضور زنان است؛ جالب توجه است که زنان ایران دیگر از الگوی سنتی تبعیت از مردها و شوهرانشان خارج شده‌اند، مستقل می‌اندیشند و مستقل عمل می‌کنند. مهم‌ترین تغییری که دیده می‌شود ورود بخش روستایی به مباحثات سیاسی، و آگاهی و شعوری است که این بخش نسبت به منافع خود پیدا کرده است. مهم‌تر از همه، این واقعیت است که تمام این وقایع در

آقای حجاریان

علل مختلفی را می‌توان برشمرد که برخی عینی و برخی ذهنی است. نخست، قطعاً معضلات ابتدای انقلاب تا زمان تثبیت اوضاع در این زمینه نقش داشته است. دوم، جنگ تحمیلی مشکلاتی به وجود آورد که مانع از ادای مطالبات سیاسی ملت شد. اصولاً هر جنگی چون ضرورت بسیج اجتماعی را پیش می‌آورد و طی آن وظایفی به دوش دولت نهاده می‌شود که در دوران صلح فارغ از آنهاست، طبیعتاً سیستم بسته‌تر می‌شود. حتی نظام‌های دموکراتیک هم در زمان جنگ بسته‌تر عمل می‌کنند. سوم، انقلاب ما به یک معنا انقلابی تمام‌خلقی، مردمگرا و یک انقلاب همه‌طبقه‌ای (Multi-Class) بود، چرا که دولت شاه به یک معنا دولت طبقه‌ای (Class-Based) نبود. به همین علت همه طبقات در برابرش متحد و یکپارچه صف‌آرایی کردند. این طبقات مختلف مطالبات متنوع و متفاوتی داشتند و به قول معروف

و سرمایه‌داری بین‌المللی نوعی «اتحاد سه‌گانه» ایجاد کند و برای این کار به امنیت و بستری کاملاً امن نیاز دارد که خود موکول به غیر سیاسی شدن مردم است. شعار دولت آقای هاشمی حتی غیر سیاسی کردن کابینه بود یعنی کابینه هم کابینه کار باشد و حتی وزرا سیاسی نباشند. اجرای این الگوی تعدیل ساختاری هم پاره‌ای از مطالبات سیاسی را بی‌جواب گذاشت و این مطالبات برآورده نشده برهم انباشته شد. و راهی که دولت سازندگی در پیش گرفت آثار خودش را در انتخابات دوم خرداد بروز داد.

■ واقعاً چه دلایلی سبب شد که فرآیند توسعه سیاسی در ایران یا همان تکوین ساختارهای سیاسی و مدنی متضمن مشارکت مردم به‌رغم ذکر صریح همه این نهادها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از هیجده سال ناکام بماند؟

ضعف‌هایی جدی روبرو می‌شوید. برای نمونه، در حوزه سیاست خارجی باید اذعان کرد که در تمام زمینه‌هایی که اقدام کرده ایم در واقع شکست خورده ایم و دچار این مشکل هستیم که حتی کشورهای ظاهراً دوست، بیشتر با تعارفات روزمره ما را سرگرم کرده‌اند و در عمل منافع ملی ما را به هیچ گرفته‌اند. غیر از تعارفات و دید و بازدیدهای دائمی، هیچ خط‌مشی مشخصی بر سیاست خارجی ما حاکم نیست. در دیگر زمینه‌ها نیز وضع از همین قرار است: در مورد دانشگاه‌ها و آموزش عالی کشور، در مورد استانداری‌ها و فرمانداری‌ها، و مهم‌تر از همه مسئله اجرای قانون و جوابگو بودن در برابر قانون و فوق قانون عمل نکردن گروه‌ها و افراد و نیز جلوگیری از فساد مالی که به شکل گسترده‌ای رواج دارد و امروزه خود مسئولان از آن سخن می‌گویند. در همه این زمینه‌ها باید راه کارهایی عملی جست‌وجو کرد. وضعی که منافع ملی ما را به خطر می‌اندازد درمان شود.

■ بهتر است در همین بحث اولویت‌بندی کنیم. دوگانگی‌های موجود در قانون اساسی در وضع کنونی تعارضی فوری نیست بلکه الان مسئله این است که قانون اساسی در قَدوقاره فعلی هم اجرا نشده است و اگر اجرا شود اصلاحات بسیار اساسی رخ خواهد داد. به طور مثال، مسئله شوراها در ایران مسئله‌ای معمولی نیست بویژه اگر توجه کنیم که شوراهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی مانند شوراهای شهر و استان رکن‌های مهمی هستند. اجرای قانون شوراها و تحقق شوراهای پیش‌بینی شده در قانون

میانی و مدیریتی بویژه کارشناسان هستند که نقش تعیین‌کننده دارند. نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که متأسفانه در چند سال گذشته به علت بی‌توجهی به شرایط جامعه و غفلت از خواست‌های آن و رواج نوعی تفکر قاجاریه‌ای نسبت به جامعه ایران و حتی نادیده گرفتن اینکه انقلاب اسلامی و پیامدهای آن تغییرات بنیادینی در جامعه ایران پدید آورده و دیگر نمی‌شود با همان معیارهای گذشته با جامعه ایران رفتار کرد، سبب شده است که افراد نخبه و کارشناس روز به روز از صحنه اجرایی کشور کنار بروند. متأسفانه در این سال‌ها به چاپلوسی و نان به نرخ روز خوری بها داده شده است و افرادی که با این شیوه‌ها بخش‌های میانی مدیریت را به دست آورده‌اند سبب رانده شدن متفکران از درون سیستم شده‌اند و نوعی خلأ ایجاد گردیده است. اگر بتوانیم با در پیش گرفتن روند سالم‌سازی، افرادی را که برای منافع آبی و فردی خودشان ظاهرسازی کرده‌اند از درون سیستم طرد کنیم و جای آنها را به افرادی بدهیم که تعهد واقعی دارند، به کشورشان فکر می‌کنند، و از همه مهم‌تر از فساد مالی و گرایش‌های فسادآمیز مبری هستند، می‌توانیم شاهد پاسخگویی به رأی دَم خرداد باشیم. در غیر این صورت، وارد مرحله‌ای بحرانی خواهیم شد که ممکن است تبعات بسیار خطرناکی برای جامعه ایران داشته باشد. همین‌جا باید اشاره کنم که مردم منتظرند چهره‌های تازه‌ای ببینند، چهره‌هایی برخوردار از تعهد و تخصص و صاحب اندیشه که بتوانند در زمینه‌های مختلف بیندیشند. امروز به هر زمینه‌ای نگاه کنید با

در کنار همه این عوامل، شرایط محیط بین‌المللی و احساس در محاصره بودن نهال نوپای انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، نوعی همبستگی جماعتی را ترغیب می‌کرده است. اصولاً به نظر می‌رسد که در چنین شرایطی همبستگی‌های جماعتی بهتر می‌تواند مقاومت کند تا همبستگی‌های قراردادی که از دل جامعه مدنی به دست می‌آید.

عناصر ذهنی هم در این میان کمابیش نقش داشته است؛ بویژه قرائت‌های خاصی که از ایدئولوژی تشیع، ولایت فقیه و غیره صورت می‌گرفت و به مردم‌گرایی دامن زد، اجازه بیرون آمدن از ساختار پوپولیستی جامعه و قدرت را نمی‌داد. مجموعه این عوامل عینی و ذهنی و در یک کلام هم ساخت و بافت اجتماعی و هم ذهنیت نخبگان کشور تا پایان جنگ دست‌به‌دست هم داده بود و نمی‌گذاشت ما از درون الگوی پوپولیسم بیرون بیاییم.

تنها می‌دانستند که چه نمی‌خواهند ولی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند. اداره کردن این مطالبات متنوع پس از پیروزی انقلاب بسیار دشوار بود. به همین دلیل دولت پس از انقلاب تا حدودی خصلت مردم‌گرایانه و پوپولیستی به خود گرفت. خود این مردم‌گرایی تا حدود زیادی مانع از شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی می‌شود زیرا دولت‌های مردم‌گرا بیشتر در بافت توده‌ای می‌توانند دوام بیاورند. به عبارت دیگر، مردم‌گرایانه و توده‌وار بودن ساختار اجتماعی ایران تا حدودی با شکل‌گیری این نهادها منافات داشته است. بسیاری از مردم هم فکر می‌کردند احتیاجی به این نهادها نیست و گمان داشتند که در یک نظام الهی با وجود رهبری و دیگر ویژگی‌هایی که دارد و با دشمنانی که محاصره‌اش کرده‌اند چه دلیلی دارد که چندگانگی و تشقق را دامن بزنیم. این دیدگاه، کثرت‌گرایی و تنوع در درون ساختار اجتماعی را نوعی پدیده آسیب‌شناسانه قلمداد می‌کرد.

نیوده است. اصول مربوط به شوراها در قانون اساسی در دل خود فعالیت راستین احزاب را خواهد داشت زیرا موجب تعیین سازمان‌یابی صنفی، سندیکایی، و... می‌شود که این خود زیربنای تکوین احزاب راستین خواهد بود. در واقع اجرای قانون اساسی به معنی محترم شمردن عزم مردمی است که در دوم خرداد به تصحیح حرکت‌ها و بازگشت آن به مسیر انقلاب رأی دادند. مردم در دوم خرداد به بعضی عملکردها «نه» گفتند اما بر آرمان‌های انقلاب که بر جمهوریت و آزادی هم تکیه داشته از نو تأکید کردند. در

مقام جمع‌بندی می‌توان گفت انتخاب چهره‌های شایسته و نو برای کابینه به صورت یک حرکت نمادین که حکایت از درک پیام مردم دارد مهم است، اما همزمان باید به تغییرات ساختاری هم توجه کرد. این تغییرات تنها نباید از طرف دولت صورت گیرد، بلکه ارتباطی که جریان روشنفکری در انتخابات اخیر با مردم برقرار کرد باید استمرار یابد. نکته‌ای که آقای دکتر پیران در مورد دور شدن بدنه کارشناسی از نظام گفتند بسیار مهم است. در طول سال‌های گذشته ارتباط این بدنه کارشناسی با فرآیند تصمیم‌گیری و سیاستگذاری آرام آرام قطع شده و این بدنه کارشناسی عملاً در همسویی با جامعه مدنی قرار گرفته است. در وضع حاضر این وظیفه به دوش روشنفکران ما می‌افتد که خواست‌های پراکنده مردم را اولویت‌بندی کنند. نکته دیگر این است که رویداد دوم خرداد به عنوان یک پراکسیس باید به طور مستقل تحلیل شود زیرا یک رشته روشهای تحلیلی دارد که باید از منطق عینی خود این رویداد به دست آید. جدا از اینها، پیشنهاد

دکتر باوند: نتیجه انتخابات اخیر زمینه‌ای فراهم کرده است که می‌تواند برای ذوب کردن یخ‌هایی که در روابط با برخی از کشورها وجود دارد مورد استفاده قرار گیرد مشروط به این که کارها به افرادی صالح، کاردان، متخصص، و با دید و جهان‌بینی خاص واگذار شود.

دکتر بشیریه: در انتخابات اخیر می‌توان بر دو نکته انگشت گذاشت. یکی اینکه مردم از برخی عملکردها در سال‌های اخیر ناراضی بودند؛ دیگر اینکه از بابت روی کار آمدن کسانی غیر از آقای خاتمی نگرانی داشتند.

اساسی دو نتیجه مهم خواهد داشت یعنی به تعامل میان جامعه مدنی و دولت کمک می‌کند و جلوی تقابل این دو نهاد را می‌گیرد. تعامل به این معنا که از یک طرف دولت به وظیفه‌ای که برای مدت ۱۸ سال پس از تصویب قانون اساسی معوق مانده می‌پردازد و از طرفی خود فرآیند انتخابات شوراها به سازمان‌یابی لایه‌های اجتماعی کمک می‌کند و این همان چیزی است که در وضع کنونی جامعه بدان نیاز دارد. اما اگر خود دولتی‌ها چند حزب تشکیل بدهند، به فرآیند سازمان‌یابی کمکی نخواهد شد. اصولاً تجربه تشکیل احزاب از بالا، هیچ‌گاه در ایران تجربه موفق

به عنوان مظهري از جامعه مدنی يك ركن اداری کشور بوده است که حتی نطفه‌های آن در آغاز انقلاب به صورت شوراهاى اسلامی مؤسسات تولیدی، خدماتی، آموزشی و... شکل گرفت ولی پس از چندی برچیده شد. آیا این بدان دلیل نبوده است که در گذشته عوامل ذهنی حتی نقش هدایتگر شرایط اجتماعی را در جامعه‌ای که برای نهادینه کردن روند مشارکت آماده می‌شده ایفا کرده است؟ اگر چنین باشد امروزه کماکان این نگرانی وجود دارد که این طرز تلقی تا چه حد دچار دگرگونی ریشه‌ای شده و ظرفیت اندیشه دموکراتیک در درون نیروهای سیاسی حامی رئیس‌جمهور منتخب چه اندازه است.

آقای حجاریان

من کماکان تقدم را به مسائل عینی و بسترهای مادی‌تر می‌دهم و معتقدم که اگر اینها انکشاف تاریخی خود را پیدا کند عناصر ذهنی، قانونی، حقوقی و... را متحول می‌سازد: «قوت می

■ آیا عوامل ذهنی در این میان نقشی اساسی‌تر از عوامل عینی همچون جنگ بازی نکرده است؟ بویژه که پس از پایان جنگ هم شاهد عدم تحقق نهادهای جامعه مدنی بوده‌ایم. در این میان گذشته از برداشت‌هایی که از دیدگاه‌های مختلف شیعی یا دینی مطرح بوده اظهارات صریح برخی از مسئولان وقت کشور در ترساندن مردم از حضور احزاب سیاسی در جامعه تأثیر بسیار داشته است. در گذشته برخی از مقامات و چهره‌ها صریحاً از خطر حضور احزاب سیاسی سخن به میان آوردند. آیا این گونه عوامل ذهنی نقش وقفه‌آفرین‌تری در فرآیند توسعه سیاسی کشور نداشته است؟ شاهد ما در این تشکیک، قانون اساسی جمهوری اسلامی است که به عنوان یک سند قانونی در درون خود خواست مشارکت مسالمت‌آمیز را در قالب آزادی تشکیل احزاب، شوراها و... منعکس ساخته است. حتی اگر کثرت‌گرایی سیاسی یا حزبی را به دلیل ناموزونی ساختار سیاسی و اجتماعی غیرقابل تحقق بدانیم، اما شوراها

می شود به مشکلات و موانعی نیز که دولت آقای خاتمی با آنها روبروست بپردازیم.

دکتر امیراحمدی:

به نظر می رسد آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور در سه حوزه مسئله داشته باشد که اتفاقاً مشکلات در هر سه حوزه هم فوریت دارند. یکی از این حوزه ها حوزه سیاست خارجی است. ایران امروزه در مقطعی از تاریخ خود قرار گرفته که دستکم در سطح منطقه می تواند به پروازهای استراتژیک دست بزند. نمی گویم «حرکت»، بلکه از واژه «پرواز» استفاده می کنم تا دامنه تأثیر آنها را بهتر نشان دهم. متأسفانه اکنون به دلایل گوناگون این پروازها صورت نمی پذیرد. برای نمونه، ایران در منطقه ای قرار گرفته که دربرگیرنده هفتاد و پنج درصد منابع انرژی جهان است؛ کشور ما در واقع می تواند شاهراه خلیج فارس و دریای خزر باشد. ولی می بینیم که لوله های نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز را با دور زدن ایران از جاهایی می کشند که نه منطق اقتصادی دارد و نه منطق سیاسی؛ علت فقط این است که ایران مثلاً با آمریکا مسئله دارد. رابطه ایران و آمریکا خارج از این بحث است، ولی به هر حال ایران به همین دلیل نمی تواند از یک رشته فرصت های استراتژیک استفاده کند. منظورم از فرصت های استراتژیک فرصتهایی است که اگر آنها را درنیابیم برای همیشه از دست می رود؛ یعنی اگر فرضاً درآینده رابطه ایران و آمریکا

بهبود یابد نمی آیند لوله های نفت و گاز را بکنند و از خاک ایران بگذرانند. بدین ترتیب، حل مشکلات سیاست خارجی ایران فوریت دارد. ما در زمینه سیاست خارجی متخصصان بسیار خوبی مانند آقای دکتر باوند داریم و دوستان دیگری هم هستند.

مشکل سیاست خارجی را باید به درون جامعه برد و در برابر مردم، مطبوعات و مجلس گشود. متأسفانه باید اعتراف کنیم که فرصت چندانی نداریم و این کار باید با فوریت انجام بپذیرد.

حوزه دوم، حوزه اصلاحات سیاسی است. اینجا و آنجا خواندم و از برخی شنیدم که به انتخاب شدن آقای خاتمی عنوان انقلاب داده اند. من با این تعبیر مخالفم. حتی مخالفم که آن را اعتراض مردمی بنامیم. اصولاً چرا با اطلاق عنوان انقلاب یا اعتراض به یک اقدام بسیار مثبت و زیبا که در واقع حرکتی در جهت اصلاحات است چهره ای منفی ببخشیم و در طرف مقابل ایجاد واکنش غیرسازنده کنیم. حرکت مردم در دوم خرداد اصلاح طلبانه و بسیار ریشه دار بود. متأسفانه در ایران هیچ وقت نخواستیم ارزش اصلاح طلبی را بشناسیم و هر حرکت اصلاح طلبانه را با به کار بردن واژه ها و عبارات منفی بی ارزش ساخته ایم. یکی از کانون های بسیار حساس که مردم خواهان انجام اصلاحات در آن هستند، بخش سیاسی و روبنای سیاسی جامعه است. فعلاً در این مقطع با انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری گام اول برداشته شده است. در حرکت بعدی، روبنای سیاسی جامعه باید بپذیرد که تغییرات منطقی و اصلاحی را که

کرده اند. باهمستان جمعی است مانند خانواده گسترده، قصبه، کلیسا، فرقه و... که در آن، زایش فرد تعیین کننده نحوه زیست اوست. اینها دارای سلسله مراتب درونی خاص خود هستند و ویژگی های انتسابی فرد مشخص کننده موقعیت اوست. افرادی که دلبسته باهمستان ها هستند با پیدایش جامعه مدنی مخالفت می کنند چون جامعه مدنی یک باهمستان نیست بلکه یک جامعه (Society) است که در آن پیوندهای اصلی، پیوندهای قراردادی است؛ قراردادی که میان شهروندان آزاد، و مستقل از موقعیت انتسابی خود بسته می شود و جامعه را تشکیل می دهد. باهمستانی ها همواره با نگاهی بدبینانه به جامعه می نگریسته اند چرا که در جامعه با پیدایش فرد و شهروند بسیاری از منزلت ها از میان می رود. فرد و فردیت سم قاتل باهمستان است. بنابراین همواره باید انتظار داشته باشید که در برابر پدیده های مدرن از جمله جامعه مدنی، واکنش هایی به شکل رمانتیک یا

بشکنند ابریق را». در میان مقولات عینی هم پیش از آنکه به مقوله جنگ و شرایط بین المللی بها دهم، عمدتاً به ساخت اجتماعی بها می دهم و معتقدم که با تحول ساختار اجتماعی و پیدایش شهرنشینی، گسترش آموزش عمومی، گسترش نظام ارتباطی، پیدایش مفهوم شهروند و... که حقوق جامعه مدنی است، عناصر ذهنی هم کمابیش خود را تطبیق خواهند داد. البته نمی خواهم از نقش عوامل ذهنی غفلت کنم. نیست در اینجا یک گونه شناسی از موانع ذهنی موجود در برابر تقویت جامعه مدنی ارائه کنیم. به نظر می رسد سه جریان هر برابر جامعه مدنی به مخالفت برخاسته و از سه سکوی انتقادی می توان با جامعه مدنی معارضه کرد که هر سه آنها نیز در دوران پس از انقلاب هوادارانی داشته است. نخست، دیدگاه های اجماع گرای (Communitarian) عناصری که متعلق به دوران پیش از صنعت و جوامع تشق و افتراق نیافته هستند. Community را برخی باهمستان ترجمه

شده ایم. من همیشه کاری را که در کره جنوبی انجام شده بسیار با اهمیت دانسته‌ام: در اوایل دهه ۱۹۸۰ که قانون اساسی کره جنوبی تغییر کرد، جمله بسیار ساده‌ای در آن گنجانده بدین مضمون که انتقام سیاسی در کره ممنوع است. ذکر این نکته در قانون اساسی نشان می‌دهد که ملت کره به بلوغ سیاسی رسیده است. چه خوب است ما هم در ایران انتقام‌گیری سیاسی را به شکل قانونی ممنوع سازیم. این کاری است که هیچکس از آن ضرر نمی‌کند و به نفع همه است.

حوزه بعدی حوزه اقتصاد است. به نظر من در این حوزه با مسائل بسیار زیادی روبرو هستیم. دولت جدید می‌تواند جهتی استراتژیک به اقتصاد ایران بدهد. جهت استراتژیک برای اقتصاد ایران، صنعتی کردن است. آقای خاتمی باید به سرعت با کمک کارشناسانی که در اختیار دارد و کسانی که می‌توانند و می‌خواهند با ایشان همکاری کنند استراتژی صنعتی خوب را که جای آن در ایران خالی است پی‌ریزی کند. ما به ذوب آهن نیاز داریم؛ به مس نیاز داریم؛ به سیمان نیاز داریم؛ به سدسازی نیاز داریم و به دهها پروژه دیگر که این روزها خیلی حرف زدن درباره‌شان معمول شده است نیاز داریم؛ ولی با هیچ‌یک از اینها در دنیای امروز مطرح نخواهیم شد. امروزه جامعه، ملت و دولتی که در دنیا مطرح نشود و نتواند دستکم در یک زمینه در جهان با دیگران رقابت کند، به هیچ جا نخواهد رسید. ما باید خودمان را دستکم در یک زمینه در دنیا مطرح کنیم و به نظر من این کار شدنی است. یکی از

دکتر پیران: چیزی که مردم دنبالش هستند سیستم‌سازی جدیدی است در چارچوب همین نظام. این چیزی است که حتماً باید صورت گیرد و مردم انتخاب وزیران را نشان و نماد این جریان می‌بینند، و گرنه خود کابینه به تنهایی نمی‌تواند اهمیت چندانی حتی در گردش روزمره امور داشته باشد. رده‌های میانی و مدیریتی بویژه کارشناسان هستند که نقش تعیین‌کننده دارند.

دکتر بشیریه: به نظر من، آقای خاتمی با انتخاب شعار جامعه مدنی دست به اقدام استراتژیک مهمی زد، چون به هر حال جامعه مدنی در اذهان کسانی که از مسایل آگاهی داشتند به این معنی بود که اولاً رقابتی و ثانیاً مشارکتی در کار باشد.

در شأن این انتخاب است عملی سازد. در این زمینه هم دوستان زیادی هستند که می‌توانند به آقای خاتمی و کابینه‌اش کمک کنند. اما باز تأکید می‌کنم که باید از ایجاد واکنش منفی در روبنای سیاسی جامعه پرهیز کرد. به نظر من در هر رفرم سیاسی باید همه در کنار هم باشیم و اگر بخواهیم اصلاحات را با حذف و کنار گذاشتن گروه‌هایی پیش ببریم دچار اشتباه خطرناکی

مستقیماً در ذهن و ضمیر مردم تصرف نماید. زیرا نهادهای جامعه مدنی سهرهایی است حائل میان مردم و دولت. برخی از رگه‌های این اندیشه را هم در جامعه خودمان می‌توانیم سراغ بگیریم. کسانی در جامعه ما هستند که به شدت نسبت به جامعه مدنی و همه نهادهایش از سندیکا و حزب گرفته تا کلوپ و انجمن و... واکنش منفی نشان می‌دهند.

اینها گمان می‌کنند این نهادها مانع نفاذ حکم حاکمیت می‌شود. سکوی دیگری که برای نقد جامعه مدنی مطرح است سکوی رادیکال است مانند نقدی که ساختارگرایان فرانسوی بویژه آلتوسر و پولانزاس برای نفی جامعه مدنی در پیش گرفتند. جامعه مدنی از دل سنت‌های لیبرالی بیرون آمده و در اندیشه هگل به اوج خود رسیده است. هگل جامعه مدنی را مرادف با

نوستالژیک از سوی اجماع گرایان رخ دهد که در واقع جلوه‌ای از تعارض میان سنت و مدرنیسم است. این، چه در غرب و چه در جامعه ما دیده می‌شود. البته در جامعه ما قرائت‌های ایدئولوژیک و دینی و فقهی هم برای مخالفت با مجامع عرفی صورت می‌گیرد. یک قرائت از شرع همواره خود را در برابر عرف قرار می‌دهد و این نوع عرفی شدن را مقدمه سکولاریزم به معنی کامل می‌داند.

سکوی دیگری که از فراز آن می‌شود با جامعه مدنی مخالفت کرد، سکوی توتالیترانیسم است. توتالیترانیسم در بستر جامعه توده‌وار (mass society) شکل می‌گیرد؛ یعنی دولت توتالیتر بر فراز چنین جامعه‌ای امکان حیات دارد و از همین رو باید نهادهای جامعه مدنی را تضعیف و در نهایت منحل کند تا بتواند

مهم ترین نقاط قوت ایران، مغز ایرانی ها بویژه جوانان ایران است. برتری نسبی ایران، نفت و گاز نیست، بلکه برتری نسبی ما قدرت فکری ملت ایران است. بچه های سیزده چهارده ساله ایران چه در داخل و چه در خارج کشور با کامپیوتر کارهای شگفت آوری انجام می دهند. ما مغزهای نیرومندی هم در داخل کشور و هم در خارج از ایران داریم. آقای خاتمی باید يك استراتژی صنعتی تدوین کند که مبتنی بر این مغزها و نیروی جوانها باشد. من درصدد تهیه طرحی در این زمینه هستم و می خواهم در آن جوانها و صنعت و سرگرمی را با هم تلفیق کنم. جوانها گذشته از کار، سرگرمی و لذت هم می خواهند. فکر می کنم باید طرح هایی از این دست تدوین کرد. وظیفه ملی ماست که به این فرآیند کمک کنیم؛ نباید به هیچ بهانه خود را کنار بکشیم و ببینیم دولت جدید چه خواهد کرد. باید وارد گود شد، کمک کرد و يك گوشه کار را گرفت. به عقیده من این يك وظیفه ملی است.

دکتر پیران:

به نظر من، مسئله اساسی، یافتن الگوی مشارکت مردم در همه زمینه هاست و این الگوها باید به صورت غیر رسمی شکل بگیرد: پیدایش سازمان های خودجوش با نیروی جوانان در

سطح مدرسه، محله، شهر، در زمینه کشاورزی، صنایع، و... البته این نافی آن بحث نیست که باید استراتژی دقیقی در زمینه های مختلف اقتصاد ملی مان دستکم برای بیست سال آینده داشته باشیم. ولی به نظر من کاری که آقای خاتمی باید انجام دهد این است که موانع مشارکت خودجوش مردم را از میان بردارد و زمینه ورود مردم بویژه جوانان را به صحنه تصمیم گیری هموار کند. برپایه یکی دیگر از درس های مهم انتخابات اخیر باید تحلیل کنیم که چرا در شرایطی که معضل اصلی توده های مردم مسئله نان آنهاست، تا این اندازه به شعارهای فرهنگی و آزادی گرایش پیدا کرده و علاقمند شده اند. این نشان می دهد که مردم روابط بین خودشان و حکومت و سیستم را مقدم بر مسائل اقتصادی شان می دانند و مایلند ابتدا این مسئله حل شود و حل آن را هم در مدار قانونگرایی و قانونمند شدن جامعه می بینند. پس به نظر من باید راه هایی برای علاج ذهن استبدادزده ایرانی یافت و زمینه مشارکت مردم را فراهم ساخت. آنها به درجه بالایی از شعور و بلوغ رسیده اند و نشان داده اند که می توانند مشارکت کنند و کارهای بزرگ را پیش ببرند. من همیشه گفته ام که نیروی جوان در يك جامعه جوان مانند بومی ساعتی است که در دست خود نگه داشته ایم. اگر آن را بجا و درست به کار ببریم می توانیم کوه دماوند را هم جابجا کنیم و مشکلات عظیمی را از پیش برداریم،

اما در پایان باز تأکید می کنم که کماکان اولویت را به عناصر عینی می دهم.

■ با این حال باید توجه داشت که ما در جامعه ای انقلابی زندگی می کنیم که مردم بحث های نظری و طرح های ایدئولوژیک ارائه شده از سوی سردمداران انقلاب و دست اندرکاران نظام را به عنوان حقایق و آموزه هایی بی چون و چرا می پذیرند. به همین دلیل نقش عوامل ذهنی در چنین جامعه ای به مراتب قوی تر است.

آقای حجاریان

اما شما مثلاً می بینید که امام می فرمایند میزان رأی ملت است. این و بسیاری دیگر از گفته های ایشان نشان می دهد که امام به معنایی از جمهوریت اعتقاد کامل داشته اند. به هر حال ما نصف راه را طی کرده ایم و تنها باید نیمه دیگر راه را که رقابت است پشت سر بگذاریم. ضمناً این سخن برخی از منتقدان هم شایان توجه است که اگر بنا باشد جامعه مدنی به معنی افزایش رقابت باشد ولی مشارکتی در کار نباشد به نوعی دموکراسی

جامعه بورژوازی می داند. گرامشی هم جامعه مدنی را متشکل از سنگرهایی می داند که به ملت تعلق دارد و دشمن برای فتح يك جامعه باید آنها را فتح کند. اما قرائت های نقادانه ای هم از اندیشه هگل داریم. برای نمونه آلتوسر معتقد است نهادهای جامعه مدنی برخلاف آنچه تصور می شود به ملت تعلق ندارد بلکه ابزارهای ایدئولوژیک دولت است. دولت سرمایه داری از طریق نظام آموزشی، نظام کلیسایی، و توسط همین اتحادیه ها، احزاب و... خودش را بازتولید می کند. حتی آلتوسر خانواده را هم در زمره همین نهادها و ابزار ایدئولوژیک دولت می داند. او می گوید خانواده يك بنگاه حکومتی است که اطاعت را نهادینه می کند. اندیشه رادیکال تا این حد جامعه مدنی را نفی می کند. در جامعه ما هم شاید بتوان رگه های رقیقی از این نوع نقد جامعه مدنی را نزد برخی نیروها یافت. اصولاً در ایران هواداران این سه مشرب فکری سعی دارند به اندیشه خود نوعی لعاب ایدئولوژیک بزنند و حتی قرائت های مختلفی از دولت دینی به دست دهند که با یکی از این نقدها سازگار باشد.

وفاق عمومی و وحدت ملی، مشارکت مردمی، داشتن تفکر و استراتژی در بخش‌های مختلف کشور، باور کردن آحاد مردم مسلمان ایران، و دخالت دادن آنها در کارها.

دکتر باوند:

فکر می‌کنم نتیجه انتخابات پدیده‌ای مثبت و درعین حال تاریخی برای جامعه ایران است و می‌تواند سرآغاز حرکت‌های سازنده در ابعاد مختلف باشد، چرا که افق جدیدی هم در درون کشور و هم خارج از کشور باز کرده است. ما در زمینه سیاست خارجی با نافرجامی‌های متعدد روبرو بوده‌ایم و حتی در مناطقی که از نظر جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی منافع اساسی داشته‌ایم با مشکلاتی غیرطبیعی مواجه شده‌ایم. به نظر من در این مورد لازم است اصلاحاتی انجام گیرد: نخست، در ساختار درونی وزارت امور خارجه که دچار افزایش بی‌رویه تقسیم کار و ایجاد پست‌ها و مقام‌ها و ادارات، بدون در نظر گرفتن اصل تخصص شده و همین موجب ضعف کارایی دستگاه گردیده است؛ دوم، در زمینه سیاست خارجی بویژه در رابطه با کانون‌های قدرت که دارای منافع جهانی و نقش جهانی هستند. به نظر من اتحاد اروپا، روسیه، آمریکا، چین و کشورهای همسایه در شمار این کانونها هستند. ما مشکلات و نارسایی‌های خاصی در سیاست خارجی

دکتر باوند: ما در زمینه سیاست خارجی با نافرجامی‌های متعدد روبرو شده‌ایم و حتی در مناطقی که از نظر جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی منافع اساسی داشته‌ایم در برابر مشکلاتی غیر طبیعی قرار گرفته‌ایم. به نظر من در دو مورد باید دست به اصلاحات بزنیم: نخست درخصوص ساختار وزارت امور خارجه؛ دوم در امر سیاستگذاری، بویژه در رابطه با کانون‌های قدرت که دارای نقش و منافع جهانی هستند.

ولی اگر تعلق ورزیم در دستمان منفجر خواهد شد. باید به این مسئله صمیمانه توجه شود. باید در جهت وفاق عمومی حرکت کرد و وحدت ملی را پاس داشت. هرکس به منافع بلندمدت خود بیندیشد می‌فهمد که صرف نظر از گرایش‌های جناحی و منافع فردی و گروهی، حفظ وحدت ملی کلید همه مشکلات ایران است. متأسفانه دیده می‌شود که در همین زمینه اقدامات آگاهانه و ناآگاهانه‌ای صورت می‌گیرد که به وحدت ملی ما خدشه وارد می‌کند. به هرحال می‌توان مطالب را این‌طور طبقه‌بندی کرد:

خطرناک‌تر از توطئه جدایی دین از سیاست اعلام کردند.

آقای حجازیان

به نظر می‌رسد حضرت امام در مقطعی با صحنه گذاشتن بر جدایی جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز پذیرفته‌اند که می‌توان روایت‌های گوناگونی از فقه و سیاست و... داشت؛ این یعنی پذیرش تنوع سیاسی. البته در عرصه فقه، همواره تکثرگرایی بر پایه آزادی مقلدان برای تقلید از مجتهدی که اعلم تشخیص می‌دهند داشته‌ایم ولی امام آن را به عرصه سیاست هم کشاندند.

■ اگر ممکن است مبادی و مبانی مورد استناد دو جریان اصلی مخالف و موافق جامعه مدنی در ایران را در میان نیروهای سیاسی‌ای که با دیدگاه‌های دینی به مسئله نگاه می‌کنند شفاف‌تر مطرح نمایید.

آقای حجازیان:

گاه در مورد مفهوم جامعه مدنی خلط مباحثی پیش می‌آید به

نخبگان یا الیتسیم خواهیم رسید؛ یعنی قدرت بین گروه‌های نخبه دست به دست می‌شود و مردم از امر سیاست منزحل خواهند بود و تنها چند سالی یکبار به پای صندوق رأی می‌آیند و دوباره از صحنه خارج می‌مانند؛ به تعبیر «دال» نوعی چندسالاری (Polyarchy) یا انحصار چندگانه قدرت (Oligopoly). در این حال سیاست اساساً کالای لوکسی است که در بازاری عرضه می‌شود و فقط کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسد و يك مشت لوکس‌پسند می‌توانند وارد آن بازار شوند ولی توده مردم را راهی به این بازار نیست. از آن طرف هم نقد غربی‌ها مطرح است که می‌گویند آوردن مردم به صحنه برای صحنه گذاشتن بر حسن انتخاب بالایی‌ها از راه همه‌پرسی، دموکراسی نیست. به نظر من این هر دو نقد وجهی از حقیقت درخود دارد.

■ همانطور که فرمودید در اظهارات امام (ره) نکات دال بر تأیید جمهوریت و مشارکت فراوان است، از جمله در سال ۱۳۶۲ در اثنای انتخابات مجلس دوم که صریحاً مسئله انحصار دخالت در سیاست برای مجتهدین را توطئه‌ای

داریم و نتیجه انتخابات اخیر زمینه‌ای فراهم کرده است که می‌تواند برای ذوب کردن یخ‌هایی که در روابط با برخی از کشورها وجود دارد مورد استفاده قرار گیرد، مشروط به این که کارها به افرادی صالح، کاردان، متخصص و بادید و جهان‌بینی خاص واگذار شود. در بعد داخلی هم ایجاد زمینه‌های لازم برای مشارکت مردم بخصوص پیاده کردن نهادهای واسطه‌ای که جامعه ما از آنها محروم بوده است ضرورت فوری دارد. البته شاید این نهادها به صورت غیررسمی وجود داشته باشند، که در این صورت باید آنها را تشجیع و تشویق کرد.

دکتر امیراحمدی:

می‌خواستم این نکته را یادآور شوم که اگر آقای خاتمی نیرویی را که به اصطلاح شکست داده است دست کم بگیرد، اشتباه بزرگی کرده است.

دکتر پیران و دکتر باوند:

ترس ما این است که خیلی دست بالا بگیرد و محافظه کار شود. خطر احتمالی این است نه آن.

دکتر باوند:

وقتی دستورالعمل‌ها تا حدودی عوض شود دیگران هم

مجبورند خود را با آنها انطباق دهند: آن که سرمایه‌دار است سرمایه‌اش را فرضاً در جهت ساخت تسهیلات برای جوانان به کار می‌اندازد؛ کارهایی می‌کند که در این جهت تازه قابل پسند باشد و سودش را هم ببرد. وگرنه ساختار اقتصادی به این سرعت عوض نمی‌شود. اگر آقای خاتمی بخواهند به سوی صنعتی کردن کشور بروند درجه اول به پس اندازها نیاز دارند. ولی ما چند درصد پس انداز ملی داریم؟ پیش از انقلاب ۳۷٪ بوده و حالا در حدود ۱۴٪ است. منبع دیگر، وام خارجی است. اما مؤسسات پولی بین‌المللی اولاً وام‌های محدود می‌دهند و ثانیاً شرایط بسیار سنگین قائل می‌شوند. اگر می‌خواهیم واقعاً یک حرکت صنعتی مثبت انجام دهیم، به سرمایه خارجی و انتقال تکنولوژی هم نیاز داریم. اما همه اینها برمی‌گردد به اینکه اولاً وضع سیاسی خوب و ثبات عمومی برقرار باشد، ثانیاً رابطه سیاسی ما با کشورهای سرمایه‌گذار درست ترسیم گردد.

دکتر پیران:

همان‌طور که گفتم، تغییراتی در ایران رخ داده است که ما واقعاً آنها را درست نمی‌شناسیم. ما یک رشته فرضیه‌های قدیمی داریم و یک سلسله فرضیه‌هایی که غربی‌ها به ما تحمیل کرده‌اند. خوشبختی ما این است که شعور و آگاهی غربی‌ها درباره جامعه

اما از دوران مشروطیت به این سو، روشنفکران دینی در مواجهه با پدیده جامعه مدنی سعی کردند در دفاع از این پدیده که خصلت عرفی دارد توجیهاتی فراهم کنند. برای نمونه، علامه نایینی در کتاب تنبیه الآمه و تنزیه المله می‌کوشد از این زاویه وارد شود که شارع مقدس عرف‌ها را نفی نمی‌کند و اصولاً چه اصراری است که میان شرع و عرف نوعی تقابل و تراحم غیر قابل رفع قائل شویم. چه بسا عرف‌هایی که خود شارع ما را به آنها هدایت می‌کند. به گفته یکی از استادان، امر به معروف، یعنی امر به عرف؛ یعنی خود شارع امر می‌کند به عرف. حال اگر شهروندانی که حق حیات، حق مالکیت و بسیاری دیگر از حقوق را دارند برای تنظیم و مسجل کردن حقوق خویش و تبدیل آن به یک اهرم سیاسی ترتیبات و تنظیماتی برقرار کردند و به خود سازمان دادند، این سازمان‌یابی شهروندان محق فی نفسه خلاف شرع نیست، (الاماخرج بالدلیل) و خود شارع ما را به عرف هدایت کرده است.

برخی یا را فراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند می‌توانیم دینی بر

این صورت که برخی با جامعه مدنی بر این اساس موافقت می‌کنند که آن را مترادف با مدنیت می‌گیرند. اینها بیشتر مقصدشان مجتمع مدنی است. به هر حال مدنیت جزو طبع بشر است. خود اسلام هم از این حیث تمدن‌آفرین بوده است و حضرت رسول (ص) خود اولین مجتمع مدنی اسلامی را تشکیل دادند. اما مدینه النبی را نمی‌توان بر اساس تعاریف مصطلح یک جامعه مدنی دانست. بر اساس نظریه پردازی‌های رایج بدو پیدایش جامعه مدنی اساساً متعلق به دوران پیدایش شهرهای مستقل و نظام حقوقی مستقل در بطن نظام فئودالی است.

تشکیل جامعه مدنی موکول به پیدایش مفهوم شهروندی است که بر مبنای آن فرد می‌تواند منفرداً تصمیم بگیرد و با اراده خویش به صورت داوطلبانه وارد نهادهایی شود و قواعد و قراردادی تنظیم کند. اگر این قرائت غالب را مینا قرار دهیم نمی‌توانیم قایل به وجود جامعه مدنی در صدر اسلام یا دوران‌های اولیه اسلام باشیم.

دیگری دیده نمی‌شود. این بخش بزرگترین سود را از انقلاب اسلامی برده است؛ زمین‌ها را هرچو خواسته کشت کرده است؛ مراتع را از بین برده است؛ سوبسیدهای مختلفی گرفته و این، تغییری بنیادی در قشر بندی روستا ایجاد کرده است. کارها برقی شده، تجارتی شده، و الگوی مصرف روستاییان تغییر یافته است.

در خوزستان دیگر چنین نیست که سلف‌خر برود خیار روستایی را بخرد. بلکه روستایی هر روز به بازار اهواز زنگ می‌زند و قیمت‌ها را می‌پرسد. این وضع شاید بسیار ساده به نظر برسد ولی آغاز یک جریان بسیار بزرگ است. با قطع سوبسیدها در بخش کشاورزی از سوی دولت، این بخش دو راه پیش‌رو دارد: یا عقلانی می‌شود یا از بین می‌رود و اگر عقلانی شود چهره کشاورزی و روستایی ایران اساساً تغییر می‌کند. پس یک بُعد قضیه همین تغییرات جامعه ایران است. بُعد دیگر این است که در شرایط نبود نهادهای سیاسی و مشارکتی، مردم ایران شعور و فرهنگ سیاسی‌شان فوق‌العاده بالا رفته، که نکته خیلی مهمی است. درست است که مردم ما همیشه سیاسی بوده‌اند ولی باید توجه کنیم که جمهوری اسلامی ایران پانزده سال است شعار عدالتخواهی می‌دهد. این شعارها روی هوا از بین نمی‌رود. این شعارها نه تنها یک حالت تجربی پیدا می‌کند و مردم پیوسته شعار

دکتر امیراحمدی: پیشنهاد می‌کنم اولین حرکت آقای خاتمی بعد از انتخاب وزیران این باشد که از نیروهای مختلفی که صاحب‌اندیشه‌اند، تعهد دارند، جامعه و نیز دنیا را می‌شناسند، یک گروه استراتژیک درست کند. آیا به مصلحت است که تنها معدودی از افراد حق ورود به حلقه مشاوران و تصمیم‌گیرندگان را داشته باشند و بقیه کنار گذاشته شوند؟ بزرگترین کاری که آقای خاتمی می‌تواند بکند این است که این سنت بد را بشکند و نشان دهد که جامعه ایران عبارت از همین صد یا دوست نفری که در سال‌های اخیر یا وزیر بوده‌اند و یا مقامات بالا را در اختیار داشته‌اند نیست.

ایران به طرز وحشتناکی پایین است. یعنی آدم وقتی مقالاتی را می‌خواند که بزرگترین متخصصان ایران شناس می‌نویسند، به یاد کتابچه‌های راهنمای مسافرت می‌افتد؛ هنوز اطلاعات و حرفهای ساده و قدیمی در آنها تکرار می‌شود، درحالی که تحولات شگرفی در همه زمینه‌ها در کشور ما رخ داده است. مثلاً تحولاتی که در بخش کشاورزی پدید آمده واقعاً در هیچ بخش

قدیمی‌ترها، غیر از علامه نائینی، مرحوم محمد جواد مغنیه یا بهتر از وی مرحوم محمدباقر صدر را داریم. مرحوم صدر معتقد است که حوزه مباحثات یا به اصطلاح خودشان «منطقة الفراغ شرعی» یا به تعبیر دیگران حوزه «مالانص فیه» حوزه بسیار گسترده‌ای است که بسیاری از سیاسات و بویژه حقوق عمومی (در مقابل حقوق خصوصی شرعی که همان فقه باشد) در درون آن جای می‌گیرد. در منطقه الفراغ شرعی، مسلمانان هر قرارداد و قاعده‌ای که بین خود تنظیم کنند مرضی حق تعالی است. همچنین مطابق تعبیر امام خمینی (ره) شما از باب مصلحت می‌توانید تکلیف بسیاری از چیزها را معین کنید. اینها همه جدا از الگوهای اهل سنت است که تا حدودی بازتر است. برخی از اهل سنت معتقدند که آنچه را مسلمین حسن بدانند عندالله حسن است. برای نمونه، مالک از ائمه فقهی اهل سنت معتقد است اگر مسلمین بین خود قراردادها و نظم و ترتیباتی عرفی وضع کردند مثل آن است که خدا آنها را امضا کرده است.

مبنای حق داشته باشیم. البته چون لسان دین لسان تکلیف است این گفته کمی به گوش سنگین می‌آید. چگونه می‌توان دینی بر مبنای حق داشت؟ آیا این همان «دین مدنی» (Civil religion) روسو نیست؟ شاید بتوان این تفسیر را با مجتمعات دینی داوطلبانه‌ای که در غرب هست شبیه دانست. در غرب انسان‌های محقی که اولاً و بالذات حق داشتن یا نداشتن دین را دارند و ثانیاً حق قرائت خاصی از انجیل را دارند یک مجتمع دینی داوطلبانه تشکیل می‌دهند (به اصطلاح Denomination). بدین ترتیب نظام کلیسای منکسر و پلورالیزه می‌شود و به تعدادی مجتمع تبدیل می‌گردد. به تعبیر توکویل، دینی که تاکنون به عرصه خصوصی رانده شده بود بار دیگر به عرصه عمومی باز می‌گردد و در کنار اتحادیه و حزب و صنف و... دولت را کنترل می‌کند. در جامعه خود ما هم برخی سعی دارند قرائت‌هایی از دین اسلام به دست دهند که با این نوع مجتمع‌ها سازگار باشد. البته این حرکت مدرن‌تر است. در بین

و عمل را با هم مقایسه می کنند، بلکه به هرحال در وجدان جمعی جامعه اثر می گذارد.

دکتر امیراحمدی:

من با شما موافقم که خارجیان درباره ایران خیلی کم می دانند ولی این نکته را در مورد خیلی از کسانی که در خارج از کشور هستند و کار می کنند نمی توان تعمیم داد. عده ای از این اشخاص به حششان این است که رأی دوم خرداد خیلی هیجانی بوده و هنوز زود است به شناختی دقیق از اتفاقی که افتاده است برسیم و واقعاً نمی دانیم چرا مردم این انتخاب را کرده اند. هر کس حرفی می زند و به نظر می آید که دلیلی خاص خود را داشته است. عده ای هم در مقابل می گویند مردم به هر دلیل به شخصیتی پاک، وارسته و اصلاح طلب رأی داده اند و طرح این گونه مطالب بی مورد است.

دکتر بشیریه:

رفتارهای جمعی سیاسی معمولاً چنین است. حتی در انتخابات سیاسی در کشورهای غربی هم محاسبات عقلانی به معنای دقیق در کار نیست. یعنی با وجود همه نظرخواهی ها و... شعور باطنی رأی دهندگان ناشناخته می ماند. به هرحال رفتارهای سیاسی ترکیبی است از رفتارهای عقلانی و ارزشی و

عاطفی و احساسی و نیز منفعت طلبانه. به نظر من گذشته از اینها، می توان بر دو نکته در انتخابات اخیر انگشت گذاشت. یکی اینکه مردم از برخی عملکردها در سال های اخیر ناراضی بودند؛ دیگر این که از بابت روی کار آمدن کسانی غیر از خود آقای خاتمی نگرانی داشتند. من فکر می کنم آقای خاتمی با انتخاب شعار جامعه مدنی دست به اقدام استراتژیک مهمی زد چون جامعه مدنی به هرحال در اذهان کسانی که از مسائل آگاهی داشتند به این معنی بود که اولاً رقابتی در کار باشد، ثانیاً مشارکتی وجود داشته باشد.

دکتر باوند:

به نظر من رأی مردم در انتخابات را می توان به رأی هیئت منصفه در دادگاه تشبیه کرد. در یک دادگاه قاضی جنبه های فنی، نظری و حقوقی را بررسی می کند ولی اعضای هیئت منصفه که اطلاعات حقوقی ندارند رأی می دهند. بر پایه این باور که درک مشترك عمومی در رابطه با یک حادثه خاص به واقعیت و عدالت نزدیکتر است، نظر هیئت منصفه را می خواهند. ولی انتخاب شدن آقای خاتمی با بیست میلیون رأی و رای همه این حرفها بود. اگر در تاریخ هم دقت کنیم می بینیم با آنکه در گذشته مردم با سواد نبوده اند، واکنش هایشان نسبت به شخصیت های

از طرف مقابل، مخالفان دینی جامعه مدنی مشکل شان با پدیده جامعه مدنی از اینجا شروع می شود که می گویند از واحد جز واحد صادر نمی شود. اینها فکر می کنند جامعه مدنی باعث هرج و مرج می شود که از نظر متون فقهی ما بدترین وضع ممکن است و برای پرهیز از آن در صورت لزوم می توان از وجود فسقه ای از کفار هم برای ایجاد ثبات و امنیت استفاده کرد. این اولین خطای معرفتی اینهاست که می گویند با ایجاد جامعه مدنی تزاحمات و تکررات در صحنه اجتماع مخل نظم مدنی است. البته این سخن را اگر در متن تاریخی اش بگذاریم تا حدودی درست است چرا که در دنیا پیدایش دموکراسی های پایدار مسبوق به منازعات طولانی بوده است اما این ربطی به شرایط کنونی جامعه ما ندارد.

همچنین مطابق برخی قرائت های اریستوکراتیک یا به تعبیر صحیح تر Clericalist از دین و حاکم اسلامی، هر نوع تنوع و تکرری علامتی از دوگانگی و چندگانگی قلمداد می شود، حال

آنکه بیش از یک قرائت مقرون به حقیقت از دین و اسلام و مصالح ... وجود ندارد که از ناحیه واحدی صادر می شود. بر این اساس، هر چه در عرض این قرائت تعبیه و تأسیس شود سبب نهادینه شدن ستیزش در جامعه می گردد. مشابه همین بحث در مورد امکان وجود احزاب در نظام ولایت فقیه هم مطرح است. عده ای می گویند اگر بنا باشد احزابی برنامه هایی برای خود داشته باشند و به نفع برنامه های خود از مردم رأی جمع کنند پس تکلیف مصلحت هایی که از ناحیه رهبری تحت عنوان سیاست های کلی نظام اعلام و اعمال می شود چه خواهد بود. این عده تصور می کنند که پذیرش تنوع و تکرر در پایین مستلزم یا ملازم کاهش اختیارات در بالاست و چون اختیارات را در بالا مجتمع و متجمع می بینند این را نمی پسندند.

■ البته باید توجه داشت که بحث در نبود منازعه در کثرت گرایی سیاسی یا دموکراسی نیست. منازعه وجود دارد ولی آنچه اساس دموکراسی و کثرت گرایی را موجه

صادق و وطن پرست به صورت حمایت و دلگرمی ظاهر شده است. بنابراین درک مشترک عمومی در انتخابات اخیر به سمت حمایت از آقای خاتمی به عنوان چهره ای صادق و وطن پرست چرخید.

دکتر پیران:

یکی از نتایج جالب توجه حاصل از این انتخابات این است که دستگاه های سیاست خارجی و اطلاعات و... غربی ها همه باید برنامه هایشان را تغییر دهند. چون از شش هفت ماه قبل ابراز اطمینان می کردند که فرد دیگری انتخاب خواهد شد و آنچه رخ داد دقیقاً خلاف انتظار و پیش بینی هایشان بود. نکته دیگر، سلامت این انتخاب است که هیچ چیز نمی توان به آن بست. عزم ملی در اینجا نمود پیدا کرد.

دکتر امیراحمدی:

چیزی که مرا خوش بین و امیدوار می کند شخصیت آقای خاتمی و حرکت مردمی پشتیبان اوست؛ ولی نگران سازمانش هستم. من در مصاحبه با خبرگزاری های خارجی هم گفته ام که حرکت بسیار مهمی رخ داده اما تا این حرکت مردمی سازمان پیدا نکند همیشه احتمال ناکام ماندنش وجود خواهد داشت. بحث جامعه مدنی دقیقاً در همین رابطه اهمیت پیدا می کند.

دکتر بشیریه: جامعه مدنی موضوعی آکادمیک است و ریشه در مباحث فلسفی دارد، ولی فکر می کنم در حال حاضر نباید چندان در پی تئوری پردازی های انتزاعی باشیم، بلکه باید مفاهیم پیچیده را با زبانی ساده تبیین کنیم و توضیح دهیم تا برای عامه مردم قابل فهم شود. از این روست که ترجیح می دهم جامعه مدنی را به عنوان شیوه زندگی تعریف کنم.

دکتر امیراحمدی: اگر آقای خاتمی نیروی را که با اصطلاح شکست داده است دست کم بگیرد، اشتباه بزرگی کرده است.

دکتر باوند و دکتر پیران: ترس ما این است که خیلی دست بالا بگیرد و محافظه کار شود. خطر احتمالی این است نه آن.

ولی مبانی مخالفتشان متفاوت است. دیدگاه تمامت خواهانه چون هیچ نهادی را در عرض دولت نمی پسندد حتی تا انحلال نهاد دین در نهاد دولت هم پیش می رود. این جهت طبعاً تراحم پیدا می کند با دیدگاه های سنتی تری که در عین مخالفت با جامعه مدنی، نهاد دین را مستقل از دولت ولو دولت دینی می پسندد و معتقد است که نهاد دین، منابع مالی آن، سازوکار درونی آن، سلسله مراتبش، نظام آموزشی آن، همه و همه باید مستقل از دولت بماند. و نقطه عطف همبستگی این دو جریان همین جاست. اما از نظر قوت و پایداری این دو گرایش، من هنوز قدرت سنت را بیشتر و پایدارتر می دانم.

■ آیا تصور نمی کنید که روشنفکران دینی هوادار جامعه مدنی برای توضیح و توجیه جامعه مدنی در چارچوب تفکر دینی باید در نحوه تلقی خود از مسئله و حتی نحوه طرح مسئله تغییراتی ایجاد کنند؟ نهاد دین هر چند در گذشته به حق با حکام مستبد در ستیز بوده است ولی بعدها با دگرگون شدن ماهیت نظام سیاسی و دولت ها نتوانسته است

می کند این است که در آن پیوسته مکانیسم های کارآمدتری برای حل منازعه شکل می گیرد. اما همان گونه که گفتید مخالفت با جامعه مدنی از منظر دینی دست کم از طرف دو جناح مطرح است: یکی با دیدگاه سنتی که اساساً معتقد است مردم محتاج هدایتند و شایستگی و توانایی اداره امور مربوط به خود را ندارند. دیدگاه دیگر از منظر توتالیتریسم دینی به مسئله می نگرد و با نقدهایی شبیه نقدهای جامعه شناسی مارکسی با جامعه مدنی به عنوان دستاورد جامعه بورژوازی یا حتی میراث رنسانس و اومانیزم و سکولاریسم برخورد می کند. در انتخابات اخیر دیدیم که این دو گرایش در کنار هم قرار گرفتند. حال این پرسش مطرح است که اولاً این دو جناح تا کجا می توانند با هم وحدت عمل داشته باشند و ثانیاً به نظر شما از این دو جناح کدام یک می تواند در صحنه سیاسی مخالفت پایدارتر و بادوام تری با استقرار جامعه نشان دهد؟

آقای حجاریان

این دو گرایش گرچه هر دو مآلاً با جامعه مدنی مخالفت دارند

دکتر پشیریه:

در ارتباط با صحبت آقای دکتر امیراحمدی، فکر می‌کنم بحث ما بر سر فرصت‌هاست نه در خصوص نتایج. انقلاب اسلامی در زمان خودش فرصتی برای تغییر بود و امکان داشت چندین آلت‌رناتیو از دل آن بیرون بیاید. در مقطع فعلی هم من فکر نمی‌کنم اصلاً بتوانیم درباره نتایج قضاوت کنیم. این فرصت‌ها و توانایی عمل سیاسی است که مطرح است، آن هم نه به عنوان یک امر پایان یافته. حتی این تئوری پردازی ما هم باید در خدمت عمل باشد یعنی اگر از جامعه مدنی سخن می‌گوییم، برای این نیست که صرفاً از دید آکادمیک درباره اش بحث کنیم بلکه از این جهت است که با احساس مسئولیت ببینیم چگونه جامعه مدنی راه بیندازیم و مانع شویم که نتایج نامطلوب به بار آید.

■ اگر دوستان موافق باشند به موانع نوسازی سیاسی بپردازیم. الان اصلاحات سیاسی یک الزام است. مسئله نوسازی فرهنگی هم یک الزام است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که با وجود تجربه کردن انقلابی که پتانسیل فرهنگی داشته، الان به گفته رهبری انقلاب، خود دچار تهاجم فرهنگی شده است؛ یعنی انقلاب با چالش‌های محیطی، فرهنگی و نیز تمدنی مواجه است. به همین دلیل هم ما در این‌جا فقط به دولت راهنمایی نمی‌کنیم بلکه در عین حال می‌خواهیم خود جامعه مدنی را هم در قبال وضعی

که پیش آمده است هشیار سازیم. چون تردیدی نیست که جامعه مدنی ما جهت‌گیری سلبی روشنی از خود نشان داده است اما جهت‌گیری ایجابیش در گرو نقش عنصر روشنفکر و عنصر آگاه جامعه است. درست است که سازمان‌های مدنی در کار نبوده و سازمان‌یافتگی به چشم نمی‌خورده است، اما نباید نقش روشنفکران و هنرمندان و نویسندگان را فراموش کرد. فهرستی که هنرمندان یا نویسندگان در حمایت

از آقای خاتمی امضا کردند در کسب مشروعیت برای ایشان خیلی مؤثر بود و این نکته بسیار مهمی است. حالا هنرمندان برای مردم به صورت مرجعی درآمده‌اند که نظرشان اهمیت دارد. این همان تغییری است که آقای دکتر پیران بدان اشاره کردند. هنرمندان و موسیقی‌دانان و نویسندگان ما وقتی می‌گویند به آقای خاتمی رأی می‌دهند، این اعلام مهم تلقی می‌شود. در اینجا عنصر روشنفکر در قالب هنرمند، نویسنده

و دانشگاهی در تزریق آگاهی به جامعه نقش داشته است و به نظر می‌رسد که جامعه برای همان جهت‌گیری سلبی خودش هم از عنصر روشنفکر بهره گرفته است. بی‌گمان مسائلی در حافظه تاریخی ملت وجود داشت، ولی این که سمت‌گیری خاصی بیاید، باز برمی‌گردد به نقش همین روشنفکر و همین گفتمان‌هایی که در نشریات خیلی محدود ما مطرح شده است. حال به نظر می‌آید باید باتوجه به خود انقلاب اسلامی و هم این رویدادی که به صورت آرام و

شان نظارتی خود را در ارتباط با این ساختار حکومتی یا دولتی جدید ارتقاء بخشد و این شاید ناشی از عدم درک مصداق جدیدی است که در انتظام امور جوامع با پیدایی دولت‌های مدرن به وجود آمد. حال این مسئله مطرح است که اگر کماکان در برخورد با مفهوم جامعه مدنی به احتجاجاتی متوسل شویم که بیش از سنت کلامی ما از سنت فقهی مایه بگیرد، عملاً درون عرصه‌ای از مبارزه و تعارض ذهنی قرار خواهیم گرفت که جناح‌های محافظه کار سنتی یا حتی همان جناح توتالیتاریانیسم مذهبی با همه نوبایی و ضعیف بودن ریشه‌هایش در آن عرصه از پشتوانه‌ها و ذخایر و سنت‌های مؤثرتری برای تقابل ذهنی برخوردار است و اصولاً قواعد تثبیت شده‌ای برای بازی در آن وجود دارد. مرحوم استاد مطهری در بحث از اینکه آیا مقیاس حقانیت دین عدالت است، یا مقیاس حقانیت عدالت دین، می‌پذیرند که دین با مقیاس دیگری بیرون از خودش سنجیده شود. بر این اساس وقتی دین را می‌توان با مقیاسی بیرون از خود سنجید چرا در توجیه پدیده‌هایی مانند جامعه مدنی که ذاتاً و ماهیتاً نو و به تعبیری جزو امور مستحدثه هستند کماکان باید در

چارچوب فقه اصغر محدود بمانیم و بحث را به قلمرو کلام یا حتی فقه اکبر نکشانیم؟ آیا افزودن وصف دینی به جامعه مدنی، جدا از ضرورت‌های ناشی از مبارزه انتخاباتی، سبب بسته شدن دست‌وپای مدافعان جامعه مدنی نمی‌گردد و جامعه مدنی را از ورود به قلمروهای نو باز نمی‌دارد؟ آیا تنها نشان دادن عدم تعارض جامعه مدنی با دین و قرار دادن آن در حوزه مباهات و منطقه الفراغ شرعی کفایت نمی‌کند؟

آقای حجاریان

باید یادآور شوم که خود من با تعبیر جامعه مدنی دینی مخالفم، چرا که در ذات جامعه مدنی عرفی بودن نهفته است. اما یک بحث اساسی از نظر من این است که آیا اصولاً باید روند نوسازی جامعه خودمان را با گسست‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه طی کنیم یا آنکه مانند غرب سنت‌ها را نوسازی نماییم. در غرب هم گرچه گسست‌هایی می‌بینید ولی پیوستگی‌هایی هم مطرح است. یعنی جوهر و جرعه بسیاری از مفاهیمی که پس از مدرنیته مطرح می‌شود در قرون وسطای مسیحی به صورت جنینی از دل کلیسا بیرون آمده است. البته

مسالمت آمیز پیام دگرگونی تا حدیک انقلاب را با خود حمل می کند، از نو بررسی کنیم که واقعاً موانع نوسازی سیاسی و اعتقادی و فرهنگی در این کشور چیست و نیروهای دارای اراده نوسازی و نیروهای مانع نوسازی کدامند. احتمالاً اگر این نیروها را خوب بشناسیم و تجزیه و تحلیل کنیم، جهت گیری مسیر آینده روشن خواهد شد و بدین ترتیب تا اندازه ای خواهیم توانست ادراک خودمان را از موقعیت آقای خاتمی شفاف تر و انتظاراتمان را معقول تر و واقع بینانه تر کنیم. اما در عین حال مسئله فرصت ها مطرح است و به عنوان جامعه مدنی باید از فرصت ها استفاده کرد.

دکتر امیراحمدی:

بنده به عنوان یک برنامه ریز فکر می کنم که به هر حال ماه غسل آقای خاتمی و مردم روزی به پایان خواهد رسید. در ماه غسل ایشان باید برنامه ریزی کنند؛ برنامه ریزی به معنای ایجاد پروژه های مشخص، نه در قالب حرف؛ پروژه هایی که بتوان آنها را اجرا کرد؛ پروژه هایی که بر تفکر نو و خلاق استوار باشد، چون دیگر با ایده های گذشته نمی توان تحول ایجاد کرد. به نظر من الان نیروهایی مثل ما نقش حساس و کلیدی دارند و حتی اگر دعوت به همکاری نشوند - و من قول می دهم از اکثر ما دعوت

دکتر بشیریه: پیشنهاد مشخص من، مدنی کردن مجلس است که گرچه ممکن است کمی ارتجاعی به نظر برسد، ولی از آن دفاع می کنم. پارلمان های توده ای چه در غرب و چه در شرق اساس فسادهای پارلمانی و بی هویتی نظامهای سیاسی و نیز توده ای شدن نهادها و احزاب سیاسی گردیده اند. در حالی که اگر مانند اوایل انقلاب مشروطه انتخابات را صنفی کنیم مثلاً با نماینده دانشجویان در مجلس روبرو خواهیم بود که هم موکلانش شناخته شده هستند و هم خودش برای موکلانش شناخته شده تر است.

دکتر پیران: جامعه ما دستخوش دگرگونیهای عمیقی شده است، اما با نوعی ناآگاهی در سطوح بالا نسبت به جامعه روبرو هستیم که خود را به بهترین وجه در وقایعی که منجر به رأی دوم خرداد شد، نشان داد. نتیجه انتخابات اخیر دقیقاً حاکی از این بود که از یک سو نیاز به تعویق افتاده مردم به جامعه مدنی به شدت مطرح است، و از سویی تفکر قاجاریه ای نسبت به جامعه ایران اساساً دیگر جایی ندارد.

مرحله پس از پیروزی توانسته است موجد انقلاب در تفکر اسلامی موجود بشود؟ چرا الزاماً نوزایش دینی باید تنها به ادغام سازمان دولت و سازمان روحانیت تعبیر شود؟

آقای حجازیان

حرف من این است که اگر بپذیریم که می توانیم نوزایی داشته باشیم، این نوزایی به یک معنا در نوزایی را هم در دل خود دارد. البته ممکن است برای تسریع و تسهیل این زایش از یک قابله فرنگی هم استفاده کنیم، اما نمی توانیم یک بچه سرراهی فرنگی بیاوریم و اسم این کار را نوزایی بگذاریم.

برای نمونه، در توجیه دینی ضرورت وجود جامعه مدنی می توان از شیوه استدلال امام (ره) برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی الهام گرفت. امام چه در درس های حکومت اسلامی در نجف و چه بعدها می گفتند اگر حکومت اسلامی تشکیل ندهیم بسیاری از احکام و اوامر شارع مقدس بر زمین می ماند. بنده می گویم اگر جامعه مدنی تشکیل و تقویت نگردد باز بسیاری از اوامر شارع معطل می ماند، برای نمونه، اجرای

نوسازی سنت ها کار دشواری است ولی باید این دشواری را به جان خرید. از نظر من تلاش های شخصیت هایی مانند استاد مطهری یا مرحوم مغنیه یا مرحوم صدر هم تلاشی فقیهانه است در همین جهت. یا استدلالی که آقای مهدی حائری دارد و برای تأسیس جامعه مدنی از مالکیت مشاع شهروندان شروع می کند و حق مالکیت را مبنا قرار می دهد، هر چند پس زمینه های لیبرالی خاص خود دارد ولی بحثی متکلمانانه و فلسفی در عین نظر گرفتن لوازم فقهی است برای تأسیس یک بنا. البته پیداست که در این حال مکتب های مختلف فقهی داریم و الزامی نیست که حتماً چالش با پدیده های مدرن را در چارچوب یک مکتب فقهی خاص انجام دهیم. از دید من، بدین ترتیب به راه ایرانی نوسازی سیاسی دست پیدا خواهیم کرد.

■ مدرنیته در غرب تحول اعتقادی است که در دوره پیش از رنسانس به یک اعتقاد جدید وجود داشته. در ایران هم این اعتقاد جدید با انقلاب اسلامی مطرح شده است که دین می تواند به رستگاری جامعه کمک کند. اما مسئله اساسی این است که آیا تفکر موجد انقلاب اسلامی در

آنها در سطوح بالا استفاده کند؟ این خودش يك شكست است. الان اگر نه پنجاه هزار نفر، دستکم پنج هزار نفر باید در این حلقه باشند. در جامعه ایران افراد تحصیل کرده، با شعور، متعهد، صاحب اندیشه و کاردان فراوانند. اگر به جای آقای خاتمی باشم، اولین قدمی که برمی دارم شکستن این حلقه و گسترش دادن دامنه آن است. ایران نیروهای خیلی مهم دیگری هم در خارج از کشور دارد: دانشمندان صادق و صمیمی، تکنوکرات‌های خیلی خوب، و مغزهای برجسته‌ای که در بزرگترین مراکز علمی و تحقیقاتی جهان کار می‌کنند. در خارج، دانشمندانی داریم که اهل سیاست بازی نیستند؛ به معنای واقعی کلمه تکنوکرات هستند. مثلاً در مورد تکنولوژی اطلاعات شما می‌توانید بهترین مغزها را از خارج بیاورید. به نظر من آقای خاتمی از آغاز کار باید گروه مشورتی گسترده‌ای تشکیل دهد و سازمانش را هم درست کند. نخستین کام در جهت ایجاد يك جامعه مدنی به معنای خوب همین است، جامعه‌ای مدنی که تنگاتنگ با دولت همکاری داشته باشد. رفرم سیاسی هم چیزی جز این نیست. این حرکتی کلیدی است چون در پی آن می‌توانید به مطالعات به برنامه‌ریزی و به اجرا روی بیاورید.

دکتر پیران:

تجربه نشان داده است که حل مسئله سیاسی مقدم بر همه این

نخواهد شد - از کمک دریغ نخواهند کرد. نیروهای روشنفکر و متخصص در رشته‌های مختلف باید دست به کار شوند و ایده‌هایی را شکل دهند که قابل اجرا باشد؛ باید از سخن گفتن به زبان روشنفکری و نظریه پردازی صرف پرهیز کنند مثلاً، اینک پرسشی مشخص مطرح است: اصلاحات سیاسی چه موانعی دارد؟ چند تا از موانع را برشمردیم ولی به نظر من عدم انسجام خود جامعه مدنی ایران نیز مانع مهمی است. رفع هر يك از این موانع پروژه و برنامه مشخصی می‌خواهد. بنابراین کاری که باید کرد این است که مقوله اصلاحات سیاسی را به اجزائی تقسیم کنیم و برای هر جزء برنامه‌ای مشخص تدوین نماییم. پیشنهاد می‌کنم اولین حرکت ایشان بعد از انتخاب وزیران این باشد که از نیروهای مختلفی که صاحب اندیشه‌اند، تعهد دارند، جامعه و نیز دنیا را می‌شناسند، يك گروه استراتژیک درست کنند آیا به مصلحت است که تنها معدودی از افراد حق ورود به حلقه مشاوران و تصمیم گیرندگان را داشته باشند و بقیه کنار گذاشته شوند؟ بزرگترین کاری که آقای خاتمی می‌تواند بکند این است که این سنت بد را بشکند و نشان دهد که جامعه ایران عبارت از همین صد یا دویست نفری که در سالهای اخیر یا وزیر بوده اند یا مقامات بالا را در اختیار داشته اند نیست. آیا کج اندیشی نیست که فکر کنیم فقط عدّه معدودی هستند که حکومت می‌تواند از

سخن اصلی من این است که ما از پشتوانه‌های معنوی و فکری سرشاری بهره‌مندیم که باید در همان‌ها نوزایی کنیم. حتی بر این اساس که دین اسلام و ادیان یهودیت و مسیحیت هر سه متعلق به حوزه ادیان ابراهیمی هستند می‌توان از تجربه‌ای که غرب در زمینه نوزایش سنت‌های مذهبی خودش در دوران مدرنیته دارد استفاده کرد و الهام گرفت.

■ باتوجه به نازایی فرهنگی که اکنون گرفتارش هستیم و خودش روی دیگر سکه تهاجم فرهنگی است، در این نوزایش دینی و اسلامی به نظر شما کدام بخش از میراث معنوی و تاریخی ما امکان یا استعداد بیشتری برای بازتولید دارد؟ به عبارت دیگر باید از کدام سنت تفکر دینی برای این مرحله از نوزایش اسلامی استفاده کنیم تا بتوانیم به تفسیر و نقد نهادهای جامعه مدرن پردازیم و حتی در صورت وجود توانایی لازم نهادهای کارآمدتری به جای آنها پیشنهاد کنیم؟ چون جهان هم در اندیشه حل بحران پُست مدرنیسم و راه باز کردن برای جهان پس از مدرنیته است. آیا از سنت عرفان ایران اسلامی که به اعتراف جهانیان از گنجینه‌های

امر «نصيحة لائمة المسلمين» در جهان امروز دیگر از طریق عریضه نویسی به امام مسلمانان میسر و مفید فایده نیست. امروزه با تأسیس يك روزنامه مستقل از دولت می‌توان این تکلیف را ادا کرد و احتمال تأثیر برای آن داد. چون وقتی شما نصیحتی را خطاب به امام مسلمانان و دولت در مطبوعات مطرح کردید، دولت و ادار می‌شود رفتار خودش را اصلاح کند. یا مثلاً در مورد تکلیف دولت برای مبارزه با فساد می‌توان گفت که ایجاد نظام حزبی و برقراری کنترل حزبی بهترین ضامن جلوگیری از فساد است؛ یا در بحث حقوق متقابل والی و رعیت والی همواره ابزارهای لازم را برای تأدیة حقوق خود داشته است اما ابزار مردم برای استنقاد حقوق خویش همان جامعه مدنی و نهادهای آن است. اجرای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر هم امروزه دیگر با مکانیسم‌های سابق اساساً بی‌اثر است و باید با وسایل و نهادهای جامعه مدنی صورت گیرد. در واقع همان استدلالی را که برای ضرورت تشکیل حکومت اسلامی مطرح است در لزوم تأسیس جامعه مدنی هم می‌توان مطرح کرد.

صنعتی، توسعه فرهنگی و... در واقع بی معنی و آب در هاون کوبیدن است. در دوران پس از جنگ سرمایه گذاری های عظیمی در زمینه زیرساختها کردیم که خیلی مثبت بوده است، ولی در کنار آن، فساد و غارت اموال جامعه افزایش یافته است. چرا؟ چون همه قضایا حتی فساد افراد از چارچوب جناحی بررسی می شود:

تا وقتی با ما هستند هر کاری بکنند چشم پوشی می کنیم؛ وزمانی که در نقطه مقابل ما قرار می گیرند هر حرکت کوچکیشان به صورت مسئله ای جدی درمی آید. به همین دلیل است که به نظر من مردم در رأی دوم خرداد تقدم حل مسئله فرهنگی و سیاسی را بر مسئله اقتصادی مورد تأکید قرار دادند. تا در جامعه ایران مسئله سیاسی را حل نکنیم و چارچوبی برای مشخص شدن جایگاه همه چیز پدید نیآوریم که در آن، مفاهیم مصداق های بامعناي خود را پیدا کند و مخصوصاً مسئله دخالت و مشارکت و حضور و نظارت مردم شکلی قانونمند بیابد، نمی توانیم از راه کارهای توسعه و تحولات ساختار اقتصادی صحبت کنیم. و این وظیفه آحاد مردم و همه اندیشمندان این جامعه است که راه کارهای قانونمند شدن جامعه و راه حل مسئله سیاسی آن را بیابند؛ مسئله ای که قرنهاست مطرح است و این ملت به دلایل تاریخی نتوانسته پاسخی بدان بدهد. اکنون جامعه در مقطعی

دکتر امیراحمدی: یکی از مهم ترین نقاط قوت ایران، مغز ایرانی ها بویژه جوانان ایران است. برتری نسبی ما، نفت و گاز نیست بلکه قدرت فکری ملت ایران است. آقای خاتمی باید يك استراتژی صنعتی تدوین کند که مبتنی بر این مغزها و نیروی جوانها باشد.

دکتر پیران: یکی از درس های مهم انتخابات اخیر که باید تحلیل شود این است که چرا در شرایطی که معضل اصلی توده های مردم مسئله نان آنهاست تا این اندازه به شعارهای فرهنگی و آزادی گرایش پیدا کرده و علاقمند شده اند. این نشان می دهد که مردم روابط بین خودشان و حکومت و سیستم را مقدم بر مسائل اقتصادی شان می دانند و حل آن را هم در مدار قانونگرایی و قانونمند شدن جامعه می بینند.

بحث هاست؛ مسئله ای که جامعه مدنی هم در چارچوب آن مطرح شده است. تا زمانی که مسئله سیاسی کشور را حل نکنیم و سپس از طریق حل مسئله سیاسی به نوعی ضابطه و قانونمندی و نظارت آحاد مردم نرسیم، بحث توسعه اقتصادی، توسعه

مدرن در بافت همین نهادهای سنتی جامعه ما متحقق شد.

■ بحث این نیست که فقه اصغر نازاست، چون اصلاً حیظه و مسئولیت فقه اصغر تبیین این امور نیست. بلکه این نکته مطرح است که فقه اصغر از فقه اکبر که قلمرو توحید و جهان بینی توحیدی است تبعیت می کند. به عبارت دیگر، اگر در قلمرو فقه اکبر تکلیف دولت مدرن و اینکه آیا جامعه مدنی با مبانی دینی تضاد دارد یا نه روشن نشود، مشکلات به قوت خود باقی خواهد بود. و آیا در این نوزایش و استخراج منابع فکری سنتی خودمان و رجوع به میراث معنوی خویش به ابزارهای معرفتی تمدن جدید نیاز نداریم؟ در این صورت این نوزایش به طور دریست درونزا نخواهد بود و تنها با تعاملی در سطح جهانی امکان پذیر می گردد.

آقای حجاریان

همان طور که گفتیم به نظر من اجازه داریم از قابله فرنگی استفاده کنیم ولی نمی توانیم به نام نوزایش اسلامی بچه سرراهی فرنگی را بپذیریم.

■ در مورد نحوه استدلال شما در توجیه ضرورت

بزرگ معرفتی است و در دوران پس از انقلاب ظهور و بروز چندانی نداشته است نمی توان در عرصه این چالش های فکری استفاده کرد؟

آقای حجاریان

به عقیده من نمی توان به این راحتی چاقوی جراحی برداشت و بخشی از سنت معنوی و فکری خودمان را به صرف اینکه به نظر ما نازا می رسد کنار گذاشت. فقه اصغر که به نظر نازاترین بخش های سنت ماست به هر حال يك نهاد اجتماعی است و در دورانی که استبداد مطلقه پادشاهی در این مملکت همه امور را از آن پادشاه می دانست، با وضع قاعده ید و تسلیط به مالکیت شهروندان احترام گذاشت. در واقع فقه همچون يك نهاد حقوقی مستقل از قدرت پادشاه مطرح بوده که نمی گذاشته شاه تا گاو و ماهی پیش برود و هرچه را می خواسته از آن خود کند. این نهاد می تواند با پیدایش زمینه های لازم مانند تجربه غرب در دوره پیشامدرن متحول و دگرگون شود؛ درست مانند آنچه طی انقلاب اسلامی روی داد و انقلاب به عنوان يك پدیده

چیز در امان بدار: حمله دشمنان، خشکسالی و دروغ. بسیار مهم است که با صداقت با مردم برخورد شود؛ با صداقت مشکلات و تنگناها برای آنها تشریح گردد؛ با صداقت کمک خواسته شود؛ و مردم در عمل ببینند که این صداقت وجود دارد.

■ چنانچه استادان محترم مایل باشند، سخن آخر را از جناب دکتر بشیریه بشنویم و بعنوان حسن ختام، نتیجه گیری از بحث و جمع بندی مطالب را از ایشان بخواهیم.
دکتر بشیریه:

نشست بسیار خوبی بود که در آن تا حد امکان مفهوم جامعه مدنی و ابعاد مختلف آن به زبان ساده شکافته شد و برپایی و تقویت مبانی جامعه مدنی بعنوان نیاز اساسی کشور و شعار استراتژیک آقای خاتمی مورد تأکید قرار گرفت. سوابق کلاسیک بحث جامعه مدنی، برداشتها و تعاریف گوناگونی که از آن در مقاطع تاریخی و در جوامع خاص وجود داشته و همچنین نظریه های اخیر در حوزه اندیشه های مربوط به جامعه مدنی بیان گردید ولی در عین حال بر این نکته انگشت گذاشته شد که در ایران امروز نباید موضوع را تحت تأثیر پیشینه غربی این پدیده و برپایه فرضیاتی که ارتباطی با جامعه ایرانی ندارد مطرح ساخت، بلکه باید با توجه به واقعیت های موجود، شرایط خاص و دگرگونی های عمیقی که در جامعه پدید آمده است پیش رفت و

تاریخی است که مناسبترین فرصت را برای پاسخ دادن به آن پیدا کرده است زیرا يك پشتوانه عظیم مردمی وجود دارد که می تواند خیلی از مسائل را در کوتاه مدت، با حداقل هزینه و صرف کمترین انرژی حل کند. پس در اینجا خود مردم با گزینش خودشان راه آینده را مشخص کرده اند: در درجه نخست قانونمند کردن جامعه، مشخص ساختن سهم هر گروه و قشر در قالب وفاق اجتماعی و وحدت ملی، و ایجاد فرهنگ قانونمداری که مافوق گروه ها، تمایلات، احساسات، عواطف، علایق و جناح بندی ها قرار گیرد. به نظر من مهم ترین کاری که آقای خاتمی به عنوان کسی که این پشتوانه مردمی را جذب کرده است باید انجام دهد، رفتن به این سمت است: مهم تر این که، شعارش را هم مطرح کرده و در پرتو همین شعار رأی مردم را به دست آورده است. نخستین گام در این مسیر، این است که صداقانه همه مسائل برای مردم مطرح گردد، با آنها گفتگو و چالش های آینده تشریح شود. در ایران هرکس از خود صداقت نشان دهد، جامعه حتماً به او گرایش پیدا می کند. یکی از نکات منفی که در جامعه ایران خیلی مطرح است مسئله دروغ است و این در تاریخ ایران سابقه دارد. اگر به سنگ نبشته های قدیمی نگاه کنید می بینید که دعا کرده اند خداوندا ما را از سه

دین از نهاد دولت است؛ اینکه بخشی از نهاد روحانیت سعی در جدا ماندن از نهاد دولت دارد پوششی است که خود نهاد دین هم در جهت عرفی کردن قدرت سیاسی به خرج می دهد. اصولاً نخستین بار خود امام (ره) به روحانیون سفارش کردند که از دولت حقوق نگیرند تا بتوانند بیرون از دولت به عنوان ناظر و کنترل کننده دولت ایفای نقش کنند. انتخابات دوم خرداد هم در این زمینه بسیار گویا بود زیرا روحانیونی که خود را به یکی از نامزدهای ریاست جمهوری که عهده دار مقام مهمی است پیوند زدند، زیان دیدند اساساً این گرایش همواره در خود نهاد دین وجود دارد که از دولت فاصله بگیرد. این جنبه عملی قضیه است، ولی در وجه نظری هیچ کس نمی تواند قائل به جدایی دین از سیاست باشد. حتی دین می تواند به عنوان یکی از عناصر مهم جامعه مدنی به دموکراسی کمک کند و منابع دینی به عنوان عقبه رژیم های حقوق مدنی به تقویت آنها بپردازد.

■ به نظر شما، در صورت نبود یا ضعف نهادهای جامعه

تشکیل جامعه مدنی این ایراد قابل طرح است که با توجیه جامعه مدنی به عنوان مقدمه اجرای اوامر شارع بار دیگر مرتکب برش و سپس پیوند زدن يك نهاد عرفی با دین شده ایم که از دو سو کاری خطرناک است. از يك سو اگر روزی آن نهاد عرفی باشکست مواجه شد و ملت دید که خواسته هایش در قالب این نهاد عرفی برآورده نشده است ناتوانی آن دامنگیر دین هم خواهد شد. بدین ترتیب بی آنکه ضرورتی باشد دین لطمه خواهد دید؛ از سوی دیگر، با این نحو استدلال عملکرد جامعه مدنی به يك رشته موارد منصوص و مشخص محدود می گردد و دست جامعه مدنی برای رفتن به حیطه های نو بسته خواهد شد. آیا استدلال ما نباید تنها متوجه نشان دادن عدم تراحم و تضاد جامعه مدنی با مبانی دینی باشد؟ این پرسش بویژه با توجه به از دست رفتن فرصت های تعیین کننده برای جامعه و کشور اهمیت دوچندان پیدا می کند.

آقای حجاریان

عرفی گرایی يك معنای جامعه شناختی هم دارد و آن انفکاک نهاد

اقدام کرد.

برخی عوامل فرهنگی و اجتماعی که میراث گذشته استبدادزده است، برداشتهای نادرست از فرد، جامعه و دولت، نبود علوم اجتماعی واقع‌گرا و... مانع از کشیده شدن مرزهای منطقی میان حوزه‌های خصوصی، عمومی و دولتی و پا گرفتن جامعه مدنی بوده است. دوستان در مورد لزوم اصلاحات ساختاری در دستگاه دولت، برپایی نهادهای واسط میان مردم و دولت مانند احزاب، گروههای سیاسی، انجمن‌ها، تقویت روحیه قانونگرایی و مشارکت هرچه بیشتر مردم در زمینه‌های مختلف اتفاق نظر داشتند و برای حل مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، شکستن حلقه‌های تنگ موجود در سطوح برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اجرایی و بهره‌جستن از نظرات و تجربیات کارشناسان، روشنفکران و نیروهای آگاه و دلسوز، شناخت و پاور کردن توانمندیهای جامعه و نیز بیان و تشریح صادقانه مشکلات و نارساییها و مددخواهی صادقانه از مردم را توصیه کردند. به امید اینکه گفته‌ها و پیشنهادهای صادقانه مورد توجه قرار گیرد.

دکتر پیران: در ایران هر کس از خود صداقت نشان دهد جامعه حتماً به او گرایش پیدا می‌کند. یکی از نکات منفی که در جامعه ایران خیلی مطرح بوده، مسئله دروغ است و این در تاریخ سابقه دارد. در سنگ نبشته‌های قدیمی هم می‌بینیم که دعا کرده‌اند خداوندا ما را از سه چیز در امان بدار: حمله دشمنان، خشکسالی، و دروغ. بسیار مهم است که با صداقت با مردم برخورد شود؛ با صداقت مشکلات و تنگناها برای آنها تشریح گردد؛ و با صداقت کمک خواسته شود.

دکتر پیران: تجربه نشان داده است که حل مسئله سیاسی مقدم بر همه بحث‌هاست. تا زمانی که مسئله سیاسی کشور را حل نکنیم و سپس از طریق حل مسئله سیاسی به نوعی ضابطه و قانونمندی و نظارت آحاد مردم نرسیم، بحث توسعه اقتصادی، توسعه صنعتی، توسعه فرهنگی و... در واقع بی‌معنی و آب در هاون کوبیدن است.

خواهد داشت: نخست بالا بودن قدرت نخبگان برای بسیج و دستکاری کردن رفتار توده‌ها، و دیگر امکان ارتقاء فرد معمولی بی‌آنکه مدارج ترقی را در جامعه مدنی طی کرده باشد. این گونه جامعه‌های توده‌وار می‌توانند زمینه‌پیدایش جنبش‌های توده‌وار و حتی جنبش‌های توتالیتر و فاشیستی قرار بگیرد. این خطر بویژه با تراکم و جوان بودن جمعیت کشور و نرخ رشد آن، پایین بودن ظرفیت اشتغال جامعه و باصطلاح پیدایش نیروی مازاد اجتماعی، می‌تواند به‌طور جدی مطرح باشد.

●●●

مدنی، نحوه مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود، نظارت بر امور دولت و... چگونه خواهد بود؟

آقای حجاریان

شگفتی‌آفرینی انتخابات دوم خرداد تا حدودی به این بازمی‌گردد که بخش‌های بزرگی از جامعه ما توده‌وار است زیرا اگر همه شهروندان ما در نهادهای جامعه مدنی سازمان‌یافته بودند در این صورت رفتار سیاسی آنان قابل پیش‌بینی می‌بود. چنانچه جامعه ما از این وضع توده‌وار بیرون بیاید و سازمان‌یافته شود با درصد بالایی از اطمینان می‌توان رفتارهای سیاسی جامعه را پیش‌بینی کرد. این وجه شگفت‌آفرین بودن جامعه توده‌وار این بار به مسیر صلاح و رستگاری ختم شد ولی معلوم نیست که در نوبت‌های دیگر به چه نتایجی بینجامد. از این دید، تأسیس جامعه مدنی نوعی رفرم برای پیش‌بینی پذیر ساختن رفتار مردم است.

در صورت عدم تحقق شایسته نهادهای مدنی، ما در وضع جامعه توده‌واری قرار می‌گیریم که به گفته کورن‌هاوزر دو ویژگی